МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

جهانی برای فتح

۱۱_۱۳۶۷

A WORLD TO WIN — जीतने के लिए सारा विश्व है — KAZANILACAK DÜNYA — UN MUNDO QUE GANAR — UN MONDE A GAGNER — UN MONDO DA CONQUISTARE



فلسطین

باشد تا "الانتفاضة" راه جنگ خلق برای رهائی را هموار سازد!

پرولتارها در این میان چیزی
جز زنجیرهایشان را از دست نمی دهند،
آنها جهانی برای فتح دارند



پرولتارهای سراسر جهان متحد شوید

۱۱ـ ۱۳۶۷

الانتفاضة

بررسی کتاب



سریلانکا

سواحل زیبای سریلانکا که در جهان معروف است. اما در سالهای اخیر، این مستعمره سابق انگلیس که در گذشته سیلان نام داشت، بیشتر بدین خاطر شهرت یافته که به عرصه جنگ سخت مقامات ارتجاعی علیه جنگجویان جنبش رهائیبخش تامیل بدل گشته است. این بررسی نشان میدهد که توافق اخیر میان هند و سریلانکا اصلا بدنبال ((صلح)) نبوده و تهاجمی دیگر علیه مبارزین تامیلی و مانعی جدید بر سر راه انقلاب کل این جزیره محسوب میشود.

شوروی‌ها: در نقد "تروریسم"

شورویهااخیرا کتابی منتشر ساخته اند که در آن، تحت پوشش نقد ((تروریسم))، دولتهای بورژوایی کشورهای امپریالیستی غربی را مورد ستایش قرار داده و کلیه کسانی که در این کشورها جرات انقلاب کردن بخود را داده اند، را محکوم میکنند.

مشترک شوید! مطالب مهم شماره‌های گذشته

۱ ـ ۱۳۶۳

پرو: آنگاه که کوهستان آند می غرد

«گردانهای مسلح فقرا» تحت رهبری حزب کمونیست پرو(«راه درخشان») به مصاف حکومت پرو می شتابند. این مقاله به بررسی تعرض ۱۹۸۵ و نیز تاریخچه و اهداف جنك خلق میپردازد.

هند

مساله در مورد هشتصد میلیون مردم هند این نیست که آیا این «داغ لعنت خوردگان جهان» بر می خیزند یا نه. سئوال اینجاست که چه وقت؟

جمهوری دومینیکن: دو روز قیام توده ای

به قلم رهبر اتحادیه کمونیستی انقلابی دومینیکن

بزرگداشت یلماز گونه ی

فیلمساز انقلابی ترك

۲ ـ ۱۳۶۴

پرو

باز هم در باره جنك انقلابی رشد یابنده. درباره سفر پاپ به پرو. گزیده ای از آثار خوزه کارلوس ماریا تگی

انقلاب یا جنك جهانی سوم

کوکلوکوپوس، بحران سیاسی برخاسته حول مسئله استقرار موشکهای هسته ای غرب در آلمانغربی را، با نگاهی به تدارك انقلاب مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهد.

ایران: شکل گیری حلقه ضعیف

چه فاکتورهایی پشت اوضاع انقلابی در ایران که به سقوط شاه از تخت سلطنت در سال ۱۳۵۷ انجامید، نهفته بود؟ بقلم یکی از اعضای اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

درباره دینامیسم امپریالیسم و سد کردن تکامل اجتماعی

بقلم ریموند لوتا

۳ ـ ۱۳۶۴

انقلاب، آفریقای جنوبی را بخود میخواند

اوضاع آفریقای جنوبی از زوایای مختلف طی مقالاتی تحلیل گشته است بهمراه فراخوانی خطاب به انقلابیون آزانیا

پرو: بایکوت انتخابات

جزوه ای از حزب کمونیست پرو

رِگه

موسیقی عصیانگر جامائیکا

۴ ـ ۱۳۶۴

آفریقای جنوبی

بازهم در باره بحران انقلابی تعمیق یابنده

ایران: «ارتشهای شکست خورده خوب درس میگیرند»

تحلیلی توسط اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) از تجارب حاصله از سالهای توفانی انقلاب، منجمله قیام مسلحانه سربداران در آمل.

«مشی چریکی»

علیه گرایش «چریك شهری» در اروپای غربی

۵ ـ ۱۳۶۵

کردستان

نجیمه سیاوش از ملزومات برافراشتن پرچم سرخ در این منطقه انفجاری صحبت می کند.

بنگلادش: انبار باروت

بقلم یکی از اعضای رهبری حزب پرولتری پوربابنگلا

۶ ـ ۱۳۶۵

پرو

قطعنامه های ح.ك.پ و کمیته ج.ا.ا در باره قهرمانی صدها زندانی انقلابی که توسط رژیم پرو کشتار شدند و نیز تحلیلی از پنج سال نخستین جنك خلق

هائیتی

مقالاتی در باره بحران هائیتی: روحیه توده ها و وظایف انقلابیون بهمراه فراخوان مشترك دو گروه م ـ ل هائیتی

۷ ـ ۱۳۶۵

به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون

بمناسبت بیستمین سالگرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و دهمین سالگرد مرگ مائو و کودتای ارتجاعی، این شماره عمدتا شامل مقالاتی است که از سوی احزاب و سازمانهای شرکت کننده در ج.ا.ا ارائه گشته است.

۸ ـ ۱۳۶۶

فیلیپین

نامه سرگشاده کمیته ج.ا.ا به ح.ك.ف، که تحولات نوین در خط مشی این حزب را مورد مداقه قرار میدهد.

فرانسه

کلود دوشن جنبش دانشجویی دسامبر ۱۹۸۶ را بررسی میکند.

۹ ـ ۱۳۶۶

ناگزالباری، هند

جمعبندی و گزارشاتی در بیستمین سالگرد خیزش دهقانی در هند و منطقه به انضمام نوشته هایی از چارومازومدار.

گرباچف

تحلیلی از مانورها در اقتصاد شوروی و تدارکات نظامیش در سطح جهان

۱۰ ـ ۱۳۶۷

بورکینا فاسو

درباره تلاشی که اخیرا در افریقا جهت یافتن «راه حلی مستقل» بسوی رهایی ملی بدون رهبری پرولتاریا و علم انقلابیش صورت گرفت.

پرسترویکا

برنامه های گرباچف برای شوروی، بررسی کتاب.

خلیج: کانون تلاقی تضادها

تحلیلی از نیروهای در هم تنیده جنك و انقلاب در خلیج فارس.

جهانی برای فتح هر سه ماه یکبار منتشر میشود.

حق اشتراك برای چهار شماره معادل ۷ پوند انگلیس است. پست هوائی، و نرخهای موسسه ای و تجاری از طریق درخواست در دسترس میباشد.

لطفا نام، آدرس پستی، چك و شماره نشریه درخواستی خود را برای ما ارسال دارید. برای آغاز اشتراك خود با آدرس زیر مکاتبه کنید:

BCM World to Win
London WCIN 3XX, U.K.

برای درخواست اشتراك در آمریکای شمالی معادل ۱۵ دلار به آدرس زیر ارسال دارید:

Revolution Books, 13 East 16th St
New York, NY 10003 U.S.A.

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界 برای فتح جهانی

KAZANILACAK DÜNYA जीतने के लिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN

UN MUNDO QUE GANAR

جهانی برای فتح از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ،اعلام شده در ۱۲ مارس ۱۹۸۴ ،که بسیاری از احزاب و گروه‌های مارکسیست ـ لنینیست را از سراسر جهان گردهم آورده ، الهام گرفته است . جهانی برای فتح ارگان رسمی ج.ا.ا. نبوده وصفحاتش بروی تمام کسانی، که درنبرد علیه امپریالیسم وارتجاع در این سوی سنگر هستند ، باز خواهد بود.

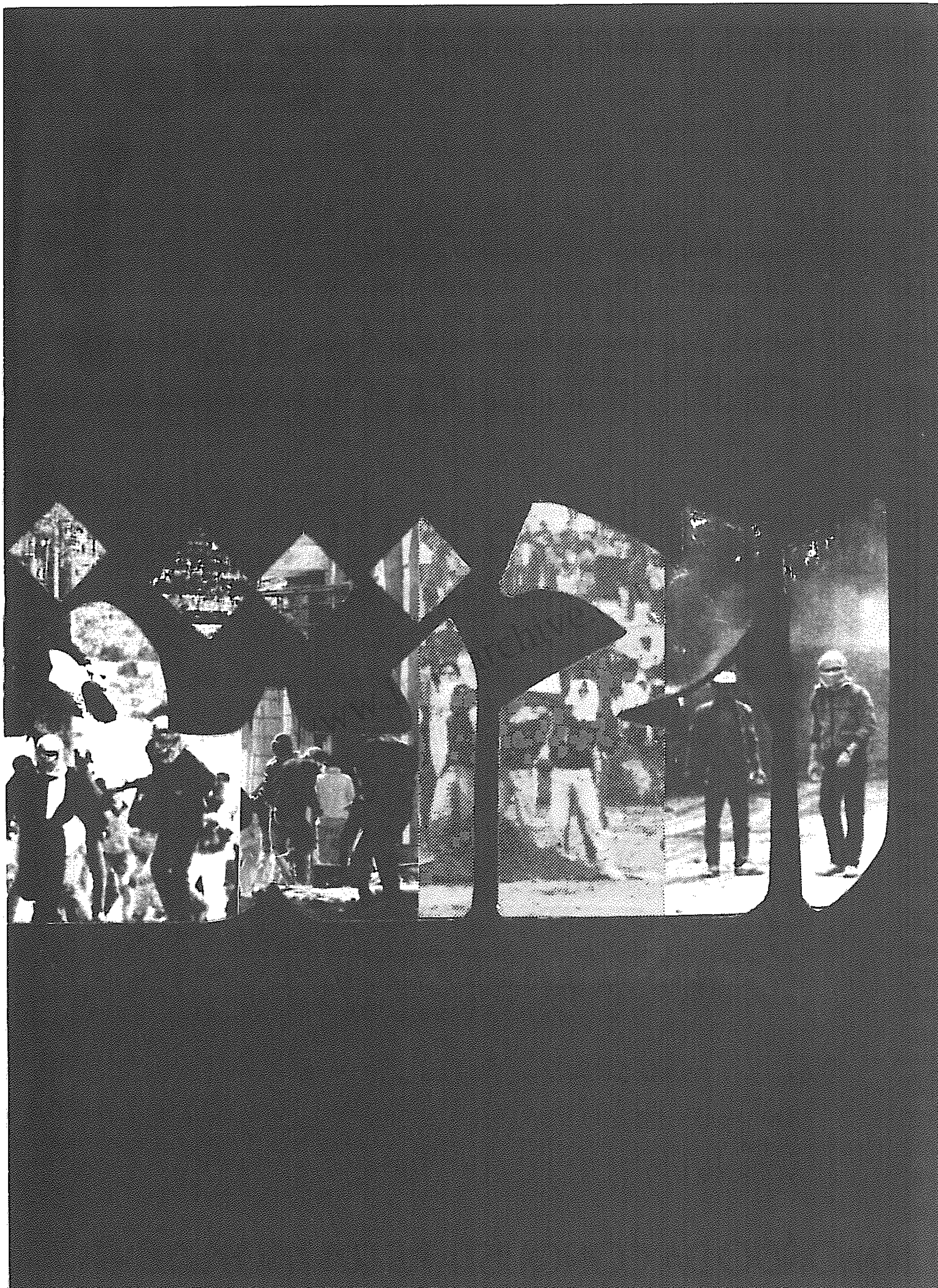
گام به پیش نهید !

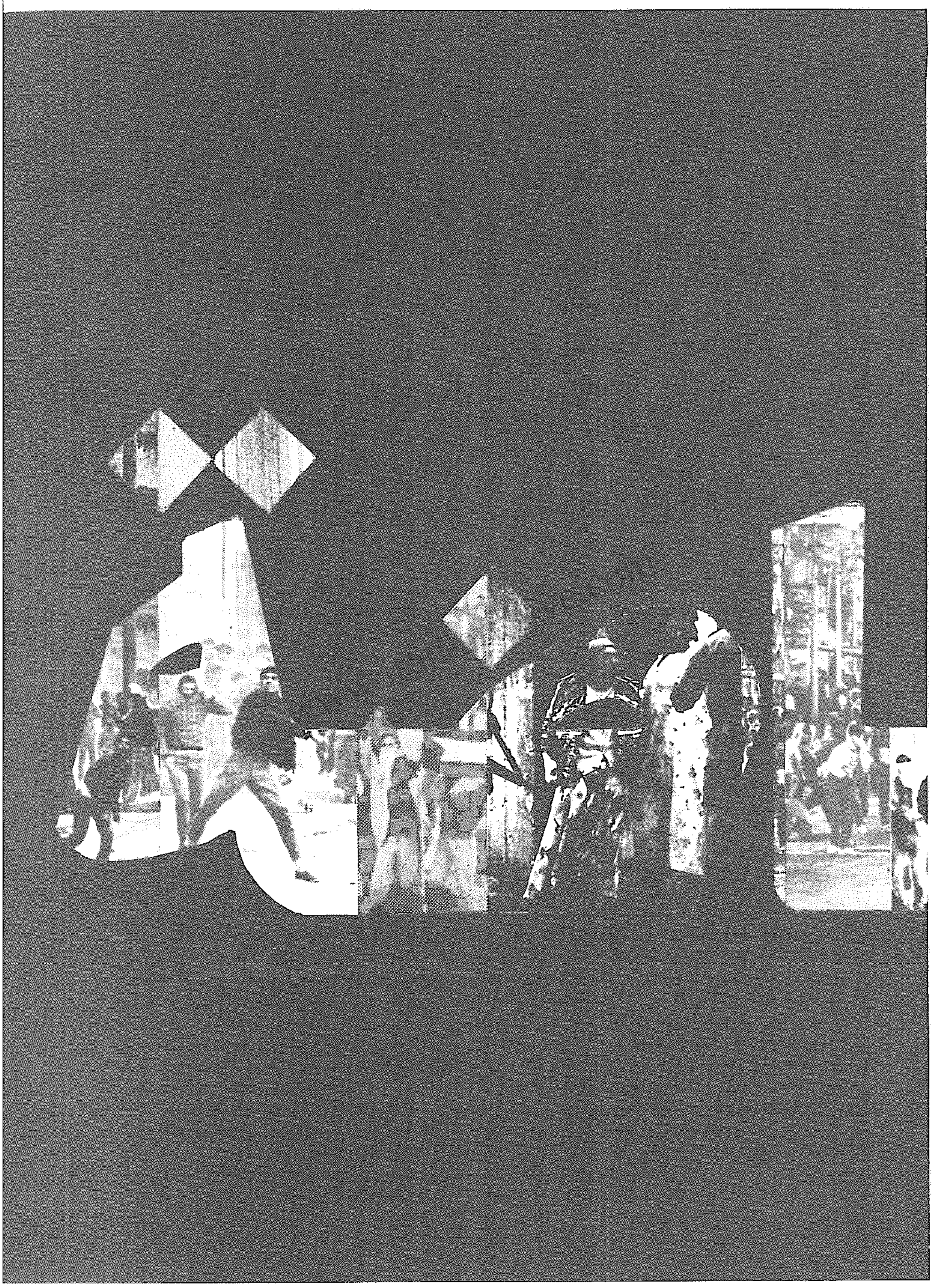
جهانی برای فتح بدون حمایت فعال خوانندگانش نمی‌تواند وظایف خویش را به انجام رساند. مابه نامه‌ها مقالات ، وانتقادات شما نیازمندیم وآنها را با خوشوقتی پذیرائیم . نوشته‌ها باید یك خط درمیان تایپ شوند. بعلاوه ، برای آنکه این مجله را در اکثر کشورهای جهان که ممکن باشد ، دردسترس قراردهیم ، محتاج مترجمین و یاری در توزیع (منجمله ازطریق کانالهای تجارتی) مجله هستیم . مابه کمك های مالی آنان که اهمیت انتشار مداوم این نشریه را درك می‌کنند ، نیازمندیم . این هم شامل کمك های فردی است وهم تلاش آنهائی که مسئولیت جمع‌آوری کمك های مالی برای این مجله را به دوش می‌گیرند. چکهای اهدائی و حواله‌های پستی خودرا به نام : "A World to Win." ارسال دارید.

آدرس پستی ما برای انجام کلیه مکاتبات و مراسلات:

BCM World to Win
London
WC1N 3XX U.K.

UN MONDO DA CONQUISTARE un monde à gagner







دومین کنفرانس بین المللی

قطعنامه درباره فلسطین

(مارس ۱۹۸۴)

دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست، سرکوب و کشتار مداوم مردم فلسطین و بطور کلی مردم خاورمیانه توسط امپریالیستها، سوسیال امپریالیستها و سرسپردگانش را محکوم می کند. این سرکوب تبارز چشمگیر دیگری از خصلت کهن امپریالیسم است که سلطه و استثمار بی امانی را بر خلقها و ملل تحت ستم اعمال میدارد.

امروزه در نتیجه تشدید بحران سیستم امپریالیستی، کلیه تضادهای این سیستم حدت یافته اند. از یکسو، تضاد میان دو بلوك امپریالیستی رقیب بسرکردگی آمریکا و شوروی حدت یافته و خود را در تدارکات جنگیشان منعکس ساخته است. از سوی دیگر پابپای اوجگیری حملات وحشیانه امپریالیستها برخلقها و ملل تحت ستم جهت حفظ امپراتوریهایشان، مبارزات خلقهای تحت ستم نیز تشدید یافته است. در گردباد اوضاع کنونی جهان، امپریالیستها از رویارویی با مبارزات رهائیبخش ملی و اجتماعی که آنها را تهدید مینماید بیش از پیش عاجز گشته اند و برای سرکوب و به انحراف کشاندن این مبارزات به هرنوع جنایتی اقدام کرده و سعی میکنند تا آنها را به مهره های خود در رقابت هژمونی طلبانه جهانیشان تبدیل نمایند. فلسطین و بطور کلی خاورمیانه یکی از مناطقی است که مبارزه بی امان و قهرمانانه خلقی تحت ستم برای رهایی و سرکوب وحشیانه و تخریب و مانورهای امپریالیستها در آنجا بنحو چشمگیری جریان دارد. مردم فلسطین بدست اسرائیل، این دولت دست نشانده امپریالیسم آمریکا، و سایر نوکران امپریالیسم در منطقه، از کشور خود رانده شده و بارها کشتار شده اند. در این مسئله، سوسیال امپریالیستها نیز بهمان اندازه مجرمند که بلوك امپریالیستی دیگر به سرکردگی آمریکا. کلیه امپریالیستها، از طریق سرکوب وحشیانه، یا بعنوان واسطه و دوست، در همه حال فعالانه بدنبال نابود ساختن مردم فلسطین بودند تا بدین ترتیب لقمه خارداری که در گلوشان گیر کرده را فرو برند.

بدنبال اشغال لبنان توسط اسرائیل در ۱۹۸۲ و عقبگرد در جنبش رهائیبخش فلسطین و توده های انقلابی بطور اعم، امپریالیستهای آمریکایی و متحدینشان، رژیم دست نشانده ای را بر سر کار آوردند و حتی بطور مستقیم سرکوب توده ها را به پیش بردند. سوسیال امپریالیستها نیز با تسلیح و تقویت سرسپردگان خویش در سوریه و به کجراه کشاندن احساسات حق طلبانه مبارزین فلسطینی و توده ها توسط سیاستهای انقیادطلبانه، امر رقابت خویش را به پیش بردند. در عین حال، سرکوب و کشتار امپریالیستی نتوانسته توده هایی را که بارها و بارها دست به مبارزه زده اند، منکوب نماید. امروزه طرحهای امپریالیستها، بویژه بلوك امپریالیستی آمریکا، باردیگر بطور جدی با مبارزه حق طلبانه توده ها در لبنان روبرو شده است. امپریالیستها در چنین اوضاعی همچنان تلاش می ورزند تا با استفاده از قهر از طریق تجاوز مستقیم نظامی و تسلیح نیروهای موتلف با این یا آن بلوك امپریالیستی، ترغیب توطئه های نوین تحت پوشش مذاکره، و تلاش در به انحراف کشاندن، به کجراه بردن مبارزه توده ها و سرمایه گذاری روی آنها، سلطه خود را اعمال دارند.

کل تجربه مبارزه رهائیبخش فلسطین تا اینزمان و بویژه تجارب اخیر به بهترین وجهی نشان میدهند که رهایی واقعی از چنك ارتجاع و امپریالیسم تنها می تواند تحت هدایت پیشاهنك پرولتاریا، مسلح به مارکسیسم ـ لنینیسم، یعنی یك حزب کمونیست راستین، حاصل شود. ایجاد چنین پیشاهنگی، که ضرورتش بشدت احساس میشود، وظیفه ای حیاتی و تعیین کننده می باشد که انجام آن برای پیروزی مردم فلسطین در مبارزه علیه امپریالیسم الزامی است.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از پرولتاریای بین المللی میخواهد که از مبارزه برحق مردم فلسطین حمایت نماید.

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در حمایت از خیزش فلسطین

(فوریه ۱۹۸۸)

یکبار دیگر خاورمیانه توجه جهان را بخود جلب می کند. اما این بار صحنه-آرایان، شیخهای باد به غبغب انداخته، شاهان فئودال و آیت الله های ارتجاعی و عوامفریب نیستند. با وجود آنکه هر دو بلوك زرادخانه های نظامی خود را در خلیج بمثابه بخشی از تدارکات جنك جهانی شان، به اینسو آنسو میرانند، حتی خود آنها نیز در این صحنه آرایی شرکت ندارند. باد توفانزایی از گوشه دیگر منطقه به وزش درآمده، آنرا در نوردیده و این مرتجعین را به مصاف طلبیده است: خیزش پرصلابت فلسطین.

صلای نبرد نسل نوین انقلاب فلسطین، وزش تند هوای خاورمیانه است. این تندباد هرآنچه که در اینجا بعنوان واقعیت مورد قبول جا زده میشد را درهم ریخته است. اگرچه مبارزه انقلابی در این خطه هرگز متوقف نگشت، اما کارشناسان امپریالیستی چنین می پنداشتند که فاتحه جنبش فلسطین را خوانده اند. برخی اسرائیلیها مدعی بودند که پس از اشغال لبنان، مسئله فلسطین صرفا به مسئله «داخلی» اسرائیل تبدیل شده است. رهبری ساف بیش از پیش در سراشیب تسلیم آشکار بود. در این زمان بود که جوانان خیابانها را جولانگاه خود ساختند. آنها خود را به هرآنچه که در دسترس بود، از آجر گرفته تا تیرکمان و کوکتل مولوتف، مسلح ساختند و سوگند یاد کردند که حتی به بهای جان باختن نبرد را تا پیروزی ادامه دهند. کدام پرولتر آگاهی است که با دیدن هراس نیروهای متفرعن ضدشورش اسرائیلی در رویارویی با جوانان فلسطینی، بوجد نیاید!

صهیونیستها با بیرحمی تمام بمقابله با خیزش برخاستند. آنها نیروهای تا به دندان مسلح خود را سراسیمه به مناطق اشغالی کرانه غربی رود اردن و نوارغزه سرازیر کردند؛ کودکان دهساله، پیرمردان و پیرزنان را به زندان افکنده، شکنجه کرده و به گلوله بستند، و دست وپای هزاران تن را پیش چشم جهانیان، شکستند. این شهادت دیگری است بر اینکه تاریخ اسرائیل چیست:

اسرائیل از همان ابتدا که با ترور و جنك علیه بومیان فلسطین تاسیس شد تا قتل عامهای صبرا و شتیلا، یك دولت مستعمره چی انتصابی و مهمترین پایگاهی بوده است که امپریالیسم پس از جنك جهانی دوم در خاورمیانه برقرار کرد. اسرائیل مجری حیوان صفت و تبهکار ارتجاع نه تنها در این منطقه که در سراسر جهان است.

جوانان، و طغیانی که آنان در صفوف مقدم آن قرار دارند، از دل مقاومت یك ملت مواجه با استثمار و ستم مستعمراتی بی حدو حصر بدرآمده اند: ستم و استثماری که شامل یك طرح بین المللی برای امحاء کل یك خلق بوده و مبتکر آن امپریالیستهای فاتح جنك دوم بودند که آنرا جهت تضمین هژمونی خود در خاورمیانه طراحی کردند. امپریالیستها میدانند که با نسل نوینی از انقلابیون رو در رویند که برخلاف رهبران تثبیت شده جنبش مقاومت فلسطین، درپی خانه ای در سیستم پوسیده و دم و دستگاه در حال فروپاشیشان در خاورمیانه نیستند؛ بلکه آنها در پی گرفتن انتقام کلیه جنایاتی اند که جرخلق رواشده است.

انترناسیونالیستهای انقلابی بخوبی آگاهند که این تحول چه فرصتهایی برای در هم شکستن چنگال امپریالیسم از حلقوم میلیونها ستمدیده بهمراه میاورد، و ازاینرو مقدم جوانان و طغیلنی که آنان در صفوف مقدمش جای دارند را گرامی میدارند. تلاش در جهت طلب حمایت پرولتاریا وخلقهای تحت ستم سراسر جهان از این مبارزه و نبرد علیه کوششهای امپریالیستها و ارتجاعیون در انحراف کشاندن و منحرف کردن این مبارزه، شورانگیزترین و گرامی ترین وظیفه انترناسیونالیستی است.

تنها صهیونیستها نیستند که از خیزش در هراسند. رژیمهای ارتجاعی و سرسپرده عرب، فلسطینی هارا در کشورهای خود تحت فشار گذاشته و تظاهراتهای همبستگی آنها را سرکوب کرده اند. آنها در حالیکه بظاهر بیانیه هائی در حمایت از خلق فلسطین صادر میکنند اما سراسیمه درپی خاموش ساختن جرقه های انقلابند که از فلسطین برمیخیزد و بردگان تحت سلطه آنان را شعله ور مسازد. توده این کشورها عمیقا از امر انقلاب فلسطین حمایت میکند و می داند با مبارزه برای رهائی در کشورهای خود پیوندی نزدیك دارد.

در حالیکه نیروهای ضد شورش رژیم اسرائیل که تحت الحمایه آمریکاست، شدیدا با این خیزش به مقابله میپردازد. امپریالیستهاو مرتجعین تاکتیکهای ضد انقلابی دوگانه ای بکار میگیرند، و صحبت برسر کنفرانسهای صلح و «رفرم»ها را شدت میبخشند. امپریالیستهای آمریکائی تلاش کرده اند که خود را مخالف روش سرکوب وحشیانه اسرائیل نشان دهند. اما همه می دانند که دولت صهیونیستی اسرائیل سك هاری است که طوری تربیت شده تاوقتی ارباب بطور علنی «نه» گفت، یعنی شدیدتر گاز بگیر. تاکتیك دیگر امپریالیستها و مرتجعین، همکاری نزدیك با مرتجعین عرب است؛ همکارانی مانند حسین اردن برای تحکیم یك رهبری «معقول» فلسطینی که موافق طرحهای امپریالیستی آنها باشد. حنا سینیورا، سردبیر روزنامه عربی زبان «الفجر» در اورشلیم را از زندان اسرائیل مرخص کردند و نخست وزیر اسرائیل خود به او گفت که برای «شرکت در کنفرانس در مورد خاورمیانه» به واشنگتن سفر کند. مبارك

و حسین با حمایت گسترده شولتز وزیر امور خارجه آمریکا دست به مسافرت های جنجالی برای تبلیغ ((کنفرانس بین المللی صلح)) زده اند. آنها می خواهند با ایجاد امیدواری بر سر امکان رسیدن به توافقات سیاسی، این ذهنیت را تقویت کنند که این نه توده ها بلکه خود امپریالیستها هستند که سرنوشت فلسطینیها را تعیین خواهند کرد، و بدین ترتیب توده ها را به سطح ایفا کنندگان یك گروه فشار تنزل دهند ـ گروهی که قرار است بالاترین آرزویش وادار ساختن آمریکا به استفاده از نفوذش جهت ((اصلاح)) اسرائیل باشد. همانگونه که مبارك گفت: ((ما داریم به مردم کرانه غربی و نوارغزه این امیدواری را می دهیم که راه حلی وجود خواهد داشت)) .لنین زمانی متذکر گردید مرتجعین هنگامی که در بحران شدید گیر میکنند، به دادن وعده های رفرم می پردازند ـ و این دقیقا زمانی است که باید مبارزه برای نابودساختنشان را بیش از هر زمان دیگر شدت بخشید.

جنبش خودبخودی نمی تواند الی‌الابدادامه یابد. پیشبرد انقلاب نیازمندآن است که مبارزین سنك برکف، آنانکه برای گذر به اشکال عالیتر مبارزه در تلاشند، به گونه ای آموزش یابند که فردا به سربازی آگاه از ارتش پیشبرنده جنك رهائیبخش واقعی تحت رهبری پیشاهنك پرولتری تبدیل شوند، تحت رهبری پیشاهنگی پرولتری قرار گیرند که قادر به طرد سیاستهای رفرمیستی مسلط برجنبش فلسطین و هدایت جنك رهائیبخش جهت در هم شکستن دولت دست نشانده مستعمرات چی باشد. اگرچنین نباشد، امپریالیستها دیر یا زود می توانند ابتکار عمل را در دست گیرند و شعله های انقلاب را ـ هرچند موقتا ـ سرکوب کنند. استفاده از این نوع جرقه ها و برپایی جنك انقلابی در فلسطین، بدون وجود یك مقر فرماندهی انقلابی بر پایه علم و ایدئولوژی پرولتاریا، یعنی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون، ناممکن است. چیزی که انقلاب فلسطین از آن برخوردار نبوده است.

بالعکس، عرصه سیاسی فلسطین صحنه تسلط جبهه های گوناگون بوده است. همانگونه که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در بررسی این قبیل جبهه ها می گوید: ((تاریخ ورشکستگی آن جبهه ضد امپریالیستی (یا ((جبهه انقلابی)) مشابه آن) که توسط حزب مارکسیست ـ لنینیست رهبری نشود را نشان داده است حتی اگر چنین جبهه یا نیروهای متشکل در آن رنك و لعاب ((مارکسیستی)) (در واقع شبه مارکسیستی) نیز داشته باشند. اگرچه چنین تشکلات انقلابی مبارزات قهرمانانه‌ای را رهبری کرده و حتی ضرباتی سختی بر امپریالیسم وارد آورده اند، اما خود اثبات کرده اند که از لحاظ ایدئولوژیك و تشکیلاتی قادر به انجام تحول انقلابی همه جانبه نبوده، دیر یا زود توسط امپریالیستها سرنگون شده یا خود به یك قدرت حاکمه ارتجاعی جدید و موتلف با امپریالیستها بدل گشته اند.

امروزه یاسرعرفات و رهبری تثبیت شده ساف، بجای افشای توطئه های ریاکارانه امپریالیستها و دمیدن برشعله های انقلاب، یاریگر امپریالیسم در تحدید انقلاب گشته اند. عرفات علنا از مبارزین خواست که از دست زدن به عملیات مسلحانه خودداری ورزند، چرا که به ادعای او، این عمل تصویر فلسطینی ها را در انظار خدشه دار می سازد. باید پرسید که تصویر فلسطینی ها در انظار چه کسانی خدشه دار میشود؟ از نظر ستمدیدگان جهان گذر به جنك رهائیبخش راستین با دورنمای مغلوب ساختن اسرائیل، تصویری بسیار عالی است! اما توجه عرفات معطوف جایی دیگر است: آستانه بارگاهها در واشنگتن، لندن، پاریس، بن، مسکو و ریاض است. عرفات برای شعله های سرکش انقلاب آب در انبار دارد نه سوخت. چنین سیاستهایی بخشی از استراتژی ساف در تلاش برای سازش با اسرائیل بویژه برای ایجاد یك ((دولت کوچك)) فلسطینی است. این یك استراتژی خائنانه است، زیرا بر این حقیقت که بدون نابودی قهرآمیز دولت اسرائیل ملت فلسطین رهایی نخواهد یافت، پرده ساتر می افکند. دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را در سال ۱۹۸٤ بنیان نهاد، در قطعنامه حمایت از انقلاب فلسطین چنین مطرح کرد که رهایی فلسطین ((تنها با پیروزی مبارزه مسلحانه توده ای تحت رهبری پرولتاریا، علیه امپریالیسم، سوسیال امپریالیسم و عمالشان امکانپذیر است.)) هرگونه دولتی که حاصل توافقات سیاسی امپریالیسم باشد ـ البته امکان چنین توافقاتی بسیار بعید است ـ از آن خلق نیست. چنین دولتی بیشك زائده اسرائیل و یا رژیم سرسپرده دیگر در منطقه خواهد بود. بعلاوه، چنین جهان بینی و این سیاستهای تسلیم طلبانه، چنان جنك انقلابی را که لازمه نیل به رهایی است، هرگز برپا نخواهد شد.

انساب ((چپ)) عرفات، افرادی نظیر جرج حبش و نایف هواتمه که طرفدار شوروی (و سوریه) می باشند، تنها بر سر اینکه تابع کدام امپریالیسم یا دولت ارتجاعی منطقه شوند با یاسر عرفات اختلاف دارند. رهبری ساف در مانورهایش با دول معظم به مبارزه مسلحانه بعنوان ((آس برنده)) نگاه می کند. و بدین ترتیب مبارزه مسلحانه را به ابزار فشار برای کشاندن امپریالیستها بر سر میز مذاکره بدل کرده و جنگجویان فلسطینی را به سطح مهره های بازی تنزل داده است. جای تعجبی نیست که ((انقلاب کادیلاکی))

آنان مورد استهزاء جوانان قرار گرفته است.

علیرغم فداکاریهای زایدالوصف و مبارزات قهرمانانه جنگجویان فلسطین و حمایت گسترده ستمدیدگان جهان، انقلاب فلسطین حتی در فرصتهای تاریخی عظیمی که در برخی گرهگاهها پدید آمده، نتوانسته است گامهای مهمی در راه نابودی دولت اسرائیل بردارد. علت اصلی این امر، فقدان یك تشکیلات پیشاهنك و خط پرولتری راستین بوده است. وجود یك حزب پرولتری مسلح به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون برای رهبری انقلاب امری حیاتی است. این انقلاب می باید از طریق اتکا بر توده های تحت ستم فلسطینی و سایر کشورهای عرب که پتانسیل انقلابی بیکرانشان فعالیتی مداوم را طلب می کند، و اتحاد با پرولترهای انقلابی و ستمدیدگان سراسر جهان صورت گیرد. در عوض این رهبران دروغین تحت عذر و بهانه «راه حل عملی» جنبش را به رحمت رژیمهای عرب و امپریالیستها وسوسیال امپریالیستها و رقابتها و توطئه های آنان وا می گذارند.

چنین خیانتی بالاخص زمانی جنایتکارانه است که این خیزش یك بار دیگر واقعیت تحلیل مائوتسه دون مبنی براینکه امپریالیستها و مرتجعین هرقدرهم از نظر تاکتیکی قوی باشند، ببرهایی کاغذی بیش نیستند را ثابت کرده است و ضعف دشمن را علیرغم نمایش قدرت نظامیش در مقابل جنبش توده ای نشان داده است. اگر هزاران جوانی که امروز در خیابانها هستند، بخشی از یك ارتش سرخ آموزش دیده و سازمان یافته رهائیبخش بودند که آنان را با چیزی بیشتر از سنك مسلح میکرد و برمبنای استراتژی و تاکتیکهایی مناسب مغلوب ساختن اسرائیل باشد می جنگیدند، این اوباش بزدل چه می توانستند بکنند! اوضاع کنونی مسئولیت انقلابیون را بطور عاجل بدانها گوشزد می کند: فقدان جنگجویان پرانرژی راه رهایی، مشکل انقلاب نیست، بلکه مشکل انقلاب فقدان مقر فرماندهی راستین و انقلابی برای رهبری این جنگجویان است. آیا در اردوگاهها هزاران نفر که در اشتیاق ارتقا مبارزه علیه اسرائیل به سطحی عالیتر می سوزند، وجود ندارند؟

امروزه عاجلترین وظیفه رویاروی انقلابیون فلسطینی ایجاد یك حزب پیشاهنك پرولتری است. انقلابیون فلسطین می توانند روی حمایت و کمك کلیه کمونیستهای انقلابی راستین، بویژه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی حساب کنند ـ بواقع، بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، پایه اولیه عالی برای ترسیم راه انقلاب فلسطین و گردآوری نیرو برای ایجاد حزب پیشاهنك است.

اگرچه موانع واقعی و بزرگند، اما چه وقت شرایط عینی برای انجام این وظیفه بهتر از حال بوده است؟ امپریالیستها و رژیمهای خاورمیانه در بحران قرار دارند؛ و یك نسل در میدان نبرد، در میانه آتش و خون، در جستجوی فلسفه است. چه بیرقی فراورویشان افراشته خواهد شد؟ آیا بیرق بنیادگرایان اسلامی که روزها علیه امپریالیسم شعار می دهند و در سیاهی شب به مغازله با آنها می پردازند؟ و یا رفرمیسم اعتبار باخته یاسرعرفات حیاتی دوباره خواهد یافت؟

اوضاع عینی با فریاد ایجاد نیرویی را طلب می کند که علم پرولتاریا، یعنی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون، را راهنمای خود سازد ـ علمی که نشان میدهد ستمدیدگی خلق فلسطین در خود سیستم امپریالیستی است؛ قادر است پیچیدگی های سیاسی ـ ایدئولوژیك مبارزه طبقاتی فلسطین را برمتن اوضاع جهانی که آنرا شکل داده، توضیح دهد؛ و بدین ترتیب گیجی موجود در اذهان توده های انقلابی را بزداید و آنان را به مبارزه، نه تنها برای احقاق حقوق ملی و سرزمین بلکه برای یك انقلاب اجتماعی علیه هرنوع ستم و استثماری برانگیزد. از اینرو فلسطینی که بر خاکستر دولت مستعمره چی اسرائیل باید بنا شود (و خواهد شد) انعکاس چهره کریه جوامع کنونی خاورمیانه ـ صرفا با این فرق که کله گنده های فلسطینی بر سرکارند ـ نخواهد بود. بلکه بالعکس جامعه دمکراتیك نوینی ایجاد خواهد شد که تحت حاکمیت ستمدیدگان و استثمارشدگان سابق قرار داشته، در مسیر سوسیالیسم برای کمونیسم بوده و منطقه پایگاهی سرخی برای انقلاب جهانی و نمونه عظیمی از آنچه که جنك خلق ارتش انقلابی تحت رهبری حزب پرولتری می تواند ببار آورد، خواهد بود. این راه پرپیچ و خم، مشکل و محتاج فداکاری است ـ اما راه دیگری بسرمنزل رهایی وجود ندارد. تنها در طی طریق این مسیر است که ستمدیدگان جهان، انتظار پیشروی انقلابیون فلسطینی را دارند.

رفقا! ما چیزی برای از دست دادن نداریم، در عوض جهانی برای فتح داریم! استفاده از فرصت برای برداشتن گامهای بلند در راه نابودی چنگال امپریالیسم و ایجاد یك فلسطین انقلابی، بخشی از این روند است.

ـ زنده باد فلسطین!

ـ نابود دولت اسرائیل!

ـ زنده باد کمونیسم!

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی).

اسرائیل : سگ هار



به قلم : و٠ك٠سين

«خیزش سنگباران» ـ که در عربی به انتفاضه مشهور است ـ مسئله رهایی فلسطین را (مجددا) در مقابل جهانیان مطرح ساخته است. بهمانگونه که نیروهای صهیونیست شورشیان جوان را زنده بگور می کند، مسئله مردم فلسطین نیز بارها توسط کسانیکه مایلند این مردم بفراموشی سپرده شوند، کنار نهاده شده است. می گفتند فلسطینی ها در بهترین حالت قربانیان بدون گذشته و آینده، آوارگانی بی تقدیر، و سرگردان در جهان هستند که در هر کجا رحل اقامت افکنده اند، با بدرفتاری و ترشرویی رویاروی بوده اند.

ولی برعکس آنها قهرمانانی هستند که علیرغم قدرقدرتی ظاهری ماشین نظامی اسرائیل به پاخاسته اند. آنها جنگجویان سنگر نخست نبرد علیه ستم و مظالمی اند که ستمدیدگان سراسر گیتی را شورانیده است. فلسطینی هادستاوردهایی فراتر از این داشته اند. آنها دولت صهیونیستی را در انظار همه جهانیان رسوا ساخته اند: سربازان صهیونیستی باطرح مشخص، بازوان جوانان سنگ انداز را شکسته، «مظنون ها» را در اردوگاههای سوزان «صحرای نقبیه» زندانی کرده، جوانان را زنده بگور کرده، گاز اشک آور بروی کودکان، زنان و مردان مسن تر شلیک کرده و در این میان بسیاری از آنان را به قتل رسانده اند. نخست وزیر اسرائیل اکنون به غیرنظامیان (اسرائیل) آن نواحی که غالبا اعضای گروه شبه فاشیست «گوش امرینم» می باشند، فراخوان داده که «شلیک بقصد کُشت» بر روی هرجوان کوکتل بدست مجاز است. این بمعنای صدور جواز کشتار فلسطینی ها درجایی است که اسرائیلی ها خود مدعیند اسرائیل به اصطلاح «جزیره دمکراسی در خاورمیانه» است.

علیرغم حمایت کامل امپریالیستهای آمریکایی از آنها و علیرغم اینکه کلیه سلاحهای بسیار پیشرفته را با خشونت هرچه تمامتر بکار میبرند، صهیونیستها عاجز از خاموش کردن شعله های انقلاب بوده اند. و این فلسطینی ها بوده اند که حقیقتی دیگر را در مورد اسرائیل و اربابان امپریالیستش افشاء کردند: اگرچه اینان دندانهای واقعی دارند اما در تحلیل نهایی ببرهای کاغذی هستند.

انقلاب فلسطین علیه این مرتجعین فراخوانی است نویدبخش به کلیه ستمدیدگان جهان و بویژه به سایر خلقهای جهان عرب که چکمه نظامی اسرائیلی ها و اربابان امپریالیستشان را بر گُرده ایشان نیز سنگینی می کند. جوانان فلسطینی، دیپلماتهای متفرعن امپریالیست را که انبانشان پراز قراردادهای متنوع صلح است و تنها هدف طرحهایشان عبارتست از تامین صلح برای حاکمیت خودشان در منطقه، به استهزاء گرفتند.

فلسطینی ها حدود ٤ میلیون نفرند. اما مبارزه همین جمعیت اندك، تاریخ جهان را مزین ساخته است، اما نه صرفا از آنرو که مقاومتشان شجاعانه بوده است. تاریخ آنها را در موقعیت حساسی قرار داده است: درست در مقابل یکی از مهمترین ستونهای امپریالیستی که پس از جنگ جهانی دوم در دنیای مستعمرات،ساخته شد ـ یعنی دولت صهیونیستی اسرائیل. فلسطینی ها در نبرد علیه غصب سرزمینشان و عدم انقیاد توسط ـصهیونیستها، نه تنها در سنگر نخست نبرد علیه امپریالیسم جای میگیرند، بلکه نقطه ای محوری در این نبرد دارند.

قصد این مقاله عبارت از بررسی ماهیت این دشمن است که مردم فلسطین با آن روبروبند: ریشه های صهیونیستی آن، تاسیس دولت صهیونیستی ـ مستعمراتی متعاقب جنگ جهانی دوم، نقش کنونی آن در خاورمیانه و جهان، و نقاط ضعف واقعی پنهان پشت دعوی شکست ناپذیرش.

صهیونیسم: ابزار اعمال سیاستهای نژاد پرستانه امپریالیسم

آنچه که در اسرائیل اتفاق افتاد، ایده زیبایی که به زشتی گرائید، نبود. اینگونه که بسیاری از اهل فن بیان میکنند نبود که تشکیل اسرائیل اساسا برمبنای برنامه ای خوب صورت گرفته اما اکنون «از مسیرخود منحرف شده» است. کشتار جوانان فلسطینی بدست سربازان اسرائیلی بهیچ وجه برخلاف معیارهای اسرائیل نیست: این مسئله ریشه در ماهیت خود اسرائیل دارد. این همان کاریست که نیروهای صهیونیست در سال ۱۹۸۲ در اردوگاههای پناهندگان فلسطینی در صبرا و شتیلا در لبنان انجام دادند. این همان کاریست که خلبانان اسرائیلی مرتبا انجام میدهند: فرو افکندن بمبهای خوشه ای بر روی اردوگاههای پناهندگان، هدف قرار دادن شهرها که مراکز تجمع غیرنظامیانند (نظیر بیروت، که با کشتار چندین هزار غیرنظامی راه را برای ورود نیروهای اسرائیل باز کردند.)

صهیونیسم سریشم ایدئولوژیکی است که دولت صهیونیستی را بهم می چسباند و به جنایات بسیارش مشروعیت می بخشد. صهیونیسم معتقد است که یهودیان مردم برگزیده خدا یند وفلسطین سرزمینی است که«او» برای سکونتشان برگزیده است. صهیونیسم مرتبااین ایده که یهودیان هرگز در سایر مردمان ادغام نمیشوند و بنابراین باید خود را در دولت متناظر برملیتشان متشکل سازند، تغذیه کرده و آنرا تقویت کرده است. صهیونیسم در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در محلات فقیرنشین شهرهای اروپای شرقی و روسیه، که شرایط بسیار ناهنجاری برآنها حکمفرما بود، قدرت خاص یافت.

اما صهیونیسم تا سال ۱۹۱۷، یعنی زمان اعلان «بیانیه بالفور» توسط انگلیسی ها (که آنزمان فلسطین را تحت حاکمیت خود داشتند) پدیده ای حاشیه ای بود. از این زمان ببعد بود که تحرك یافت. نامه ای از آقای بالفور، وزیر امورخارجه انگلیس

امپریالیسم در خاورمیانه

در آنزمان ، به یك بانكدار ثروتمند یهود بنام لُرد راتشیلد چنین مطرح ساخت كه دولت انگلیس به «ایجاد یك سرزمین ملی برای مردم یهود با حسن نیت مینگرد و كمال تلاش خود را برای دستیابی بدین طرح بكار خواهد گرفت.»(۱)

«بیانیه بالفور» با این تضمین همراه بود كه جمعیت عرب ایمن خواهند ماند. ولی نقشه واقعی امپریالیسم انگلیس متفاوت بود. بالفور در نامه ای خصوصی نوشت: «چهار دولت معظم به صهیونیسم معتقدند. و صهیونیسم، چه صحیح و چه غلط، وچه خوب و چه بد، در سنن كهن سال، در الزامات معاصر، در آمال آینده و در مفهومی بسیار عمیقتر از تمایلات و تعصبات ۷۰۰ هزار عربی كه اكنون در این سرزمین ساكنند، ریشه دارد.»(۲) این بخوبی نشان میدهد كه در آنزمان هم امپریالیستها تا چه اندازه ضرورت ایجاد یك پایگاه مستعمراتی در منطقه جهت ادغام كاملتر آن در جهان امپریالیستی را حس میكردند. می بایست عنصری از خارج تزریق میشد تا بتوانند جای پای مستحكمی جهت استثمار منطقه بوجود آورد.

قصد بیانیه بالفور ایجاد یك دولت صهیونیستی در فلسطین بوده، و در عین حال دارای جهت گیری علیه انقلاب اكتبر نیز بود. یكی از اهداف آن این بود كه «عنصر صهیونیسم» را در گرایش مختلط ماركسیست ـ صهیونیستی كه در جوانقلابی بعد از جنك جهانی اول در میان یهودیان وجود داشت را تقویت كند، و بقول مفسر مقصود بیانیه این بود كه «یهودیان روسی را از حزب بلشویك جدا ساخته و تضمین كند كه انقلاب نه تنها معتدل بماند بلكه متحد جنگی فرانسه و انگلیس شود.»(۳) این تلاشی منحوس بود برای منحرف كردن و بخدمت گرفتن مترقیان یهود.

مهاجرت یهودیان به فلسطین طی دهه ۱۹۲۰ و بویژه مهاجرت دستجمعی آنها متعاقب بقدرت رسیدن هیتلر در دهه ۱۹۳۰ در آلمان، تحت حمایت سازمانهای بین المللی صهیونیستی گوناگون شدیدا افزایش یافت. محدودیتهای شدید بر سر راه مهاجرت یهودیان به سایر كشورهای اروپای غربی نیز بخشی از علت افزایش شدید مهاجرت به فلسطین بود.

برماجرای روابط سازمانهای صهیونیستی با نازیستها سرپوش نهاده شده است، چرا كه بسیاری از رهبران صهیونیست همكاری با فاشیستها را ترجیح دادند. صهیونیستها در لهستان زمان پیلزودسكی، در اتریش و حتی در خود آلمان، جهت تسهیل مهاجرت یهودیان به فلسطین با نازی ها مناسبات عملی برقرار ساختند. بن گورین، كه سالها نخست وزیر اسرائیل بود، اولویتهای صهیونیستها را چنین تشریح كرد: «من اگر بدانم كه جان تمام كودكان یهودی در آلمان را با انتقالشان به انگلستان حفظ میكنم و با انتقالشان به «اسرائیل بزرگتر» تنها نیمی از آنها جان بسلامت خواهند برد، من راه دوم را انتخاب خواهم كرد. برای من نه صرفا جان این كودكان بلكه تاریخ مردم اسرائیل نیز اهمیت دارد.»(٤)

یهودیان در اینهنگام تنها اقلیت كوچكی را در فلسطین تشكیل میدادند.(۵) طرح صهیونیستها جهت گسترش مهاجرت یهودیان مستقیما در رویارویی با مردم بومی فلسطینی قرار میگرفت. یكی از پایه گذاران صهیونیسم بنام تئودور هرتسل طرحشان را جهت مقابله با این مسئله چنین توضیح میدهد: «هنگامیكه سرزمین را اشغال می كنیم، به دولتی كه از ما استقبال میكند منافع سریع می رسانیم.املاكی را كه به ما اختصاص داده شد بتدریج از مالكین آن غصب می كنیم. ما سعی خواهیم كرد با تامین امكانات شغلی در كشورهای انتقالی جمعیت فقیر را به آنسوی مرزها سوق دهیم، و از امكان هرگونه اشتغال آنها در كشور خودمان جلوگیری كنیم.... داراها به سمت ما خواهند آمد. هم پروسه سلب مالكیت و هم راندن ندارها باید با بصیرت و مآل اندیشانه به پیش برده شود.»(٦)

و این درست همانكاری است كه صهیونیستها انجام دادند. علیرغم شعار بعدشان مبنی بر «سرزمین بدون مردم برای مردم بدون سرزمین»، صهیونیستها حتی پیش از تاسیس دولت اسرائیل بخوبی به موجودیت مردم فلسطین آگاه بودند و برای «راندن ندارها» طرح داشتند. اما فاصله میان این طرحها و قتل عام دیریاسین یك گام كوچك نبود. دیریاسین دهكده ای بود كه نیروهای مسلح صهیونیستی برای پراكندن جو ترور و وحشت در میان سكنه فلسطینی و تاراندن آنها از كشور، چند صد زن ، مرد و كودك فلسطینی را در سال ۱۹٤۵ در آن قتل عام كردند.

برپایی منزلگاه صهیونیستی

دولت انگلستان پس از بیانیه بالفور، جنبش صهیونیستی را مورد حمایت شدید قرار داد. مقاماتی كه از طرف دولت انگلیس قیومت فلسطین را در دست داشتند، مهاجرت یهودیان را تسهیل می بخشیدند. آنها معاملات ملكی را بگونه ای انجام میدادند تا صهیونیستها بخشهای بزرگتری از زمین را ارزانتر، بدست آورند. آنها ایجاد دسته های پلیس صهیونیستی را مجاز و تسلیح میكردند. از این دسته ها در سركوب «شورش بزرگ فلسطین» در سال ۱۹۳٦ استفاده شد. حوادث سال ۱۹۳٦ در شكل دهی به تناسب قوای میان گروه فلسطینی ها و صهیونیستها پس از جنك، بسیار اهمیت داشت. مخبر نظامی روزنامه عِبری زبان هاَرتس، نوشت:

«حوادث ۱۹۳٦ در واقع تقابل دو جنبش ملی بود. اما اعراب با تمركز حملاتشان بر دولت انگلیس و ارتش، مرتكب اشتباه شدند....مقابله با انگلیسها (ونه یهودیها) باعث از بین رفتن قدرت نظامی اعراب در فلسطین شده و علت از بین رفتن قسمی رهبری اعراب در كشور بود. پس از حدودا سه سال جنك نابرابر، قدرت نظامی اعراب نابود گردید، در حالیكه یهودیها تحت حمایت انگلیسها موفق به تحكیم قدرت خود گشتند....تهاجمات انگلیسها بر گروههای مسلح عرب و علیه جماعت عرب بسیار شدیدتر از حملاتشان بر سازمانهای زیرزمینی یهودی (چند سال بعد) بود.»(۷)



یك آموزگار اسرائیلی با شاگردانش.

طی جنك جهانی دوم و درست پس از آن، قدرت انگلیسی ها روبه کاهش نهاد و اشتهای صیهونیستهابخاطر دریافت حمایت آمریکایی هاکه نقش حامی جنبش صیهونستی رابعهده گرفته بودند، رویه افزایش نهاد. برخی عناصر صیهونیست به حملات مسلحانه برانگلیسیها مبادرت ورزیدند، منجمله ترورمقامات انگلیسی، بمب گذاری درهتل کینك دیوید در اورشلیم که منجر به کشته شدن تعداد زیادی غیره نظامی گردیدوغیره. این اعمال بمعنای جنك علیه دشمن محسوب نمیشد، بلکه وسیله ای جهت تحت فشار گذاردن انگلستان برای گردن نهادن به خواست ایجاد یك دولت صیهونیستی، بود.

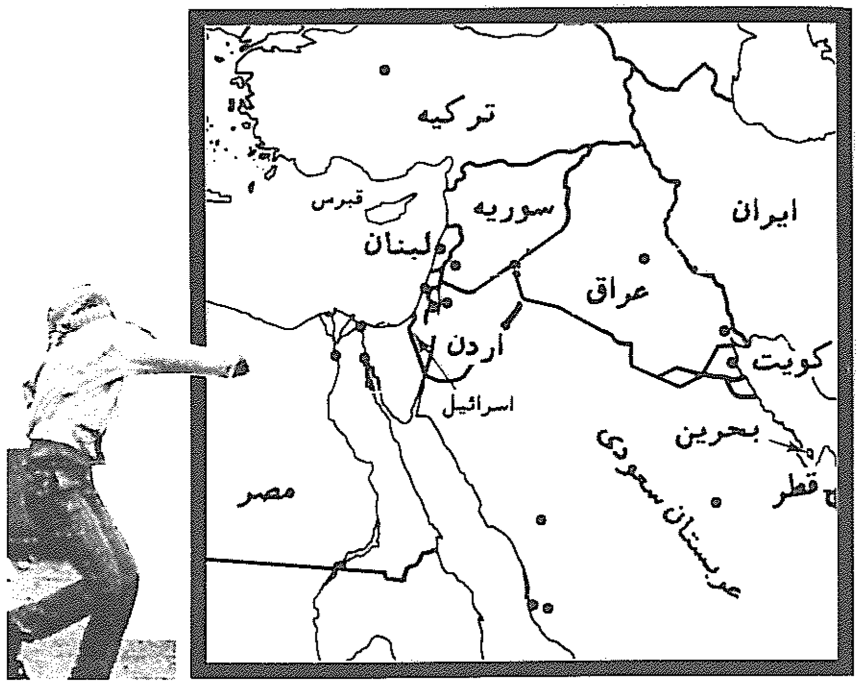
اما انگلستان درموقعیتی نبود که اینکار راانجام دهد. ارباب سرزمینهای عربی درحال تغییریافتن بود. امپریالیستهای آمریکایی، اگرچه باانگلیسیهاعلیه آلمان وبعدا علیه شوروی که درآن زمان(سوسیالیستی) متفق بودند، اماکنار زدن انگلستان ومهیاساختن زمینه برای رسیدن خود به آقایی دنیارا آغاز کرده بودند. موقعیت مستعمراتی انگلستان درپرتواین مسئله ونیز بعلت خیزش توده های تحت ستم مستعمرات، متزلزل شده بود.

فاتحین اصلی جنك، یعنی امپریالستهای آمریکایی، مانورهایشان جهت ایجاد ساختارمستعمراتی خویش راآغاز کردند. آنها با موقعیت پیچیده ای روبرو بودند. سوریه ولبنان تحت حاکمیت فرانسه بود، عراق ومصروفلسطین هم تحت حاکمیت انگلستان قیومیت فلسطین تحت سر پرستی ((اتحادیه ملل)) متعاقب جنك جهانی اول به انگلستان سپرده شده بود. اتحاد شوروی اگرچه تهدید بلا واسطه ای بود امادرست درشمال این منطقه انفجاری واقع میشد وبعنوان یك قدرت جهانی از دل جنك بیرون آمده بود. همچنین خاورمیانه دارای ذخایر عظیم نفت بود. یك تحلیل گر وزارت کشورآمریکا درسال ۱۹۴۵ نوشت ((تاریخا نفت بیش ازهرکالای دیگری در روابط خارجی آمریکا نقش ایفا کرده است)). (۸) آمریکادارای مناسبات تجاری گسترده ای بود، اماهیچ ریشه وابسته استراتژیك در منطقه نداشت.

درعوض آنها صهیونیستها را دراختیار داشتند: گروهی که زیرپروبال امپریالیستهای انگلیسی رشد کرده واکنون آماده بود بمثابه ابزار نفوذ غربیها(واکنون آمریکا) درمنطقه عمل کند. فعالیت های((سازمان صهیونیستی آمریکا)) طی جنك افزایش مهاجرین یهودی به فلسطین تاسرحد ایجاد یك دولت صهیونیستی رابتصویب رساند. فرانکلین روزولت رئیس جمهور آمریکا حمایت قاطعانه خودرا ازطرح صهیونیسم اعلان داشت . همانگونه که ترومن هم پس ازاو چنین کرد. (۹)

حوادث متعاقب سفر باکشتی آکسودوس نشان میدهد که چگونه آمریکا توده های یهود راجهت ایجاد اسرائیل، بازیچه دست خود قرارداد. پس ازخاتمه جنك، دهها هزار تن ازبازماندگان اردوگاههای کار اجباری نازیها درانتظار تصمیمی درسطح بین المللی درمورد سرنوشتشان، دراردوگاههای پناهندگان جای گرفتند. اینجا بود که صهیونیستها یك مهاجرت دستجمعی را ازطریق روانه کردن پناهندگان یهودی بسوی فلسطین سازمان دادند. البته باعلم وآگاهی براین امرکه انگلیسها ازورودشان به آنجا ممانعت بعمل خواهند آورد. جراید با آب و تاب به انتشار اخبار مربوط ((آکسودوس)) * پرداخته و دلسوزانه از برخورد میان پناهندگان یهود و سربازان انگلیسی در هنگام ورود حکایتها نوشتند. از ماجرای آکسودوس برای جلب سمپاتی جهت ایجاد دولت صهیونیستی برای یهودیان استفاده میشد، و در همان هنگام براین مسئله سرپوش نهاده میشد که دول عمده امپریالیستی منجمله آمریکا محدودیتهای سختی برسر راه مهاجرت یهودیان به کشورهایشان اعمال میکنند. آمریکا شرایطی را بوجود آورده بود که بکمك مانورهای فریبکارانه و دلسوزانه نسبت به مهاجرت یهودیان به فلسطین از تضادهای میان انگلیسها و صهیونیستها جهت جلب افکار عمومی برای ایجاد دولت اسرائیل، استفاده میکرد.

در پرتو اهمیت استراتژیك و اقتصادی منطقه، فقدان ریشه های نفوذ خود آمریکا در آنجا، و در دسترس بودن یك نیروی ارتجاعی آماده که از قبل تحت نفوذشان قرار گرفته بود، امپریالیستهای آمریکایی تصمیم گرفتند یك دولت مستعمراتی صهیونیستی برپا دارند و آنرا به یك پایگاه کلیدی امپریالیستی تبدیل سازند. آنها سازمان ملل را که تحت نفوذشان قرار داشت، بعنوان عرصه ای برای



مانورهایشان جهت انجام اینکار انتخاب کردند. متاسفانه نیرویی که در آن برهه حساس و زمان تصمیم گیری سازمان ملل دایر بر تقسیم فلسطین و بدنبال آن تاسیس اسرائیل بدست صهیونیستها، میتوانست علیه سلب مالکیت از فلسطینی ها و دسیسه چینی های امپریالیستها بایستد، از انجام اینکار قصور ورزید (رجوع کنید به مقاله ای از همین شماره، «اتحاد شوروی و تاسیس اسرائیل»).

بخاطر نفوذ رویزیونیسم در اردوگاه سوسیالیستی و اشتباهات نیروهای پرولتری در جنبش بین المللی کمونیستی، امپریالیستهای آمریکایی بدون رویارویی با هیچگونه مقابله سازمانیافته انقلابی به مستقر کردن قلعه استعماری خود پرداختند. همانگونه که قبلا متذکر شدیم، آمریکا جنبش صهیونیستی را تحت تکفل خود قرار داده بود. در نبردی که میان صهیونیستها و اعراب بوقوع پیوست، حمایت آمریکا از صهیونیستها تعیین کننده بود. از یك طرف صهیونیستها از منابع مالی آمریکا برای خرید اسلحه برخوردار بودند، و از سوی دیگر انگلیسها در مورد هر دوطرف مخاصمه تحریم تسلیحاتی اعمال میکردند ـ و از آنجا که انحصار صدور اسلحه به اعراب در دست انگلیسها بود، این تحریم «بدون تبعیض» امتیازی بارز برای صهیونیستها محسوب میشد. سرویسهای اطلاعاتی غرب کاملا با ارتش صهیونیستها همکاری بعمل آورد. در سالهای آغازین تاسیس دولت صهیونیستی، کمکهای آمریکا به اسرائیل تقریبا برابر با کل بودجه دولت اسرائیل بود.(۱۰) فی الواقع، اسرائیل ولد امپریالیستهای غربی و بویژه آمریکا، بود.

ارزش این پایگاه جدید برای آمریکا بسیار بود. آمریکا پروسه بازسازی سرمایه در مقیاس جهانی را متعاقب پیروزیش در جنك آغاز کرده بود و تنظیمات استراتژیك الزامی جهت تسهیل این مسئله را تهیه میدید. نه تنها امپریالیستهای محور مغلوب شده بودند، بلکه امپریالیسم انگلیس نیز از مقام رفیع خود بزیر کشیده شده بود. و این آغازگر آنچیزی بود که مفسرین آمریکایی آنرا «قرن آمریکا» نام نهادند، یعنی دوره ای که آنها امیدوار بودند با سلطه بلامنازعشان برجهان مترادف باشد. آمریکا به خاورمیانه ای وارد میشد که مملو از التهاب بود. در آنجا، شیوخ و شاهان فئودال با آشفتگی بر آتشفشان ملتهب ۱۰۰ میلیون عرب تحت ستم که تا آنزمان تحت حاکمیت متزلزل انگلستان و در مقیاس کمتری فرانسه قرار داشتند، تکیه زده بودند.

در این چنین گرهگاه حساسی بود که صهیونیستها رو آمدند. کمکهای آمریکا به اسرائیل یك میلیونی، طی دوره ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۵، رقمی بیش از شش برابر کمکهای آمریکا به مجموع دول عربی (که جمعیتشان دهها بار بیشتر از اسرائیل بود) را تشکیل میداد(۱۱) این نشانه اهمیت استراتژیك اسرائیل جهت حفظ اعراب در صراط مستقیم بود. تئودور هرتسل قول داده بود که، «ما به نمایندگی از سوی مدنیّت به فلسطین اعزام میشویم، ماموریت ما، گستراندن فلسفه اخلاقی اروپایی در (ناحیه) فرات است.»(۱۲) صهیونیستها به ماموریت خود دست یافتند: آنها اکنون به نیروی تا بن دندان مسلح جهت تامین هژمونی امپریالیسم آمریکا در یکی از حیاتی ترین مناطق جهان، تبدیل شده بودند.

اسرائیل: یك پادگان نظامی امپریالیستی

اسرائیل از همان بدو تولد تاکنون بیش از هرچیز دیگری بمثابه یك پادگان نظامی، در خدمت امپریالیسم غرب بوده است. شهروندانش سربازانی داوطلب، باحقوقی مکفی، در یك ارتش مزدور هستند. خاخام های آن، پیشنمازهای ارتش هستند و سران دولتش، فرماندهان نظامی در دولت اسرائیل همچون سایر پادگانهای نظامی امپریالیسم آمریکا ـ و یا همچون هر پادگان نظامی شوروی در افغانستان یا اتیوپی ـ هیچ چیزی که ارزش نگاهداشتن داشته باشد، موجود نیست.

اسرائیل از همان آغاز بطور کامل برحمایت خارجی متکی بوده است. این کشور به نسبت جمعیت بیش از هر کشور دیگری در جهان، کمك دریافت می کند که بخش اعظم آن صرف نظامیگری میشود. کمکهای رسمی به اسرائیل از ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۳ برابر ۲۵/۵ میلیارد دلار بوده که دوسوم آن برای رفع احتیاجات نظامی خرج شده است. این مبلغ از کل مخارج آمریکا در جنك ویتنام فزونتر است.(۱۳)

امپریالیسم آمریکا منبع عمده این قیومیت عظیم دولت اسرائیل بوده است. کمکهای آمریکا به اسرائیل طی سالهای ٥٤ ـ ۱۹۷۳، ۹۰٪ کل کمکهای خارجی دریافتی اسرائیل و حدود ۳۰٪ کل کمکهای خارجی پرداختی آمریکا را تشکیل میداد.(۱٤) کمکهای آمریکا به اسرائیل در سال ۱۹۸۸، بیش از ۳/۵ میلیارد دلار بوده است. این کمك دولت فدرال آمریکا به اسرائیل با نرخ بیش از هزار دلار در قبال هرفرداسرائیلی، حتی بیش از مبلغی است که یك شهروند معمولی آمریکا دریافت می کند.(۱۵)

وضعیت اقتصادی اسرائیل اساسا توسط نقشش بمثابه ژاندارم امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه رقم میخورد. مردم

اسرائیل از سطح زندگی مرفه برخوردارند ـ درآمد سرانه بیش از ۶ هزار دلار در سال ـ و خدمات رفاه اجتماعی بسیار گسترده است.(این البته در مورد فلسطینی های مناطق اشغال شده در ۱۹۶۷ صدق نمی کند).(۱۶) اینها نه نشانه «سخت کوشی» صهیونیستها و یا «بشردوستی» امپریالیستها بلکه لازمه به عمل درآوردن مقصود اساسی اسرائیل بمثابه یك پادگان نظامی است ـ یعنی جلب استعمارچی ها و سربازان جدید برای ماشین جنگی صهیونیستی و پاداش دادن به آنانی که مشغول خدمتند. بدون کمك آمریکا که بیش از یك دوم بودجه دولت اسرائیل را تشکیل می دهد چنین امکاناتی نمی توانست موجود باشد.

تولید اسرائیل عمدتا تولید جنگی است، چرا که این پادگان نه تنها برای ایفای نقش ژاندارمیش به اسلحه نیاز دارد، بلکه می باید به حداکثر امکان از این بابت خودکفا باشد. به مابقی اقتصاد هم تقریبا بعنوان بخشی نگریسته میشود که سربازان و خانواده هایشان در اوقات فراغت خود در پایگاه تولید می کنند. از جنگ ۱۹۶۷ به بعد هنگامیکه مشکل رساندن بلاوقفه نیازهای تسلیحاتی از آمریکا به اسرائیل در زمان بحران واضح گردید، تولید حتی بیش از سابق به تسلیحات اختصاص یافت، و مسلسل و توپ جای توپ پارچه و محصولات سنتی را گرفت.(۱۵) نسبت تولید تسلیحات به کل تولید در اسرائیل، مقام نخست را در جهان داراست. اینها و نیز سایر تحولات، تحت تقبل و نظارت امپریالیسم غرب و بویژه امپریالیسم آمریکا انجام گرفتند. حقوق انحصاری، انتقال تکنولوژی، دادن کمك مالی بجای وام، اعطای تخفیفهای مالیاتی به سازمانهای صهیونیست جهت ارسال کمکهای مالی هنگفت، و سایر اشکال «پنهان» کمك توسط امپریالیستهای آمریکایی در اختیار صهیونیستها قرار داده شده که بر طبق تخمین به بیش از چندین میلیارد دلار کمك خارجی اضافی در هرسال بالغ میشود.

ماهیت اسرائیل بمثابه یك قلعه نظامی این الزام را با خود بهمراه می آورد که مداوما نقش خود را ایفا کند ـ یعنی آنکه بطور تمام وقت در حال انجام وظیفه و کارکرد باشد، در غیراینصورت بقا نخواهد یافت.بهمین جهت است که بی وقفه در خاورمیانه ضربات نظامی وارد میاورد. بعبارت دیگر، اسرائیل هرگز نمی تواند روی صلح بخود ببیند و نخواهد دید. حتی اگر نگاهداری این ماشین جنگی مساوی با له کردن میلیونها ستمدیده و برانگیختن خشم خروشان آنان باشد، و حتی باوجود کسانی که می خواهند از درو کردن کاشته های دولت صهیونیستی احتراز جویند و طلب رخصتی مسالمت آمیز جهت رهایی از چنك انقلاب و مبارزه را می کنند، اسرائیل روی صلح بخود نخواهد دید و نمی تواند ببیند. خود موجودیت اسرائیل، موقعیت ممتازش در زنجیره مناسبات امپریالیستی در خاورمیانه، و ساختار اقتصادی ـ اجتماعی آن و تاریخش، ضرورت جنگیدن در دفاع از موقعیتش را بهمراه دارد. بهمین جهت است که هیچ پیروزی عمده نظامی اسرائیل، نتوانسته کوچکترین استراحتی در نظامیگری اش بهمراه داشته باشد. بلکه بالعکس، هزینه نظامی پس از جنك ۱۹۶۷ و پس از جنك ۱۹۷۳ مداوما افزایش یافت. بودجه نظامی پس از ۱۹۷۳ شدیدا افزایش یافت، که بیش از ۳۰٪ محصول ناخالص داخلی طی دوره ۸۰ ـ ۱۹۷۴ را بخود اختصاص داد.(۱۹) و با اشغال لبنان به ۳۶٪ محصول ناخالص داخلی رسید. تخمینهای مشابه برای آمریکا حدود ۵٪ تا ۷٪ و برای شوروی حدود ۱۳٪ تا ۱۵٪ است.

مشاطه گران صهیونیسم مدعیند که اینها در نتیجه محاصره شدن اسرائیل مظلوم در «دریای اعراب»، بدو تحمیل شده است. این منطق وارونه ایست که سالهاست توسط فیلمهای وسترن آمریکایی تبلیغ شده است: سفید پوستان مظلوم در قلعه های خود تحت محاصره سرخپوستان وحشی قرار دارند. صهیونیستها با کمك امپریالیستها به فلسطین وارد شدند، مردمان بومی آنجا را آواره ساخته، و زمینهایشان را غصب کردند، و یکی از میلیتاریزه ترین جوامع دنیا را بوجود آوردند که ارتش آن از پیشرفته ترین تسلیحات منجمله بمبهای شیمیایی و هسته ای (اسرائیل تنها کشور خاورمیانه است که تسلیحات هسته ای دارد) برای تحکیم سیستمهای اجتماعی ارتجاعی ای که دهها میلیون انسان را تحت ستم قرار داده، برخوردار است. و بازهم شکایت از این دارند که مجبور به این کار شده اند!

صهیونیستها خود را دژ امپریالیسم غرب میخوانند و این واقعیت دارد. حتی بررسی مختصر تاریخ اسرائیل از زمان تاسیس نشان میدهد که بخوبی این وظیفه را ایفا کرده است:

ـ در جنك کانال سوئز در ۱۹۵۶، نیروهای اسرائیلی خاك مصر را به اشغال خود درآوردند. توضیح رسمی آنها این بود که این اقدام پلیس محلی برای بیرون راندن فدائیان فلسطینی از صحرای سینا بود. (امروزه، آنها اساسا همین دروغ را بعنوان دلیل اشغال خاك لبنان ارائه میدهند.)

اسرائیل برای ضعیف و متفرق نگاه داشتن رژیمهای عرب فعالیت کرده است. بطور مثال همه میدانستند اگر نیروهای قدرتمند هوادار عبدالناصر در اردن در دهه پنجاه بخواهند ملك حسین را سر نگون ساخته و قدرت را بدست گیرند، اسرائیل کرانه غربی رود اردن را به اشغال خود در میاورد. بن گورین اخطار داد که اگر تغییری در وضعیت پادشاهی اردن روی دهد، اسرائیل «بر غیر نظامی بودن آن بخش از خاك اردن در ساحل غربی رود اردن اصرار خواهد ورزید».(۲۰)

در سال ۱۹۶۷، اسرائیل شکست نظامی سختی بر سوریه، اردن و بویژه مصر وارد آورد. اسرائیلیها گفتند که آن جنك «دفاعی» بود. بعدها، آنها حمله «غافلگیرانه» خود در تار و مار کردن نیروهای مصری را ستوده و باد به غبغب می انداختند.

کلیه این اعمال تحت رهبری «حزب کار اسرائیل» که عضو« دومین انترناسیونال احزاب سوسیال دمکرات» است، انجام گرفت.

ـ به این سیاهه باید موارد بسیاری را افزود: اشغال لبنان در ۱۹۸۲، بمباران راکتور هسته ای عراق، بمباران تونس که منجر به کشته شدن ۱۰۰ غیرنظامی گردید، اسرائیل مدعی شد که هدف حمله مقر سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) بوده است، سرنگون ساختن یك هواپیمای مسافربری لیبیایی در دهه ۱۹۷۰ که منجر به کشته شدن کلیه سرنشینان گردید، و بسیاری موارد دیگر. فی الواقع، جنگنده های جت فانتوم اسرائیلی مرتبا بر فراز سرزمینهای عربی به پرواز در آمده و «فلسفه اخلاقی» جهان غرب ـ بقول هرتسل ـ که چیزی بجز تبعیت نعل به نعل از امپریالیسم آمریکا و ارتجاع نیست را بهمراه بمبهای خود برسر اعراب فرو ریختند. سخن گفتن از رفرم در اسرائیل بمعنای سخن گفتن از ایجاد رفرم در یك پادگان نظامی تا بن دندان مسلح امپریالیستی است. در برابر این چنین پایگاهی نباید به امید رفرم نشست، چاره جنك انقلابی خلق است.

اسرائیل:
قاچاقچی اسلحه و لانه جاسوسی

اسرائیل ازموقعیت حساسی درنظام مناسبات قدرت جهانی امپریالیستها بر خوردار است. یکی ازویژگیهایش سرکوب انقلاب بنمایدگی از جانب غرب است. جنگی که علیه فلسطینی هابه پیش می برد، میدان آزمودن تاکتیکهایی است که درسراسر جهان علیه جنبشهای انقلابی بکار میروند. «موساد» اسرائیل درتوان آمریکا در رقابت وسپس جایگزینی شبکه جاسوسی انگلستان درخاورمیانه نقش تعین کننده داشت. امروزه، موساد دارای ارتباطات ونفوذ بینظیری درشبکه های پلیس مخفی درکشورهای هوادار غرب درخاور میانه است، ودرغالب موارد شبکه های خودش را برپاداشته که تا آفریقای سیاه گسترده است . بطورمثال، سرنگونی مـلـیّون اوبوتو دراوگاندا وگماردن ایدی امین (که توسط اسرائیل انتخاب شده وتعلیم یافته بود) بجای او، توسط موساد انجام شد. موسادکانون تمام عملیات پلیسهای مخفی غرب درخاور میانه است. بهمین جهت است که انقلاب فلسطین نزد ستمدیدگان منطقه بسیار گرامی است:

اسرائیل برای انتقال غنائم تسلیحاتی روسی که درخاورمیانه بدست آورده است، به کنترا در آمریکای مرکزی، به یونیتادر آنگولا، به ام.ان.آر. (شورشیان مورد حمایت آپارتاید درموزامبیك)،وبه عناصری از مجاهدین افغانی، باسازمان سیا همکاری کرده است. این تسلیحات به سادگی قابل ردگیری نبوده وبه امپریالستهای آمریکایی اجازه میدهد بدون اینکه مورد بازخواست عمومی قرار گیرند، ارسال کمك به دست نشاندگان ارتجاعیشان رافزونی بخشند. (۲۱)

صیهونیستها دارای کثیف ترین ارتباطات باحکام نژاد پرست آفریقای جنوبی می باشند. آنهابا هم بر روی پروژه های مختلف، از زره پوشهای آب پاش گرفته تا بمبهای هسته ای کوتاه برد (که مناسب ضروریات هردو رژیم ارتجاعیست)، کار کرده اند. افشاگریهای متخصص هسته ای سابق اسرائیل بنام وانونو (که بعدا توسط اسرائیلی ها در لندن ربوده شده و به اسرائیل انتقال یافته و اکنون در زندان بسر می برد) نشان میدهد که اسرائیلی ها دارای حداقل یکصد عدد کلاهك هسته ای قابل بکارگیری، منجمله برخی تسلیحات هسته ای ـ حرارتی بسیار کارآمد، میباشد.(۲۲)

یك تحلیلگر، در جمعبندی از همکاریهای صهیونیستها و نژادپرستان، چنین تصریح میدارد: «همکاری میان دوکشور در توسعه تسلیحات هسته ای، نشانگر سطح بینهایت بالایی از اعتماد و نزدیکی در روابط میان ایندوست.... اتحاد برسر پلاتونیوم، با خون بسته شده و باید بسیار جدی تلقی شود.»(۲۳)

مقامات اسرائیلی، نقش ویژه خود در تقسیم کار امپریالیستی غرب را با روحیه ای تهاجمی ایفا میکنند. همانگونه که «یعقوب موریدور»، یکی از وزرای کابینه بگین، با افتخار مدعی میشود:

«ما به آمریکایی ها خواهیم گفت: در تایوان، آفریقای جنوبی و حوزه دریای کارائیب... یا در سایر نقاطی که ما می توانیم مستقیما اسلحه بفروشیم و شما نمی توانید بطور علنی فعالیت کنید، با ما رقابت نکنید. با فروش مهمات و جنك افزار (بما) موقعیت برای انجام اینکار را در اختیارمان قرار دهید و بما اعتماد کنید. بگذارید اسرائیل بعنوان نمایندگیتان عمل کند.»(۲٤)

کاراکتر اساسانظامی ـ استراتژیك موقعیت اسرائیل درشبکه مناسبات امپریالیستی باعث بوجودآمدن برخی گیجی هاشده است. این نکته، برخی را به این نظر انحرافی درمی غلتاند که از آنجا که امپریالیستها بهمان شکلی که از مصر، ایران، شیلی وحتی آفریکای جنوبی مافوق سودانبوه بیرون میکشند از اسرائیل نمیکشند،پس آمریکاازمناسبات بااسرائیل« نفع مادی » نمی برد، و بنابراین پای منافع ناگریز ـ امپریالیستی دراتحادصیهونیسم ـ امپریالیسم درمیان نبوده، ومسئله(صرفا) انتخاب یك سیاست است. وازاینجاست که این نظرات بیرون می زنند که تعهدات آمریکا نسبت به اسرائیل محصول نفوذ، محافل یهودی دردستگاه دولتی است وبامقابله باتبلیغات صهیونیستی وآگاهی دادن به تعیین کنندگان سیاست آمریکا نسبت به منافع «واقعیشان »، میتوان اینرا تغییرداد.

این یك نظرگاه انحرافی است که امپریالیسم رابمثابه سیستمی می بینند که هرسیاست وعمل منفردش باید سودآور باشد. بطورمثال، به جنك آمریکا درویتنام و یالشکرکشی شوروی به افعانستان بنگرید. درهردو مورد منافع مادی هیچ نقش عمده ای ایفا نمی نمود. بطورکلی کسب سود انگیزه ایست که امپریالیسم راوادار میسازد امپراطوری جهانیش رابگستراند ومناطقی ازجهان راکه قبلا تقسیم شده است، باز تقسیم کند وبرآن مبنا استثمار نوینی راپیش ببرد.اما غالبا دفاع ازامپراتوری درکلیت خود، انجام برخی تعهدات راباخود بهمراه میاورد که بخودی خودسود آورنیستند.

اسرائیل بعنوان تحکیم کننده تقسیم بندی جهان متعاقب جنك دوم دریکی ازمهمترین مناطق استراتژیك جهان، باوفا داری کامل بمدت چهاردهه به آمریکا خدمت کرده است. چند بار اسرائیل، این یا آن دولت خاطی عرب را گوشمالی داده است وباگردن کلفتی درصفوف بلوك غرب جای یافتهاست؟ درهیچ نقطه دیگری ازجهان ، مثلا آمریکای لاتین یاخاوردور، ژاندارمی یافت نشده که در دفاع از منافع عمومی غرب مثل اسرائیل از روحیه تهاجمی وگستاخی برخور دارباشد.

اگرآمریکا ازدولت اجیری مثل اسرائیل برخور دار نمی بود، ودرعوض مجبور میشد برای دفاع از منافعش پایگاههای نظامی با سربازان و خدمه آمریکایی درخاورمیانه برپا سازد، و درطی سالیان دراز وارد اینهمه تجاوزات و جنگهای منطقه ای شده و هزاران سرباز کشتهٔ آمریکایی برجای بگذارد چه میشد؟ نتایج این امرمنجمله در داخل کشور برای آمریکا چگونه می بود؟

ایفای نقش ژاندارمی امپریالیسم توسط اسرائیل پایه عمده نفرت گسترده وعمیق ازاینکشور درمنطقه راتشکیل میدهد، وهمبستگی عمیق بامردم فلسطین ومبارزه شان را باعث شده است. واینطور که نیروهای اسلامی وبرخی تحلیلگران امپریالیستی ادعا می کنند نیست که ستمدیدگان منطقه دریك نبرد مذهبی مشترك مسلمانان علیه یهودیان متفق شده اند. مضاف براین ، هم از اینروست که هرنیرویی که در منطقه درخط انقلاب دمکراتیك نوین وکسب قدرت سیاسی برای پرولتاریا ومتحدینش حرکت میکند، مجبور خواهد بود قاطعانه باتهاجم اسرائیل رو بروشود. این نکات نشان میدهد که هدف قرار دادن صیهونیسم بمشابه چیزی جدا یامستقل از امپریالیسم، خطرناك است. اسرائیل یك موتلف مستقل امپریالیستهایا مجزا از آنها نیست،بلکه پایگاه مستقیمشان است. یك انقلاب راستین درخاور میانه بدون موضعگیری علیه امپریالیستها وکلیه عواملشان منجمله اسرائیل، امکان پذیر نیست. آماج قرار دادن اسرائیل بدون حمله به امپریالیسم

از زبان صهیونیستها

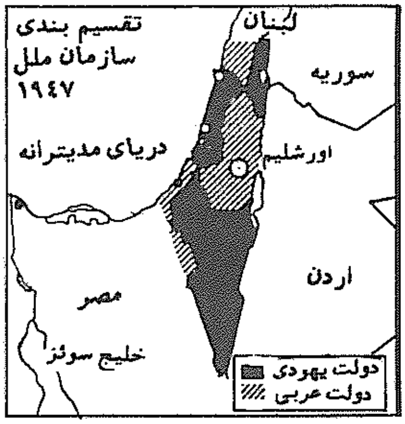
این مسئله برای خودمان باید روشن باشد که در این کشور جایی برای دو خلق وجود ندارد... با وجود اعراب در این کشور کوچك ما به هدف خود بعنوان یك خلق دست نخواهیم یافت. تنها راه حل مسئله، موجودیت فلسطین، حداقل فلسطین غربی (غرب رود اردن) بدون وجود اعراب می باشد... و هیچ راه دیگری بجز انتقال اعراب از اینجا به کشورهای همسایه وجود ندارد، همه آنها باید انتقال یابند. حتی یك دهکده، یك قبیله نباید باقی بماند... تنها بعد از انجام این انتقالات است که این کشور می تواند میلیونها تن از برادرانمان را در خود جای دهد. هیچ راه دیگری وجود ندارد ـ ژوزف وایتس (رئیس صندوق ملی یهود).۱۹٤۰.

ـ به نقل از : فاجعه فلسطین، میکائیل پالومبو

چیزی بنام فلسطینی وجود ندارد... اینطور نبود که خلق فلسطینی در فلسطین وجود داشت و خود را فلسطینی میدانست.

ـ گلدامایر، نخست وزیر اسبق اسرائیل از حزب کار.

ـ به نقل از : ساندی تایمز، ۱۵ژوئن ۱۹٦۹



من موافق تقسیم کشور هستم چون پس از اینکه دولتی ایجاد کردیم قدرتمند میشویم و تقسیم بندی را زیرپا گذاشته و سراسر فلسطین را می گیریم.

ـ بن گورین ۱۹۳۸

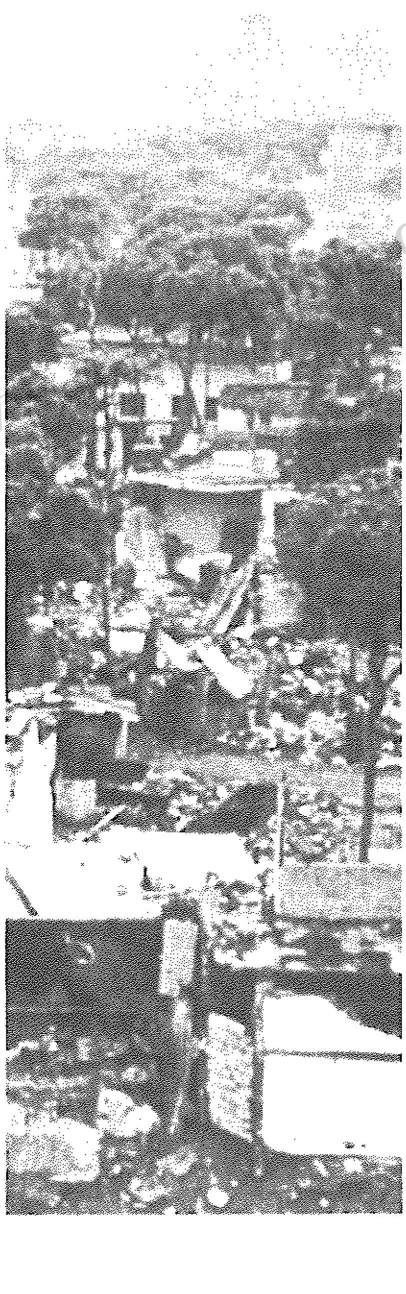
ـ به نقل از : فاجعه فلسطین

در هرحمله باید ضرباتی، قاطع وارد کرد که به تخریب خانه ها و اخراج اهالی منجر گردد ـ بن گورین ۱۹٤۷

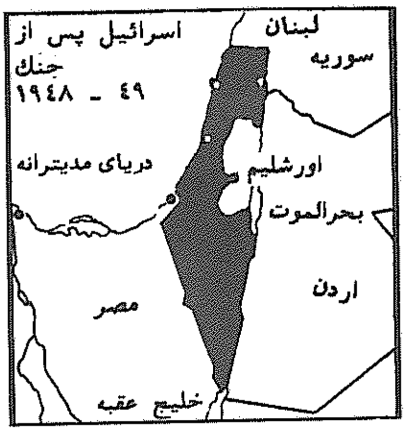
ـ به نقل از : فاجعه فلسطین

مسئله ما نه دفاع از خود بلکه فتح است. و اما مسئله تعیین مرزها هنوز حل نشده است. مرزهای کشور در تورات و نیز در تاریخ هزارجور تعریف شده و در نتیجه هیچ محدودیت واقعی وجود ندارد. ـ بن گورین

ـ به نقل از : فاجعه فلسطین



صبرا و شتیلا پس از کشتار ۱۹۸۲





رهبران دو گروه تروریستی صهیونیستی برای ریختن طرح یك حمله (به دیریاسین - ج ب ف) یکدیگر را ملاقات کردند. از همان ابتدا بسیاری از تروریستها مصمم به کشتار بودند. بگفته یهودا لاپیدوت (از افسران گروه ایرگون)، گروه اشترن پیشنهاد داد((برای اینکه به اعراب نشان داده شود وقتی دو گروه اشترن و ایرگون باهم به عملیات میپردازند چه اتفاقی می افتد، اهالی دهکده را پس از تسخیر بکلی نابود سازند.))((درهم شکستن روحیه اعراب)) و ایجاد رعب و وحشت در سراسر فلسطین، یکی از اهداف حمله بود. بتسیون کوهن (فرمانده گروه ایرگون طی حمله) بعدا چنین گفت که طی جلسه پیش از حمله، ((اکثریت موافق بودند که کلیه مردان دهکده و هرکس که با ما مقابله کند، خواه سالخورده باشند و خواه زن و کودك، نابود شوند.))

- به نقل از: فاجعه فلسطین

تبریکات مرا بخاطر این فتح باشکوه بپذیرید. به سربازانتان بگویید که شما تاریخ اسرائیل را ساخته اید - مناخیم بگین، پس از قتل عام دیریاسین.

- به نقل از: فاجعه فلسطین


صبرا و شتیلا پس از کشتار ۱۹۸۲


مردم فلسطین مکررا از خانه های خود رانده شده اند.

تنهامیتواند به تسلیم به امپریالیسم ونهایتاعواملش، منجمله اسرائیل منتهی شود٠

وجود اینچنین سگ هاروحشی ووفادار، بویژه برای منطقه خاور میانه کلیدی است٠ چرا که منطقه خاورمیانه هرمنطقه ای نیست٠((شریانهای حیاتی)) اروپاوژاپن از آنجا سرچشمه میگیرد٠ نفت ضروری جهت فعالیت اقتصادی آنهاازاین منطقه تامین میشود٠ خاورمیانه نقطه تلاقی سه قاره است٠ مارپیچ کلی تکامل، که بویژه توسط تضادهای بین ستمدیدگان عرب وسایرخلقهاازیك سو باامپریالیسم ازسوی دیگر و تضاد و رقابت میان امپریالستها رقم می خورد، خاورمیانه را به نظامی ترین منطقه جهان سوم بدل کرده است٠ میزان کمکهای نظامی شوروی به این منطقه باهیچ جای دگر قابل مقایسه نیست٠ همین موضوع درمورد آمریکا نیزصدق میکند که بطورمثال، تقریبا نیمی از فروش تسلیحات نظامی آمریکا در۱۹۸۸ صرفا به دوکشوراین منطقه صورت گرفت: اسرائیل ومصر٠

کارگران تطمیع شده،یاسربازان مزدور ؟

برای درك وفهم اسرائیل، نمیتوان آنرابمثابه یك دولت ملی مجرد درنظر گرفت وبه نوع مشاغل کارگران دستمزدهایشان وغیره نگریست، وبرآن مبنابه ((تحلیل طبقاتی)) از آنکشور رسید وبرنامه ((انقلاب)) را از آن نتیجه گرفت ـ کاری که تروتسکیستها و رویزیونیستها انجام میدهند٠

اسرائیل در سرزمینی تاسیس شد که از سکنه بومیش غصب گشت و به پایگاه نظامی امپریالیسم بدل گردید٠ اکثریت عظیم شهروندان اسرائیل مهاجر و یا اولین نسل فرزندان مهاجرین هستند٠ غالبا این افراد در خانه همان کسانی زندگی میکنند که دولت اسرائیل آنها را به اردوگاههای آنسوی مرزها رانده است٠ همانگونه که موشه دایان با فخر می گوید: ((حتی یك دهکده یهودی نشین وجود ندارد که بر ویرانه های یك دهکده عرب نشین بنا نشده باشد٠ NAHALAL جای MAHLOUL را گرفت٠))(۲۶) آنها که طی چند دهه گذشته برای اشغال کشور فلسطینی ها و سکونت در مساکن آنها به اسرائیل آمده اند و از قبل خدمت نظامی در جهت منافع امپریالیسم غرب از زندگی مرفه برخوردارند، صرفا تطمیع نشده اند ـ حتی اگر در کارخانه کار کنند و عضو یك اتحادیه باشند٠ حتی اطلاق واژه ((اریستوکراسی کار)) بدانها بسیار سخاوتمندانه است ـ آنها استعمارگران غاصب و مزدورند٠

پوشش سوسیال ـ دمکراتیك صهیونیستها، بویژه از نوع حزب کار، به ارتجاعیترین اهداف خدمت کرده است٠ جهت پیشبرد نقشه هایشان برای فلسطین، صهیونیستها با این واقعیت مواجه بودند که ملتی که قبلا آنجا زندگی می کرد٠ این امر به ایجاد چیزی در درون ((فلسطین تحت الحمایه انگلستان)) انجامید، که نویسنده ای آنرا ((دولت در دولت)) نامید ـ یعنی نطفه دولت جدید صهیونیستی، که از کمکهای خارجی بی شائبه ثروتمندان صهیونیست برخوردار بود٠ و بعنوان وسیله ای جهت اجرای طرح اسکان صهیونیستها بمثابه یك کلیت سیاسی ـ اقتصادی پایدار، بوجود آمد٠ تکامل ((متعارفی))تر سرمایه داری بکمك روشهای رقابت آزاد در کسب و کار، برای شرایطی که هیچ نبود مگراشغال نظامی، متناسب نبودند٠ اینجا صهیونیسم((چپ)) کاربرد ویژه داشت٠ این ایدئولوژی بر سانترآلیسم، سخت کوشی و تفکر معتقد به فداکاری و پیشاهنگی تاکید داشت که همگی در خدمت جنك علیه اهالی بومی و بعدا تبدیل به ژاندارم منطقه ای شدن بکار گرفته می شد٠

بطور مثال ((هیستادروت)) قبل از آنکه یك اتحادیه کارگری رفرمیست باشد، یك جنگجو بود منجمله جنگجوی نظامی که برای منافع استعماری کارگران یهود می جنگید٠ ((حاگانا)) نیروی مسلحی که نقش عمده در برقراری اسرائیل داشت، ریشه در نیروی میلیس هیستادروت داشت٠

کیبوتصها، مجموعه های کئوپراتیوی کشاورزی مهاجرین صهیونیست غاصب در نواحی روستایی اسرائیل، بعنوان مظهر تعاون دمکراتیك در دولت صهیونیستی اسرائیل توسط غربیها مورد ستایش قرار گرفته اند٠ این کمونها نیز نقش حساس استراتژیك برای اسرائیل بازی می کند٠ مثلا، در جنك ۱۹۶۷، اعضای کیبوتصها که تنها ۳٫۵٪ اهالی را تشکیل میدادند، نسبتی چندین برابر در راس واحدهای جنگی (نیروهای چترباز، افسران خط نخست جبهه، و غیره) داشتند٠(۲۸) یك تحلیلگر، که کیبوتص را ((مکتب اسپارت ها)) میخواند، این مسئله را ناشی از ارزشهای موجود در کیبوتص میداند، مجمله انضباط، صهیونیسم افراطی، و حس تملك بر زمین٠ او میگوید که این حس تملك زمین است که اعضای کیبوتص را بدفاع از اسرائیل وامیدارد٠(۲۹)

شایعات بسیاری در مورد نزاع درونی در دولت اسرائیل میان حزب لیکود و حزب کار که گفته میشود برای ایجاد صلح در خاورمیانه کلیدی است، برسر زبانها است٠ سخنگویان مختلف حزب کار، هنگامیکه از دولت بیرونند و مسئول سیاستهای دولت نیستند، وعده و وعید زیاد میدهند٠ اما تاریخ این استعمارگران غاصب سوسیال دمکرات که طرح صهیونیستی را به اجراء در آورده و بیش از دو دهه قدرت را در دولت اسرائیل در دست داشتند، بخوبی نشان میدهد که آنها دستکمی از حزب لیکود نداشته، سلطه صهیونیستی را تحکیم بخشیده، منافع عمومی امپریالیسم را تامین کرده، و باچنك و دندان علیه انقلاب فلسطین جنگیده و خواهد جنگید٠ همانگونه که اسحق رابین (وزیر دفاع) از حزب کار که جنك ۱۹۶۷ را فرماندهی کرد و امروز سرکوب خونین((انتفاضه)) را رهبری میکند، اعلام داشت: ((ما تنها در میدان جنك با فلسطینیها مذاکره خواهیم کرد٠)) (۳۰)

حال که اسرائیل از تداوم((انتفاضه)) لرزان است، شاهدین عینی خبر از سختتر شدن موضع اسرائیلیها نسبت به فلسطینیها داده میگویند اکثریت اسرائیلیها خواهان اقدامات امنیتی سختتر علیه جوانان شورشی اند٠ (۳۱) در حالیکه با پیشروی انقلاب فلسطین، برخی اسرائیلیها بیشك سنگر را خالی کرده و به جانب فلسطینیها میروند و بسیاری هم از هر گونه برخورد تمام عیار طفره میروند، کاملا قابل درك است که اکثریت اسرائیلیها نسبت به دولت صهیونیست وفادار بمانند٠

و این امر،از آنان خدمات ارتجاعی بیشتری را طلب خواهد کرد ـ آنهم بخاطر آرمانی که نهایتا محکوم به مرگ است٠ نظم جهان متعاقب جنك جهانی دوم در حال از هم گسیختن است و جهان امپریالیستی دستخوش عمیقترین بحرانها است٠ این امر، تاکنون به خیزشها و شورشهایی در نقاط گوناگون پاداده است٠ و خاورمیانه بیشك شاهد انفجارهای بیسابقه ای خواهد بود٠ دولت صهیونیستی تلاش می کند در شرایطی با این اوضاع مقابله کند که قبلا توسط اشغال پردردسر جنوب لبنان، کرانه غربی رود اردن و نوارغزه ضعیف شده است٠ اسرائیل شدیدا در پی انعقاد قرارداد

با شورویها برای دریافت دسته جدیدی از مهاجرین از شوروی است. اما تعداد کسانیکه مایل به مهاجرت میشوند کمتر میگردد و تعداد کسانیکه از اسرائیل مهاجرت کرده اند طی چند سال اخیر فزونی یافته است. هم اکنون بیش از یك میلیون اسرائیلی خارج از این کشور بسر می برند. این امر تهدیدی است بر قدرت ارتش صهیونیستی. نسبت مهاجرین تازه وارد در ارتش بسیار بیشتر از نسبت اهالی اسرائیل در ارتش است. این مشکلات همگی مستقیما ناشی از جایگاه اسرائیل بمثابه ژاندارم منطقه است که مستلزم آن است که جامعه همواره در حالت جنگ باشد. بالاخره، و بعنوان اساسی ترین نکته، توده های تحت ستم سراسر گیتی از دولت مستعمراتی غاصب متنفرند و از مبارزه علیه آن حمایت می کنند. حتی خود اربابان صهیونیستها هم تلویحا آنها را تحقیر می کنند.

فلسطینـــی ها

فلسطینی ها با تشکیل دولت صهیونیستی مستعمراتی و غاصب، آواره شدند. چندمیلیون آنها خارج از سرزمین فلسطین منجمله در اردن و چندصد هزار نفر آنها در اردوگاههای پناهندگان، بویژه در لبنان و سوریه، زندگی می کنند. شرایط زندگی در اردوگاهها همیشه سخت، و غالبا فجیع است. یکی از مشکلات عمده فلسطینی ها این است که، علیرغم اینکه وعده و وعیدهای شیرین همواره از زبان حکام کشورهای عرب جاری است، برخورد این دولتها بدرفتاری و تبعیض بوده است.

ششصد هزارنفر فلسطینی دیگر درون «خط سبز» زندگی می کنند. منظور از «خط سبز» مرزهای اسرائیل پیش از جنگ ۱۹۶۷ است. صهیونیستها مدعیند که در «اسرائیل دمکراتیك» با این فلسطینی ها مثل یهودیها برخورد میشود. ولی فی الواقع، آنها در هر عرصه ای از تبعیض رنج می برند. این تبعیض بکمك سلسله قوانینی که برای حمایت از «کاراکتر یهودی» اسرائیل تدوین شده اند، اعمال میشود. این قوانین از جمله عبارتند از، قانون منع فروش زمینهای تحت مالکیت «صندوق ملی یهود» (که اکثریت زمینهای اسرائیل را در اختیار دارد) به غیر یهود. قانون منع استخدام فلسطینی ها در برخی صنایع و مشاغل و غیره. فلسطینی ها نه تنها خلع مالکیت شده اند، بلکه به انجام سخت ترین و کم در آمدترین مشاغل وادار شده اند.

اسرائیل پس از غصب کرانه غربی رودادرن و نوارغزه، در موردتعیین سرنوشت و اداره آنها طی قرارداد کمپ دیوید با مصر مذاکره کرد. طبق این قرارداد اسرائیل نباید هیچگونه تاسیسات دائم در کرانه غربی یا نوارغزه ایجاد کند، و خروج خود را از این مناطق تدارك ببیند. در عوض، اکنون شصت هزار یهودی در کرانه غربی و دوهزار وپانصد تن در نوارغزه ساکن شده اند.(۳۳)

این جای پاهای ایجاد شده توسط اسرائیل از ارزش نظامی ـ استراتژیك برخوردارند. اولین هدف از بین بردن یکپارچگی سرزمین فلسطینی ها است. «سازمان جهانی صهیونیستی»، استراتژی این اسکانها را قبلا بیان کرده، «زمینهای دولت (اردن) و زمینهای بایر باید بلافاصله غصب شوند. هنگامیکه این سرزمین توسط مناطق اسکان یهودیها تکه تکه شود، جمعیتی که در اقلیت هستند نمیتوانند یکپارچگی سرزمین و وحدت سیاسی ایجاد کنند».(۳٤) جاده هایی برای وصل کردن مناطق اسکان یهودیها به یکدیگر و دور زدن فلسطینی ها و منفردساختن آنها، ایجاد شده اند. سیاست عمومی این بوده که اعراب در محاصره مناطق اسکان یهودیها قرار گیرند. ثانیا، مناطق اسکان اسرائیلی می بایست نقش مناطق پایگاهی اولیه علیه هر نیروی اشغالگر را بازی کنند. اگرچه بسیاری از این مناطق اسکان میدان حفاظی مین و سلاحهای اولیه و ضدتانك دارند،(۳۵) اما ارزش نظامی آنهاسمبولیك نیز هست ـ هر نیروی عرب یا فلسطینی که بخواهد اسرائیلی ها را از این منطقه، که تمام دنیا میداند متعلق به فلسطینی ها است، بیرون کند، بناگزیر به ریختن خون اسرائیلی ها میشود واینجاست که رهبران اسرائیل آن را پیراهن عثمان کرده و بهانه عملیات انتقامجویانه منحوسشان (که در آن معروفیت دارند) قرار میدهند.

شرایط فلاکت بار زندگی فلسطینی ها منبع سودهای هنگفت اسرائیلی هاست. حداقل یکصد هزار فلسطینی در کرانه غربی و نوارغزه سکونت دارند که روزها ـ حدود ۳۰٪ آنها بطور غیرقانونی ـ در اسرائیل کار میکنند، و بسیاری از اینان زنانی هستند که در خانه ها کارگری می کنند. ۲۰٪ تا ۳۰٪ کارگران عرب مزارع کلکتیوی صهیونیستها، کودکان زیر ۱۲ سال هستند. دستمزد فلسطینی در «خط سبز» ۵۰٪ تا ۶۰٪ دستمزد کارگران اسرائیلی است،(۳۶) و تقریبا از هیچگونه حقوق کاری برخوردار نیستند. این شرایط، منبع سودهای هنگفت بورژوازی اسرائیل است. و وضعیتی را بوجود آورده که تعداد یهودیهایی که از کارهای کثیف و کم درآمد رویگردان میشوند روبه افزایش است. یهودیهای اسرائیل بطور تیپیك سرکارگر، کارمندان متوسط دفتری و غیره اند. فلسطینی هایی که درون «خط سبز» زندگی می کنند اگرچه مستقیما از تبعیضات خشن رنج می برند اما بخاطر سکونت در اسرائیل تحت تکفل امپریالیسم، از سطح زندگی بهتری نسبت به مثلا اعراب کرانه غربی رودادرن برخوردارنده اسرائیلی ها همواره مشتاق یادآوری این نکته هستند، و مطمئنا برای مقابله با نارضایتی فلسطینی ها بدان امید بسته اند. حوادث اخیر نشان داد این دیدگاه مبتذل تا چه حد اشتباه بوده است.

توسعه اقتصاد «مناطق اشغالی» ۱۹۶۷ از بُعد اساسی تری نیز برخوردار بوده، و صرفا منبع نیروی کار ارزان نیست. از جمله تاکتیکهای ضدچریکی اسرائیل عبارت بوده از نابودسازی اقتصاد بومی بنحویکه پایه های ظهور و رشد ارتش خلق در این منطقه را از بین ببرد. پس از نبرد الکرامه که طی آن «ساف» ارتش اسرائیل را به مخاطره انداخت، و تلاشهای بعدی ساف جهت براه انداختن مبارزه مسلحانه در کرانه غربی، اعمال این سیاست از جانب اسرائیل را ضروری ساخت. اسرائیلی ها اعلام داشتند که «دریایی» را که چریکهای ساف سعی دارند در آن شنا کنند، «خشك خواهند کرد».

اسرائیل بطور سیستماتیك کشاورزی خودکفای کرانه غربی را نابودساخت، بگونه ای که دیگر نتواند نقشی در تامین ارتش خلق ایفا نماید. این حرکت بخش کلیدی سیاست فوق الذکر اسرائیل بود. اسرائیل به بهانه صدور میوه و سبزیجات، تولید گندم را کاهش داد. کنترل آب در شرایط کم آبی فلسطین،سلاحی تعیین کننده در دست صهیونیستها بوده است. فلسطینیهای کرانه غربی پول بیشتری برای مقدار آب کمتری (نسبت به همسایگان اسرائیلی خود) میدهند، بنحویکه کشاورزان (فلسطینی) «زمینهای خود را بی حاصل می یابند، در حالیکه در چشم رس خانه هایشان محل اسکان یهودیها را می بینند که چمنهای خانه هایشان آب پخش کن دارد و استخرهایشان مالامال آب

است))۰(۳۷) این سیاست اسرائیل در مورد تخصیص آب باعث کاسته شدن از مساحت زمینهای زیرکشت فلسطینی ها شده است۰

ارتش اسرائیل آتوریته واقعی در کرانه غربی و نوارغزه است، و باخشونت هرچه تمامتر تمامی عرصه های زندگی را زیرنظر دارد۰ کتابهای درسی سانسور میشوند، معلمین توسط ((شین بت)) (پلیس مخفی اسرائیل) ارزیابی میشوند، و ممنوعیت عبور و مرور مرتبا به اجرا نهاده میشود۰ حدود پنج هزار فلسطینی طی مدت پنج ماه از شروع ((انتفاضه)) به زندان افتاده اند ـ یعنی یك نفر از هر سیصدنفر اهالی مناطق اشغالی ۱۹۶۷۰ از دستگیری تا روز دادگاه، شین بت طبق قانون ۱۸ روز فرصت بازجویی دارد۰ ۸۰٪ محکومیتها در کرانه غربی و غزه برمبنای اعترافات صادر میشوند ـ که صدالبته شکنجه ((محرك)) تعیین کننده است۰(۳۸) در حدود دو هزار فلسطینی در بازداشتگاهها بسرمی برند۰ این بدان معناست که ممکن است تا مدت شش ماه بدون اقامه هیچگونه اتهامی در بازداشت بمانند۰ این مدت هم قابل تمدید است۰ یکی از این مراکز اصلی بازداشت در ((صحرای نقبیه))، بسیار دور از خانه های فلسطینی ها (و دور از چشم همه) واقع شده است۰ زندانیان در اینجا در گرمای ٤٥ درجه در چادر نگاهداری میشوند۰ دارو و غذا کافی نیست و شلاق جزء برنامه همیشگی است۰ در اواخر فوریه،از میان کسانیکه توسط اسرائیلی ها بقتل رسیدند، ۲۱ تن براثر خفگی ناشی از گازاشك آور کشته شدند (منجمله سه نوزاد کمتر از ۷ ماه، یك مرد ۱۰۰ساله و دو زن بالای ۷۰ سال)۰ و حداقل ۷ نفر هم براثر شدت ضربات وارده به قتل رسیدند۰ (۳۹) و با همه این تفاصیل است که صهیونیستها اظهار اطمینان میکنند که اسرائیل ((تنها دمکراسی در خاورمیانه)) است۰

سوسیال امپریالیسم شوروی و رهائی فلسطین

سوسیال امپریالیستهای شوروی نقش خود در خاورمیانه را با سلطه سنگین آمریکا براین منطقه مقایسه کرده، و میگویند که چون منافع امپریالیستی‌کدر آنجا در خطر باشد ندارند وبنابراین متحد طبیعی کلیه کسانی که تحت سلطه آمریکا قرار دارند ـ بویژه مردم فلسطین‌می باشند۰

از زمان احیای سرمایه داری در شوروی (در اواسط دهه ۱۹۵۰)، شوروی هرگز سعی نکرده تاآز هرگونه تحولی انقلابی در خاورمیانه حمایت نماید، تا چه رسد به تبلیغ جنك رهائیبخشی که هدفش ایجاد دولت انقلابی فلسطین برخاکستر اسرائیل باشد۰ بلکه بالعکس، مداوما از ((حق موجودیت))دولت غاصب صهیونیستی دفاع کرده و مرتبا از فلسطینی ها خواسته که آنرا قبول کنند۰ گرباچف اخیرا عرفات را چنین اندرز داده که ((برسمیت شناختن دولت اسرائیل ، توجه به منافع امنیتیش ۰۰۰، عنصری ضروری در دستیابی به صلح و حسن همجواری در منطقه است))۰(٤۰) حتی پس از قطع روابط دیپلماتیك (شوروی) با اسرائیل متعاقب جنك ۱۹۶۷، و هنگامیکه مصر (که در زمان ناصر رژیمی هوادار شوروی بود) متحمل شکست مفتضحانه ای از ارتش اسرائیل شد، شوروی بازهم ارتباطات خود را با صهیونیستها حفظ کرده و حتی شمار فراوانی مهاجر یهودی (۲۷۰ هزارتن تنها در دهه ۱۹۷۰) به اسرائیل فرستاده است۰ این مهاجرین منبع نیروی انسانی عمده ای برای صهیونیستها بوده اند، چراکه بخش اعظمی از آنها تعلیم دیده، تحصیل کرده، بالغ و آماده خدمت در ارتش بودند۰ مهاجرین یهودی آلت دست تخاصمات امپریالیستی در منطقه قرار میگیرند، چرا که سوسیال امپریالیستها از یکسو تبلیغات ضدیهودی گسترده دارند و از سوی دیگر گوشت دم توپ به اسرائیل میفرستند (شوروی فقط به یهودیهایی که قصد مهاجرت به اسرائیل دارند اجازه خروج میدهد)۰ اسرائیل بنوبه خود از شوروی تضمین میخواهد که تمام یهودیانی که آن کشور ترك میکنند حتما به اسرائیل بیایند، چرا که بسیاری از آنها چنین نمی کنند۰ سوسیال امپریالیستها، برحسب منافعشان، یك دوره اجازه مهاجرت می دهند و دوره دیگر آنرا تعطیل میکنند۰ اکنون در زمان گرباچف، شورویها سرکیسه را شل کرده اند و هرماه به یك هزار یهودی اجازه خروج میدهند۰ این خود بخشی از سیاست تهاجمی گرباچف جهت گسترش نفوذ خود دراسرائیل است۰(٤۱)

از آنجا که اسرائیل جایگاه مستحکمی در بلوك امریکا دارد، شورویها را مجبور کرد که عمدتا در بین رژیمهای عربی بدنبال جای پا بگردند۰ این امر باعث شده که جهان عرب ازنظرشورویها به کشورهای ((مترقی)) و ((مرتجع)) تقسیم شود۰ مهم این نیست که فلان رژیم تا چه حد کمپرادور، ارتجاعی و حتی فئودالی باشد۰ اگر رژیمی در خدمت منافع شوروی باشد، ((مترقی)) است، و اگر در جهت منافع غرب عمل کند، ((مرتجع)) است۰

سوریه یکی از این باصطلاح رژیمهای مترقی و از سر سپردگان اصلی شوروی در منطقه است۰ اگر چه سوریه اکنون سالانه صدها میلیون دلار از عربستان سعودی وکویت قرض میگیرد، اما تا خره خره به هر دو بلوك مقروض است و ارتشش توسط شورویها تامین شده وکاملا به آنها وابسته است۰ نتیجتا سوریه کاملا در بلوك شرق قرار دارد۰ هیچ چیز مترقی هم در سوریه یافت نمیشود چراکه تحت حاکمیت طایفه فئودال ـ کمپرادور میباشد۰ سازمان عفو بین المللی لیستی از ۳۵ نوع شکنجه اعمال شده در زندانهای حافظ اسد بیرون داده است۰ زندانیان هم مشتملند بر ناراضیان سیاسی مختلف واز جمله چند فلسطینی که برای اسدزیاده از حد انقلابیند۰ رژیم اسد خون خلقهای تحت ستم سوریه را نیز مکررا بر زمین ریخته است۰

طی جنك داخلی لبنان در ۷۶ـ ۱۹۷۵، سوریه ابتدا متحد مسیحیان مارونی مرتجع و چماقداران فالانژیست آنها علیه ((چپ)) لبنان و مقاومت فلسطین، بود۰ این صف بندی و چند سلسله جابجایی های سریع در اتحاد عملهای پس از آن نشان داد که اسد و شرکاء بیش از هر چیز در پی منافع خودشان هستند۰

نیروهای سوریه طی جنك داخلی لبنان و در اردوگاه پناهندگان تل زعتر در لبنان نقشی مشابه نقش چند سال بعد اسرائیلیهادر اردوگاههای صبرا و شتیلا، ایفا کردند۰ سوریها به نیروهای فالانژیست ارتجاعی و هوادار غرب (که در آنزمان متحد شان بودند) اجازه دادند تا یکهزار زن، کودك و مردسالخورده فلسطینی را قتل عام کنند۰ قصد آنها بزانو در آوردن الفتح(بزرگترین گروه عضو ساف) بود۰ (٤۲) شورویها، که صاحب تسلیحاتی بودند که سوریها بکمك آنها جنایات خود را به اجراء در میاوردند، به غرو لند کردن در کنار گود بسنده کردند۰ این جنایت سوریه در انطباق با سیاست زخمی کردن ساف بود، بنحویکه از استقلالش کاسته شده و تسلیم خواسته های سوریه (وشوروی) شود۰ اما هدف نابود کردن ساف نبود ـ بدین جهت شوروی برای خاتمه دادن به((اختلافات برادرانه)) مداخله کرد۰ مناسبات میان شوروی و سوریه حداقل با مناسبات میان

آمریکا و اسرائیل برابری میکند. اسد باید از لحن ((نه)) گفتن اربابش بفهمد که تا چه باید دراز هم دریدن ساف پیش رود و کی باید دست نگه دارد.

شورویها مغروانه به((کمکهای)) خود به امر فلسطین (منجمله اسلحه برای ساف) اشاره میکنند. اما نگاهی از نزدیك به نوع این کمکها و هدفی که دنبال میکنند، تنها کارآکتر امپریالیستیشان را بیش از پیش عیان میسازد.

هنگامی که ساف برای نخستین بار مبارزه مسلحانه رادر اواسط دهه ۱۹۶۰ آغاز نمود، هنگامی که جنك چریکی هنوز ضعیف بود، وسمت و سو وکاراکتر آن مشخص نشده بود، هنگامیکه کلیه امپریالیستها ومرتجعین جهان در محکوم کردن این مبارزه و در هم شکستن آن متحد شده بودند، هنگامیکه صهیونیستها حملات لجام گسیخته ای برای بیرون کشیدن ریشه های چریکها از درون اسرائیل انجام میدادند، و ملك حسین سرکوب خونین وخائنانه چریکها را در((سپتامبر سیاه)) ۱۹۷۰ تدارك دید، شوروی، این ((ناجی فلسطینی ها))، در این موقعیت تعیین کننده چه موضعی گرفت؟ اینست حمایت شوروی از ساف: ((مقوله انقلاب قهر آمیز، که اپورتونیستهای اولترا- چپ تلاش دارند بر جنبش ملی - رهایی بخش تحمیل کنند، هیچ وجه اشتراك با مارکسیسم - لنینیسم ندارد .... اینگونه ژست های((انقلابی)) تنها میتواند در جبهه واحد ضد امپریالیستی تفرقه ایجاد نماید ....، و از تکامل بیش از پیش آن جلوگیری کند)). (۴۳) شوروی کسانی را که ((افراطیون دیوانه در میان فدائیان)) میخواندشان محکوم کرد و آنها را ((پیروان شعار، هرچه بدتر، بهتر)) نامید.(۴۴)

شورویها بر هر چیزی که خطر کشاندن توده های ستمدیده منطقه به جنك انقلابی را در برداشت، میتاختند. هارترین حملات آنها، بر موج عظیم گدازه های انقلابی بود که از انقلاب فرهنگی چین سرچشمه گرفته وبر سراسر جهان گسترانیده شد. کاسگین رئیس جمهور وقت شوروی چنین دهان باز کرد: ((شعارهای انقلابی تنها خلاف منافع اعراب عمل میکند: به چین بنگرید، آنها خط بسیار سرسختانه انقلابی دارند و میگویند که اگر شما بجنگید، کمکتان خواهند کرد. اما چه کمکی از دست آنها بر میاید.؟ ده تا مقاله؟ صد تا اجلاس؟ ایده های انقلابی در حرف چیزی نیستند مگر اینکه مورد حمایت یك قدرت واقعی قرار گیرند)). (۴۵) چه کینه ای نسبت به علم انقلاب پرولتاریا و آگاهی و بسیج توده ها، که شالوده برداشتن سلاح - که چینی هامقدار زیادی از آن را تامین کردند - و کسب قدرت انقلابی دولتی است!

((کنفرانس بین المللی صلح)) مهمترین بخش طرح شورویها می باشد که بیش از ۲۰ سال است آنرا تبلیغ میکنند. در این طرح، توده ها نظاره گران منفعلی هستند که هیچ نقشی بعهده ندارند مگر نظاره قدرتهای بزرگ - طبیعتا منجمله شوروی - در تصمیم گیری بر سر سرنوشت منطقه و احیانا مبارزه برای تقویت موقعیت شوروی بر سر میز مذاکره، تا شاید احتمالا آقایان روس بخش بزرگتری از کیکی که قرار است بریده شود را به آنها بدهند. این شیوه اصلی سوسیال امپریالیستها جهت در دست گرفتن ابتکار عمل، تشویق نیروهای مقاومت فلسطین به اتکاء به قدرتهای بزرگ، و خنثی کردن امر بپاخیزی یك جنك خلق راستین که میتوانداسرائیل را در هم شکند و انقلاب را علیه کلیه امپریالیستها به پیش ببرد، میباشد.

باید توجه داشته باشیم که شورویها مخالف هر گونه مبارزه مسلحانه فلسطینیها نیستند، بلکه مخالف آن((تخیلات احمقانه)) اند که معتقد است سلاح سبك و جنك خلق راه پیش روی هستند. بدین ترتیب، شورویها در حالیکه کمبود نفرات ارتش اسرائیل را با گسیل مهاجرین یهود تامین میکنند، تانك وسایر سلاحهای سنگین در اختیار ساف قرار میدهند و کادرهایشان را در آکادمیهای نظامی شوروی برای انجام جنك منظم تعلیم میدهند. منطق خاصی براعمال سوسیال امپریالیستهای شوروی حاکم است. آنها خواهان نابودی اسرائیل نیستند. آنها نمیخواهند کلیه نیروهای ارتجاعی فئودالی وتحت الحمایه امپریالیسم در منطقه بر افتند و حاکمیت انقلابی توده هااعمال گردد.

آنچه که پشت سیاستهای چندجانبه و گوناگون شوروی در خاور میانه لانه کرده، این است: در پرتو سلطه بلامنازع آمریکا بر منطقه، امروز شورویها نمیتوانند روی پیشروی کامل در منطقه و کسب تکه های بزرگتر حساب باز کنند. در عوض باید به بهترین وجه برای نفوذ در رژیمها و جنبشهای موجود مانور دهند. نهایتا، تنها از طریق شکست دادن آمریکا و بلوکش در جنك جهانی و باز تقسیم منطقه بعنوان بخشی از باز تقسیم کلی جهان است که سوسیال امپریالیستها میتوانند نقشه خاورمیانه را مجددا ترسیم کرده، صف بندیهای نوینی از نیروهای طبقاتی را بوجود آورده، وسیادت خود را بر منطقه تحکیم بخشند. تشویق طرحهای انقیادگرانه در صفوف ساف و ترغیب شیوه هایی از جنك که بر کمکهای امپریالیستی خودشان متکی باشند، از نظر شورویها بهیچ وجه در تضاد با مغازله شان با شیوخ فئودال امارات متحده عربی نیست: هر کدام از آنها بخشی از سیاست کسب نفوذ و تدارك نیرو برای شوروی جهت ایجاد یك صف بندی نوین از نیروهای منطقه، نهایتا از طریق جنك جهانی است (اگر چه شورویها بیشك بیشتر بر ان نیروهای بورژوایی اتکاء میکنند که هم اکنون از دسته بندی آمریکا بیرون افتاده و نتیجتا مایل به عمل کردن در جهت تغییراوضاع کنونی اند).(۴۷)

انقلاب و جنك راستین خلق هیچ جایی در محاسبات شوروی ندارد، مگر بعنوان تهدید بالقوه ای که میبایست باشدت هرچه تمامتر درهم کوبیده شود. نقشی که خود اسرائیل میتواند در برخی صف بندیهای آتی ایفاء کند، از نظر شورویها دیگر به عادلانه بودن امر فلسطینی ها بستگی ندارد؛ همانطور که امروزه حمایت از اسد به ((مترقی)) بودن او - که بهیچوجه نیست - هیچ ربطی ندارد. آنچه که اهمیت دارد منافع امپریالیستی شوروی است: در حالیکه برخی سران هوادار شوروی در ساف بیشك مشتاقانه در انتظار بهره بردن از تلاشهای ولینعمت خود هستند، فی الواقع ممکن است در نهایت امر با چیزی روبرو شوند که اصلا انتظارش را نداشتند - مثلا یك تکه زمین فلسطینی نشین، بدون هیچ حق و اختیاری، تحت سلطه یك اسرائیل جدید و هوادار شوروی. همانگونه که گرومیکو تصریح کرد: ((تا جایی که به شوروی مربوط میشود، تنها یك نوع منطق برمسائل خارجی ما حاکم است: اینکه چه چیزی برای شوروی بهتر است)).(۴۸)

رژیمهای عربی، اسرائیل و جنبش رهائیبخش فلسطین

علیرغم اینکه رویزیونیستها مایلند رژیمهای عربی را به ((مترقی)) و ((مرتجع)) تقسیم کنند، کل چارچوب دولتها و مناسبات قدرت در خاورمیانه

امروزمحصول امپریالیسم است. واحدهای سیاسی دول عربی نتیجه تقسیم کمابیش الله بختکی بقایای امپراتوری عثمانی است. امروزه، داردودسته های رنگارنگ شیوخ، افسران ارتش، باندهای فئودال و رئیس جمهورهای کمپرادور بر گرده صدمیلیون توده پرغلیان تحت ستم عربچمباته زده اند و اینرا مدیون زور بازوی حامیان امپریالیستشان هستند. کل این تنظیمات دولتی، همچون خانه ای پوشالی است که ستونش ساختگی ترین دولت منطقه یعنی دولت غاصب صهیونیستی است.

موقعیت محوری اسرائیل بعنوان تحکیم کننده نظم ایجاد شده در خاورمیانه توسط امپریالیستهامتعاقب جنگ جهانی دوم بدین معنی است که امروزه، هرچقدر هم که رژیمهای عرب به صهیونیستها پارس کنند(۴۹)، خودشان از پروسه انقلابی که برای درهم شکستن اسرائیل لازم است، هراسانند. بسیج توده های فلسطینی و عرب در جنگ خلق علیه اسرائیل و اربابان امپریالیستش، کل سیستم مناسبات دولتی وابسته به امپریالیسم که پس از جنگ ایجاد شده است، منجمله موجودیت خود این دایناسورهای ارتجاعی را، زیر سئوال می برد. رژیمهای مرتجع و یا به اصطلاح مترقی عربی هردو مثل هم از یکسو می کوشند تا با برگزاری کنفرانسهای مطبوعاتی در ستایش از «الانتفاضه»، وعده و وعید حمایت از رهایی فلسطین بدهند، و از سوی دیگر به عبث تلاش می کنند تا جرقه های جنبش را که در میان فلسطینی ها و نیز تحت سلطه گان خودشان زده شده است، خاموش کنند. در اردن، تظاهرات مدافعین «الانتفاضه» مکررا توسط پلیس ملک حسین در هم شکسته شده است. در مراکش، هلیکوپترهای پلیس تظاهرکنندگان را به گلوله بستند که در نتیجه عده ای کشته شدند. در کویت، بلافاصله پس از «الانتفاضه» چند ده فلسطینی بازداشت شده اند. و در سوریه، تنها پس از آتش بس موقت میان اسد و عرفات بود که فلسطینی ها اجازه یافتند فقط برای یک روز به خیابانهای دمشق بریزند.(۵۰)

به اصطلاح حمایت دول عربی از ساف غالبا شکل «پول حفاظتی» (باج دادن برای دست نخورده نگاهداشتن موقعیت خود ـ م) بخود میگیرد. آنها با ایجاد روابط «حسنه» با ساف امید دارند که خشم توده های عرب را در برابر جنایات صهیونیسم و امپریالیسم فرو نشانند و مقاومت فلسطین را قانع سازند که توده های تحت ستم آنها را به مبارزه انقلابی فرا نخوانند. هدف دیگری که این «حمایت» دنبال میکند عبارت از این است که مقاومت فلسطین را از اتکاء بخود دور ساخته و آنرا بسوی آن شیوه های تشکیلاتی و مبارزاتی که از وابستگی بدین «هدایای» هنگفت رژیمهای عرب ناشی میشوند براند ـ از جمله با دور نگاه داشتن پایگاههای ساف از مناطقی که می تواند توانایی جنگی خود را از توده های فلسطینی تامین کنند، و حتی با جدا نگاه داشتنشان از اهالی خودآن کشورها که پایگاهها درآن قرار دارند. حکام عربی با استفاده از این مناسبات همچنین توانسته اند نبض ساف را در دست بگیرند و از جدیدترین طرحهای سیاسی و نظامی ساف به بهانه پیش بینی بودجه برای این طرحها، مطلع میگردند.(۵۱) این امر باعث میشود که رژیمهای عربی نارضایتیهای درون صفوف جنبش مقاومت فلسطین را در جهت منافع خود هدایت کنند، که در تحلیل نهایی به معنی تبدیل جنبش به آلت دستی در رقابتهای امپریالیستی است.(۵۲)

انقلابیون فلسطین برای اینکه به پیش بروند باید کلیه دشمنان خود را بشناسند. آنها در صورتیکه موفق به ترسیم مسیر رهایی شده و ضربات سخت تری بر عمده ترین کارگزار امپریالیستها در منطقه وارد آورند، بیشک نه تنها خشم سایر کارگزاران امپریالیسم و ارتجاع را برخواهند انگیخت بلکه جرقه های انقلاب را در میان صفوف گسترده ستمدیدگان عرب خواهند پراکند، که پیش در آمدی بر فروزان شدن شعله های سرخ جنگ انقلابی در سراسر منطقه خواهد بود و کل سامان امپریالیسم و ارتجاع را گُر خواهد داد.

دولت کوچک، «ملت یهود» وانقلاب فلسطین

طیف گسترده ای از نیروهای گوناگون پشت سرِ باصطلاح راه حل «دولت کوچک» فلسطینی صف کشیده اند ـ از آنجمله اند بلوک شوروی، سوسیال دمکراتهای بویژه اروپا، برخی رهبران عرب و باصطلاح صلح طلبان گوناگون اسرائیلی. خود ساف نیز اینرا به شکل ماده الحاقی به «برنامه» سال ۱۹۷۴ خود اضافه کرد. در آنجا قید شده که یک دولت فلسطینی باید «بعنوان یک آتوریته ملی بر هر بخش آزاد شده» تشکیل شود، که از آن چنین مفهوم میشود که منظور نوار غزه و بویژه کرانه غربی است.

اگرچه نیروهای مختلف بر مبنای منافع خودشان از راه حل دولت کوچک دفاع میکنند، اما استدلالشان مشترک است. نخستین استدلالشان اینست که آنرا تنها راه حل عادلانه می بینند. چرا که یهودیها باید دولت خود را داشته باشند و فلسطینیها هم دولت خودشان را، واین امر به مخاصمات خاتمه داده و صلح را به خاورمیانه ارمغان میاورد. این منطق رایج از سوی امپریالیستها مطرح میشود اما هوادارانی هم درون ساف دارد، منجمله «جبهه دمکراتیک برای آزادی فلسطین» (DFLP) تحت رهبری نائف هواتمه است. این «جبهه» یکی از شاخه های هوادار شوروی در ساف استکه مدعیست طی تحلیلی «مارکسیست ـ لنینیستی» به این نتیجه رسیده که یهودیهای اسرائیل خود را بصورت یک ملت منسجم کرده اند و بنابراین دارای حق تعیین سرنوشت هستند.

این استدلال، مسئله ملی را از زمینه جهانی ـ تاریخی آن جدا میسازد همانگونه که بیانیه جنبش انتر ناسونالیستی تصریح میدارد: «در عصر ما، مسئله ملی دیگر مسئله داخلی کشورهای منفرد نبوده، بلکه به تابعی از مسئله انقلاب پرولتری جهانی تبدیل شده، و نتیجتا حل تمام عیار آن مستقیما به مبارزه علیه امپریالیسم وابسته گشته است». چگونه دفاع از «حق تعیین سرنوشت» اسرائیل به مبارزه علیه امپریالیسم خدمت میکند؟ این استدلال که بر طبق آن، یهودیهای اسرائیل یک ملت را تشکیل میدهند و توده های یهودی باید بمثابه قربانیان صرف امپریالیسم وصهیونیسم نگریسته شوند، این نکته را نادیده میگیرد که امپریالیسم آنها را عمدتا در به انقیاد کشیدن کل منطقه مورد استفاده قرار میدهد. فی الواقع این استدلال، موجودیت پایگاه کلیدی امپریالیسم در منطقه را از لحاظ ایدئولوژیک توجیه کرده ودر نتیجه موجب تقویت امپریالیسم میشود.

حتی بمعنایی، اگر یهودیهای اسرائیل بمقام یک «ملت» صعود کرده باشند، هیچ تغییری در نکته اساسی بوجود نمیاورد. چرا که اینچنین ملیتی چیزی به جزء یک ملیت غاصب مستعمراتی نیست وبمثابه یک موجودیت سیاسی (بمثابه یک دولت) لایق نابود کردن است.

اما یهودیها، یک ملت نیستند. مذهب

بخودی خود تعیین کننده یك ملت نیست، این موضوع همانقدر در مورد یهودیگری صادق است که در مورد مسیحی گری ویا سایرمذاهب مصداق دارد، لنین بسیار پیشترازاین متذکر گردید که یهودیها همانند پیروان سایر مذاهب در همه جا یافت میشوند،

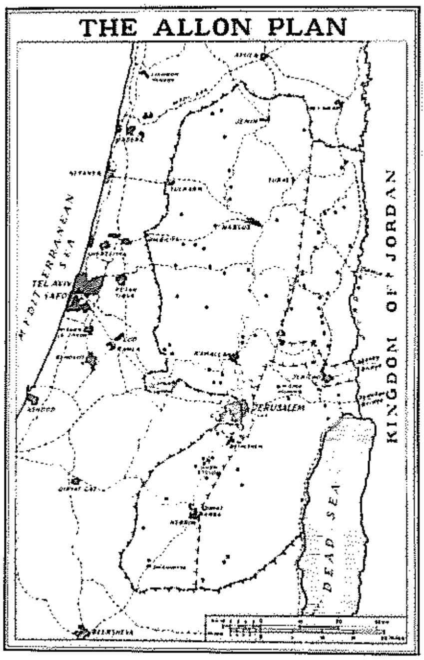
جدا از فرایض مذهبی (و تعصبات مذهبی منتجه) چه چیزی میان یهودیان کیف و یهودیان نیویورك، تونس، بوئنس آیرس، ویا حتی تل آویو مشترك است؟ در حقیقت، اکثریت عظیمی از یهودیها نه در اسرائیل، بلکه در آمریکا و شوروی زندگی میکنند. استقرار یك بخش از یهودیها در یك نقطه جغرافیایی مشخص توسط امپریالیسم، به یکباره آنها را به ملت تبدیل نمیکند. این کار آنها را به پایگاه سربازان مزدور، یعنی ضمیمه ای از خود امپریالیستها، بدل میکند، نه به ملتی دارای حق تعیین سرنوشت. این حق در مورد اسرائیلیها صرفا بمعنای حق ادامه خلع ید از مردمانی که او از سرزمینشان رانده، و حق ادامه کارگزاری امپریالیسم در منطقه است!

یك استدلال رادیکالتر در مورد راه حل دولت کوچکتر اینست که تشکیل این دولت میتواند((گامی تاکتیکی به پیش)) در جهت توانایی بخشیدن به نیروهای ساف برای پیشبرد هر چه موثرتر مبارزه علیه اسرائیل، باشد.

امپریالیستها بهیچ وجه اجازه ایجاد دولت کوچکی را که بنحوی به پایگاهی برای تداوم مبارزه انقلابی بدل گردد، نمیدهند. نگاهی به برخی طرحهای آنها در مورد دولت کوچك نشان میدهد که این چنین استدلالی تا چه اندازه غیر انقلابی است.

پیشنهاد یك تحلیلگر اسرائیلی (که شیوه تفکرش درانطباق با جناح ((چپ)) حزب کار اسرائیل است) را در مورد دولت کوچك، بنگرید. او مُصر است که هرگونه دولت کوچك فلسطینی آتی، اولا، نباید به هیچ ارتش خارجی از هر نوعی اجازه استقراربدهد. ثانیا، باید محدودیتهای معینی را در مورد توانایی های نظامیش قبول کند، که این یعنی فقط نیروی پلیس داشته باشد.

همانگونه که تحلیلگر اسرائیلی توضیح میدهد، نیاز دولت کوچك به قدرت نظامی شدیدا محدود خواهد بود. این قدرت نظامی تا بدان حد میتواند وجود داشته باشد که به دولت جدید نشانه هایی



ـــــــ خطوط متارکه جنك ۱۹٤۹

▤ منطقه ای که می بایست طبق طرح آلون به اسرائیل ملحق شود.

▦ محلهای اسکان یهودیها در کرانه غربی منطقه الحاق شده به اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۷.

طرح دولت کوچك از سوی حزب کار

از((هویت)) و((استقلال)) بدهد ثانیا، ((رژیم را حفظ کند، معترضین و سایر منابع بی نظمی داخلی را سرکوب کند، وتعهدات دولت در مورد عدم اجازه به انجام حرکات قهرآمیز نسبت به دولتهای همسایه را اجراء کند)) .(۵۳) بعبارت دیگر، تفنگ دولت کوچك نه بسوی اسرائیل، بلکه بروی فلسطینیها که جرات حمله به اسرائیل کرده باشند، شلیك خواهد کرد! وتازه چنین پیشنهاداتی به فلسطینیها بسیار سخاوتمندانه تر از آنند که بتوانند طرفدارانی در اسرائیل و آمریکا بیابند. چرا که آنها خواهان تضمینهای بسیار سختری برای امنیت اسرائیل میباشند! (۵٤)

حزب کار اسرائیل صریحا دست شستن از بخش اعظم کرانه غربی را در برنامه اش قد غن کرده است. بنابراین هیچ کدام از طرحهای پیشنهادیش تا این حد را در بر نمیگیرند. بطور مثال ((طرح آلون)) که طرح عمده پیشنهادی حزب کار است، بدین شکل پیشنهاد تقسیم کرانه غربی را مطرح کرده که دولت کوچك آتی را عملا در محاصره نیروهای اسرائیلی قرار میدهد ـ منجمله از سوی شرق ـ (رجوع کنید به نقشه) . این طرح افشاگر راه حل دولت کوچك است که فی الواقع شبر بی یال و دم واشکم است ـ مثل بانتو نشینهای فلاکتبار آفریقای جنوبی که در آنجا چهره های سیاه در واقع سلطه نژاد پرستانه آفریقای جنوبی را اعمال میکنند. این تنها نوع دولت کوچك است که امپریالیسم ممکن است ایجاد کند. هیچ چیز انقلابی در این طرح بچشم نمیخورد. چراکه مسئله اساسی ستم وارده بر توده های فلسطینی را حل نکرده و صرفا چهره های فلسطینی در راس حاکمیت‌امپریالیستی ـ صهیونیستی قرار میدهد.

نکته اساسی اینستکه خود امپریالیستها هیچ قصد ویا توانایی واقعی ایجاد یك دولت کوچك معتبر را ندارند. هیچکدام از دو بلوك امپریالیستی از هژمونی لازم جهت درانداختن چنین طرح ناپایداری که ناظر بر بهم زدن تنظیمات کنونی و بوجود آوردن تقسیمات نوین باشد، برخوردار نیستند. بلوك غرب آگاه است که این چنین اقدامی به روندهایی پامیدهد که میتوانند منطقه را در جوشش و بی ثباتی سیاسی کیفیتا عالیتری در بغلتانند. تلاش در دستکاری مرزها و سیستمهای حکومتی آنهم در یکی از استراتژیك ترین کانونهای محرکه جهان نیازمند هژمونی معینی است ـ از نوعی که مثلا آمریکا پس از پیروزی در جنك جهانی دوم از آن برخوردار بود: که آمریکا حاکم بلا منازع جهان امپریالیستی بود، سرمایه را در سطح جهانی بازسازی کرد وتدابیر استراتژیك منجمله تشکیل دولت اسرائیل را جهت تحکیم تقسیم بندی نوین به پیش برد.

آمریکا دیگر از این نوع هژمونی بی منازع برخوردار نیست، و نتیجتا قادر نیست یك دولت واقعی فلسطینی ـ حتی هوادار غرب ـ را ایجاد کند. اولا، ایجاد و تحکیم اسرائیل طی سالها به این منظور بوده که بمشابه یك سك هار پاچه گیر بطور مداوم نگهبانی بدهد، و نتیجتا بطور مرتب به جنوب لبنان، غزه،کرانه غربی و غیره گسترش یابد.بازپس گرفتن مناطق اشغالی ۱۹۶۷ از اسرائیل و ایجاد یك دولت کوچك ـ هرچقدر هم دولتی ارتجاعی باشد ـ ضدیت با نیروی محرکه اساسی دولت صهیونیستی بوده، و در نتیجه موقعیت امپریالیسم را تضعیف خواهد نمود.ثانیا،

از آنجا که چنین دولتی زیردماغ اسرائیلی که بربخش مرکزی سرزمین سابق فلسطینی ها مسلط است ایجاد خواهد شد، بناگریز نارضایتی از امپریالیسم و صهیونیسم تلنبار شده و منجر به بی ثباتی و تداوم انقلاب توده های فلسطینی خواهد



شوروی

شد، ایجاد دولت ((بی اختیار)) فلسطینی باعث ختم مبارزه قاطعانه توده های فلسطینی نخواهد شد، و بالاخره، این بی ثباتی فضا را جهت مانور دادن شورویها باز می کند، و آمریکایی ها زیربار چنین چیزی نمی روند، یك وزیر کابینه از حزب لیکود بنام ((موشه آرنز)) در تابستان ۱۹۸۷ چنین استدلال نمود که حتی شرکت شوروی در یك کنفرانس بین المللی ((نمیتواند چارچوبی مناسب، و جو عاری از فشاری را که لازمه یافتن راه حل است ایجاد کند چرا که مسئله صرفا مسئله مناطق و مرزها نبوده بلکه پای موجودیت اسرائیل در میان است، تنها نتیجه اینکار (یعنی دخالت شوروی) وارد آمدن لطمات شدید به اسرائیل و افزایش قدرت و پرستیژ شوروی در منطقه خواهد بود.))(۵۵) سیاست آمریکا با این نظر تفاوتی ندارد.(۵۶)

شورویها امروزه قادر به تغییر شرایط نیستند، و بنابراین تاسیس یك دولت کوچك هدفی جدی در استراتژی شوروی در منطقه نیست، بدین دلیل است که شورویها بطرزی چنین استثنائی در مورد مسئله فلسطین منفعلند، در صورتیکه پیرامون حل مسائل افغانستان، آنگولا و غیره مرتبا پیشنهاد عرضه می کنند، آنها ترجیح میدهند به سرمایه گذاری در تضادهای رژیمهای عربی با اسرائیل ادامه دهند، حضور نظامی خود ـ منجمله از طریق فروش تسلیحات ـ را گسترش دهند، موقعیت خود را در هرآنجا که امکانپذیر است تقویت کنند، و منتظر فرصتهای مناسبتر بنشینند، در عین حال، خودشان را از راه حل دولت کوچك جدا نمیکنند تا مگر شوروی را بعنوان متحد کسانیکه توسط آمریکا و اسرائیل سرکوفت خورده اند، حاضرنشان دهند.

بدین ترتیب، امروزه شورویها نمیتوانند پیوند قدرت میان آمریکا و اسرائیل را از هم بگسلند، از سوی دیگر آمریکا هم قادر نیست درچارچوب راه حل ((دولت کوچك فلسطین)) بطور موثر در را بروی نفوذ شوروی ببندد، تاچه رسد به اینکه از آن (دولت کوچك ـ م) برای خواباندن شورش ستمدیدگان فلسطینی استفاده کند. نتیجتا، هرگونه پیشرفتی بسوی ایجاد یك دولت کوچك فلسطینی در مناطق اشغالی ۱۹۶۷ نامحتمل بوده و بابن بست روبروست.

بنابراین، راه حل دولت کوچك تحت

بقیه در صفحه ۷۵

هنگام تاسیس اسرائیل در ۱۹۴۸، شوروی هنوز یك کشور سوسیالیستی تحت رهبری استالین بود. سیاستی که رهبری شوروی نسبت به تاسیس اسرائیل اتخاذ نمود عمیقا اشتباه بوده و نتایجی منفی و جدی برای مبارزه انقلابی در بر داشت.

جنبش بین المللی کمونیستی با غرش توپها ی انقلاب اکتبر، در خاورمیانه تبارز یافت. کمینترن در ترغیب جنبش کمونیستی در فلسطین کار کرده و در این زمینه موفقیتی نسبی کسب کرده بود. کمینترن تحت رهبری لنین وسپس استالین، صهیونیسم را بمثابه آلت دست امپریالیسم انگلیس محکوم ساخته بود. بطورمثال، کمینترن با قبول حزب کمونیست فلسطین به جرگه خود در ۱۹۲۳، بر ضرورت ((حمایت از رهایی ملی اهالی عرب از قید اشغالگری انگلیسی ـ صهیونیستی))(۱)از سوی این حزب تاکید ورزید. اما بیست سال بعد درست در لحظه تعیین کننده تاسیس اسرائیل صهیونیستهارا مورد حمایت قرار داد.

علیرغم اینکه بررسی کامل ریشه های این اشتباه خارج از چشم انداز این مقاله است، بد نیست به دلایل بلاواسطه تصمیم شوروی در به رسمیت شناختن و حتی برای مدتی، حمایت از صهیونیستها ،بپردازیم.

اولا، اکثریت جنبش بین المللی کمونیستی از تشکیل دولت صهیونیستی حمایت کردند. چین تحت رهبری مائو یك استثنای عمده بود.انبوهی محموله اسلحه در سال ۱۹۴۸ توسط چکسلواکی به حاگانا سرازیر شد. گروه معروف ((اشترن)) تحت رهبری مناخیم بگین روز نامه های مخفی خود را تا سال ۱۹۴۹ در بوخارست، بوداپست و پراگ منتشر میکردند. شورویها مقاومت اعراب در برابر تاسیس اسرائیل را محکوم کرده و حتی هواپیما در اختیار صهیونیستها قرار داده وخلبانان آنها را تعلیم دادند که در سال ۱۹۴۸ برای جنگ با ارتشهای اعراب مخالف ایجاد

اسرائیل بکار گرفته شوند.(۲)

شاید رای شوروی در سازمان ملل (مبنی بر تایید تشکیل اسرائیل)، مهمترین نقطه عطف (دراین ارتباط) باشد. شورویها قبلا خواستار راه حلی بدون تقسیم فلسطین، شده بودند. هنگامیکه این نظرشان پیش نرفت، به حمایت ازپیشنهاد مورد تایید آمریکا یعنی تقسیم فلسطین به دو دولت عرب و یهودی برخاستند. مدتی کوتاهی پس از آن، صهیونیستها بطور یکجانبه تاسیس دولت اسرائیل را اعلام داشتند و بشکل نظامی برای ایجاد دولت اقدام کردند. فلسطینی ها وسایر نیروهای عرب به ضد حمله دست زدند.

در چنین لحظه مهمی، شوروی نه در کنار توده های عرب بلکه در کنار صهیونیستها ایستاد. گرومیکو(که بعدا یکی از علمداران سرنگونی دولت سوسیالیستی پس از مرگ استالین،و بزرگترین سیاستمدار سوسیال امپریالیستی در اینزمان شد) از جانب شوروی در سازمان ملل رای داد. او این تصمیم را بدین نحو توضیح داد:((ما نمیتوانیم با این اظهار که تقسیم فلسطین تصمیمی علیه اعراب و کشور های عربی است،موافقت کنیم. اعتقاد عمیق ما اینست که این تصمیم منبطق بر منافع اساسی ملی یهودیها و اعراب هر دوست.))(۳)

پراودا مقاومت مسلحانه اعراب در برابر تاسیس فلسطین را تحت عنوان ((یك اشغالگرغیرقانونی)) محکوم کرده و اعلام نمود که((تجاوز بی جهت به دولت جوان یهود با بدترین قضاوتهای مردم شوروی و مردم مترقی سراسر جهان روبرو خواهد شد.))(۴)

توضیحات بسیاری در مورد این موضع شوروی ارائه شده است .اولا،دفاع شوروی از((حقوق ملی))یهودیها میتوانست یك مانور دیپلماتیك بوده باشد. استالین و نیز لنین پیش از وی ،بوضوح علیه این نظریه که یهودیها یك ملتند پلمیك کرده ودر مقابل متذکر شده بودند که یهودی گری یك دین

سوسیالیستی و تأسیس اسرائیل

است .هیچ دلیلی برای تغییر در این دیدگاه وجود ندارد .

بالعکس این مسئله احتمالا تلاشی بود از جانب رهبری شوروی در استفاده از تضاد موقت صهیونیستهابا انگلیسها، جهت تشدید تضادهای میان دستگاه مستعمراتی کهنسال انگلیس و امپریالیستهای آمریکائی تازه وارد برای پیشگیری از تحکیم پنجه های هردوی آنها بر روی منطقه.(٥) دلیلی که این دیدگاه برای تائید استدلالش می آورد این است که شوروی هافکرمی کردند دارای نیروئی میانی درمیان صهیونیستهایند که قادر است مستقل از دو بلوك امپریالیستی غربی عمل نماید، شوروی از پرستیژ بسیاری در میان توده های یهود برخوردار بود. چرا که تلاشهای بینظیری جهت نجات یهودیها از چنك نازی ها بعمل آورده بود و بار عظم جنك در اروپا رابدوش کشیده بود .مضاف براین بخش عظیمی از رهبری صهیونیستها در کشورهای بلوك شوروی ریشه داشتند .تقریبا يك سوم اعضای کابینه اسرائیل طی دورهٔ ۷۲ـ ۱۹٤۸ روسی الاصل بوده و۷۰٪ از اتحاد شوروی و اروپای شرقی مهاجرت کرده بودند، منجمله گلدامایر، بن گورین، شامیر، و غیره. حتی گرایشات صهیونیستی مهمی هم وجود داشتند که از برقراری ((دیکتاتوری آتی پرولتاریای یهود بر یهودیان فلسطین)) سخن میگفتند .

باید در نظر داشت که در این زمان (درست متعاقب جنك جهانی دوم) تضاد میان اردوگاه سوسیالیستی تحت رهبری شوروی و اردوگاه امپریالیستی بسیار شدید بود، امپریالیستهای آمریکایی فشار زیادی بر شوروی که شدیدا داغان شده بود وارد میاوردند. اما هر چقدر هم مبارزه نیروهای انقلابی در رهبری شوروی با این حلقه محاصره ممکنست صحیح بوده باشد، اما این امر که دولت سوسیالیستی می خواهد با حاد کردن تضاد میان دشمنانش به دفاع از خود بپردازد نمی بایست برمبنای تابع کردن جنبش های انقلابی به منافع کشورهای سوسیالیستی انجام گیرد. همانگونه که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بیان میدارد: ((دفاع از کشورهای سوسیالیستی همواره باید نسبت به پیشرفت عمومی انقلاب جهانی تبعی باشد و هرگز نباید همطراز (و مطمئنا نباید جانشین) مبارزه بین المللی پرولتاریا قلمداد شود.(٦)

اگر رهبران شوروی تلاش داشتند تضادهای میان امپریالیستها را مورد استفاده قرار دهند در بهترین حالت باید گفت که این چنین تاکتیکی بغلط درك گردید و به ضد خود تبدیل شد . این تاکتیك نهایتا در خدمت روغنکاری مانور های امپریالیستهای غربی در منطقه قرار گرفت.امپریالیستهای غربی بدین ترتیب توانستند با راحتی بیشتری، منجمله از طریق تاسیس اسرائیل، هژمونی پس از جنك جهانی دوم خود را تثبیت کنند. مضاف براین، سیاست رهبری شوروی تاثیراتی مخرب برجنبش انقلابی فلسطین و عربی داشت. با اطمینان میتوان گفت که از مارکسیسم ـ لنینیسم حرکت شوروی در برسمیت شناختن و حمایت از تاسیس اسرائیل تداعی میشد واین مسئله روند پرولتری انقلابی در میان نیروهای عرب و فلسطینی را عقب انداخت و باعث رشد نیروهای بورژوا ناسیونالیست ضد کمونیست مثل ((جنبش ناسیونالیستی عرب))گردید(۷) بعلاوه، این موضوع که یهودیها يك ملتند و بنابراین اسرائیل دارای ((حق موجودیت))است، در میان صفوف جنبش مقاومت فلسطین راه یافت و بانتایجی منفی در ساف ظهور مجدد یافت.

باید تصریح نمود که سرطان رویزیونیسم دراین زمان تاحد زیادی راه خودرا بدرون جنبش بین المللی کمونیستی و حتی بدرون صفوف بالائی حزب کمونیست شوروی باز کرده بود به همین جهت ، غالبا مشکل می توان سیاست نیروهای پرولتری را که می خواستند با امپریالیستها مبارزه کنند اما در اینکار دچار اشتباه شدند را از خط رویزیونیستی کسانی که صرفا می خواستند حاکمیت سوسیال امپریالیستی خودرا برقرار سازند ، تمیز داد. بهرحال ، اشتباهاتی رخ دادند که در این مورد خاص بسیار فاجعه آمیز بودند. برسمیت شناختن و حمایت شوروی از صهیونیستها بخشی از میراث منفی جنبش بین المللی کمونیستی است.

بقلم و.ك.س

پانویسها :

۱ـ کرامر ، صفحه ۱۳ ـ ۷

۲ـ کرامر ، صفحه ۱۰۱

۳ـ بهبهانی ، شوروی و ناسیونالیسم عربی: ٦٦ ـ ۱۹۱۷ (انتشارات روتلج اندکیگان پل ، لندن ، ۱۹۸٦) صفحه ٥۸

٤ـ کرامر ، صفحه ۳۱

٥ـ بهبهانی صفحه ۸٤ ـ ۸۲

٦ـ بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی صفحه ۱۹

۷ـ این نیروها از اشتباهات جنبش بین المللی کمونیستی استفاده کرده و برآتش ضد کمونیسم دمید ، پان اسلامیسم و پان عربیسم و سایر راه های نهایتا تسلیم طلبانه را تبلیغ کردند . طنز قضیه در اینجاست که اکنون بسیاری از این نیروها در جنبش مقاومت فلسطین مثل جرج حبش (DFLP) ونایف هواتمه (DFLP) و یا عموما در جهان عرب ، تغییر عقیده داده و پس از احیای سرمایه داری در شوروی به وحدت با شوروی رسیده و از سیاستهای دولت سوسیال امپریالیستی کنونی حمایت میکنند . احزاب کمینترن در کشور عربی که حتی پیش از واژگونی سوسیالیسم در شوروی آغشته به رویزیونیسم و رفرمیسم بودند پس از آن تبدیل به احزابی رویزیونیسم شدند.



ارتجاع عرب - دشمن دیگر "الانتفاضة"

این مقاله توسط ج. ك. يك ماركسيست - لنینیست تونسی،برای جهانی برای فتح فرستاده شده است.

شروع خیزش توده ای در فلسطین در هشتم دسامبر، ۱۹۸۷ متعاقب يك عمليات انتحاری قهرمانانه بوسیله گلایدر علیه يك هدف نظامی صیهونیستی، وتداوم شش ماهه این خیزش یکبار دیگر ثابت نموده که توده های خلق این بخش ازملت عرب برپیشبرد مبارزه برای رهایی مصممند. آنهاپاسخی درخود به رژیمهای ارتجاعی عرب که بدنبال نیل به توافقات سیاسی با دشمنند، دادند. آخرین طرح دراین رشته توطئه هاییکه بدورازچشم مردم ریخته میشود تصمیمات کنفرانس امان است وبویژه تصمیم دال بر برقراری مجدد مناسبات با رژیم مصر.

پس ازيك دوره افت ويك سلسله حملات صیهونیستها وامپریالیستها ، خیزش انقلابی خلق ما درفلسطین این توطئه های انقیاد طلبانه را برهم زده ومسئله رهایی ملی را درکشورهای عربی وسراسرجهان مطرح نموده است.

((انتفاضه)): حلقه دیگری درمبارزه خلق علیه صیهونیسم وامپریالیسم

شرایط ستمدیدگی وآوارگی توده های فلسطین،حملات وحشیانه هوایی علیه اردوگاههای پناهندگان، کارزارهای تعقیب وتجسس،زندانی وشکنجه کردن مبارزان میهن پرست، همه این عوامل توده هارا به انقلاب درسراسر فلسطین، منجمله مناطق اشغالی ۱۹۶۷، کشانده است. این امرضربه ای بود به عبارت ((دولت اسرائیل)) و((اعراب اسرائیل)) که اکنون توسط رهبران مرتجع عرب (منجمله رهبران فلسطینی) ترغیب میشوند.

حکام صهیونیست درصدد بودند که برای تلافی عملیات گلایدرفدائیان، جنوب لنبان را اشغال کنند. آنها هزاران سرباز را بعنوان بخشی از تدارکاتشان برای اشغال روستاهای آنجا جهت وارد آوردن ضربه به پایگاههای فلسطینی ومقاومت لبنان،به جنوب لبنان فرستادند. اما خیزش درمناطق اشغالی باعث تزلزل درصفوف صهیونیستها شده وآنهارا مجبورساخت تا دست ازاین طرح پلید بکشند ویا حداقل آنرا به تاخیر بیندازند. گسترش خیزش وتداوم آن نشان میدهد که توده ها راه مبارزه وانقلاب رابعنوان تنهاراه رهایی برگزیده اند. جنبش انقلابی توده-ای، علیرغم چشم اندازمحدود وخودجوش بودنش، ضربه ای واقعی برنظریه ((قدرت فناناپذیر اسرائیل))و((نیروی نظامی شکست ناپذیر))ش وغیره وارد آورد.

......خیزش که در غزه شروع شده بود بسرعت درمیان توده های فلسطینی کرانه غربی وسپس کل فلسطین اشغالی (که به غلط اسرائیل خوانده میشود) گسترش یافت. شعله های انقلاب درست زمانی زبانه کشید که کنفرانس ریگان - گرباچف، کنفرانس سران عرب درامان، وبرقراری مجدد مناسبات با رژیم تسلیم طلب مصرکه به قراردادکمپ دیوید گردن نهاد، همه درجریان بودند. همگی مرتجعین برای نیل به ((راه حل سیاسی)) برای به اصطلاح نزاع خاورمیانه، بر رقابت خود افزودند. آنها بدنبال ((راه حل مسالمت آمیزی)) هستند که توده هارا تابع نیروهای امپریالیستی کند،همان نیروهای امپریالیستی که باایجاد وتقویت ابزارستم واستثمارخود یعنی دولت غاصب صهیونیستی باعث وبانی مسئله اند.

قتل چهارکارگرفلسطینی توسط يك کامیون نظامی صیهونیستی جرقه ای بود که غزه را بااعتراضات توده ای به آتش کشید. همه توده هادرسرزمین اشغالی، زن ومرد وكودك طی يك جنبش توده ای قهرآمیز به خیابان ها ریختند، و جوانان نقش رهبری وقهرمانانه ای دراین میان ایفا

نمودند. این نسل جدید درمیان حملات هوایی، کشتارها وتجربه های روزانه (لم یزرع ساختن زمینها،نابود کردن مساکن، قتل پدرانشان، شکنجه وغیره) متولد شده‌اند. این نسلی خشمگین است که هرگز طعم لذت کودکی رانچشیده وازکلیه نیازهای یك زندگی خوب وازحیثیت ملی برخوردار نبوده است. این نسل پیش ازبلوغ به بزرگ قهرمانان کوچکی تبدل شده است که آماده تقبل مسئولیت دفاع ازسرزمین و غرورمردمش میباشد. آنها مسلح به سنك وکوکتل مولوتف،بطریهای آتش زا وتخم مرغ گندیده اند. آنها برای اینکه نیروهای صهیونیست را به خیابانهای تنك وباریك کشیده وبهتربا آنها بجنگند، سنگرمی بندند وموانع ایجادمیکنند. این جوانان وکودکان مسلح نشان پیروزیند، بیباك ازرویارویی با دشمنند وبه مقابله باتوپ وتانك وسلاحهای سنگین،زندانها وشکنجه های بربرمنشانه صهیونیستها وامپریالیستهابرخاسته اند.

صهیونیستهابه اردوگاهها، بیمارستانها، خانه هاومغازه های دربسته یورش برده اند، آب وبرق روستاهاواردوگاههای فلسطینی راقطع کرده ومنع عبورومروراعلام کرده اند، وعلیرغم همه اینهانتوانسته مانع حرکت این جوانان بیباك گردند. صهیونیستها به تروروتوده های فلسطینی دست زده اند امانتیجه معکوس گرفته اند، از زمان عملیات انتحاری گلایدر که طی آن دومبارز فدایی (یکی سوری ودیگری تونسی) جان خودرافداکردند تاکمربند امنیتی اسرائیل رانابود کنند ودربه آتش کشیدن کل فلسطین سهمی داشتند، صهیونیستهادروحشت وارعاب بسرمی‌برند. سرکوب وحشیانه باهمه شدت خود نتوانسته شعله های این انقلاب توده ای راخاموش ساخته وباهجوم بیباکانه جوانان به توپ وتانك های صیهونیستی ـ آمریکارامتوقف سازد.

بیش از ۱۵۰ نفرکشته ۳۰۰۰ نفر زخمی وچندین هزارنفر زندانی شده اند ـ اماخیزش کماکان ادامه دارد. صهیونیستهادستان ۱۲۰۰ تظاهرکننده راشکسته اند، چهارفلسطینی رازنده بگورکرده اند، وباعث سقط جنین یك صد زن حامله شده اند. اینهاهمه علاوه برشکنجه گریهای روزانه است که تنهاباجنایات نازیهاهمترازاست. چهارده فلسطینی دریك کلبه زنده زنده سوزانده شدند وبسیاری دیگر از هلیکوپتربه بیرون پرتاب شده اند. این سرکوب جنایتکارانه باهدف ایجاد خفقان و وادار ساختن توده ها به قبول حاکمیت صهیونیسم وامپریالیسم انجام میشود.

صهیونیستهاوامپریالیستهاباید بدانند که شکست دادن مبارزه خلقی که درجنك برای حیثیت مصمم است غیره ممکن میباشد. مرتجعین عرب که سرسپرده امپریالیسم اند اپورتونیستهای رنگارنك،معتقدند که دولت غاصب صهیونیستی امری انجام شده که باید مورد قبول واقع گردد، و بدنبال آنند که باصهیونیستهابه توافقاتی دست یابند،حال چه از طریق قرارداد کمپ دیوید باشد وچه ازطریق ارتباطات شاهان مراکش واردن باصهیونیستها. این سرسپردگان بطور رسمی اشغالگری صهیونیستی ـ امپریالیستی رابرسمیت میشناسند وحتی باذکربرتری نظامی ـ تکنولوژی اشغالگران آنراتوجیه میکنند. خیزش توده های تحت ستم(درسراسرتاریخ انقلابی خلق مادلیلی است براینکه خلق فلسطین بعنوان بخشی ازکل خلق عرب ((امرانجام شده)) امپریالیستی ـ صهیونیستی راقبول نکرده و با امپریالسم وصهیونیسیم، طبقه فئودال وطبقه بورژوا ـ کمپرادورکلیه کشورهای عربی خواهد جنگید. برمبنای این حقیقت درخشان) ازکلیه نیروهای انقلابی ملت خواسته میشود که درمبارزه شرکت جویند.

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درمورد مبارزه انقلابی درفلسطین بدرستی خاطرنشان میسازد که اوضاع عینی درفلسطین محتاج رهبری واقعا انقلابی که تنهاتوسط یک حزب مارکسیست ـ لنینیست مسلح به مارکسیسم لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون تامین میشود، میباشد. تنهااین چنین نیرویی می تواند ازارتش انقلابی خلق بمثابه شکل عمده تشکل وازجنك انقلابی خلق بمثابه شکل عمده مبارزه، جهت ریشه کن ساختن صهیونیسم وامپریالیسم وبرقراری دمکراسی نوین تحت رهبری پرولتاریاوحزبش، که به سوسیالیسم وکمونیسم تکامل خواهد یافت، استفاده نماید. مارکسیست ـ لنینیستهادربرخی ازکشورهای عربی آگاهند که نیروهای ذهنی ازشرایط عینی درحال تکامل،عقب مانده اند. تشکیل یك حزب پیشاهنك جهت رهبری مبارزه طبقات خلقی ملت عرب به نتیجه ای پیروزمند، مسئولیت آنهاست.

درفقدان (ویاضعف) نیروهای ذهنی این احتمال می رود که مبارزه توده ها محدود مانده ودرچهارچوب نیروهای ارتجاعی گرفتار آید. درحقیقت بسیاری ازنیروهای ارتجاعی تلاش میکنند جنبش را درهم شکنند ویادرجهت نیل به اهداف خود منحرفش سازند. بپاپای تلاشهای مورفی وشولتز جهت منفعل ساختن توده ها بوسیله ارائه به اصطلاح راه حلها ومذاکرات بابرخی خائنین دراردن وفلسطین، مبارك خواهان ((متوقف ساختن خشونتهابرای مدت شش ماه)) گردید وعرفات درمصاحبه بامجله فرانسوی نوول ابزرواتور (اول ژانویه ۱۹۸۸) اعلام داشت که ((مذاکرات میان دوطرف مساوی بمعنای اینست که ساف واسرائیل پشت میز کنفرانس بین‌المللی بنشینند.))

هدف مبارزه نیروهای انقلابی وتوده های مردم درفلسطین بمثابه بخشی ازملت ستمدیده ومتفرق عرب، فشاروارد آوردن برابرقدرتهاو((اسرائیل)) برای قبول دولت کوچك عربی درغزه وکرانه غربی که توسط ساف رهبری شده وبادولت صهیونیستی همزیستی کند،نیست. این معامله درسال ۱۹۴۸ توسط مردم ردشد. ودرسال ۱۹۸۸ نیزقبول نخواهد شد، حتی اگرطرح تسلیم طلبانه رهبران فلسطینی باشد. آنهاقصد دارند که باابزار مسالمت آمیز وازطریق مذاکره با صهیونیستها وبه کمك سوسیال امپریالیستها و حتی امپریالیستهای آمریکایی به این هدف برسند. آنها به قیام بمثابه یك فاکتور اضافه که صهیونیستها و امپریالیستها را قانع می کند که با ساف به مذاکره بپردازند، می نگرند. این دیدگاه اپورتونیستی رهبران الفتح، جبهه خلق برای رهایی فلسطین، جبهه دمکراتیك برای رهایی فلسطین بوده وموردحمایت شوروی ورژیمهای ارتجاعی عرب میباشد.

امابرای آنهاتاسف است که توطئه های تسلیم طلبانه وسازشکارانه آنهاکارکردندارد. این طرحهاتوسط خود دشمن صهیونیستی ردمیشوند. وبعلاوه موردمخالفت نیروهای مارکسیست ـ لنینیست ومیهن پرستان انقلابی وتوده های مردم واقع میگردند،چرا که این نیروها برای ریشه کن ساختن ستمگری ارتجاعی صهیونستی ـ امپریالیستی ازطریق قهرانقلابی، مبارزه میکنند.

درجهت وحدت خلق عرب

رهبران مرتجع عرب قاصرازدرك این مطلبند که چرا طرحهای تسلیم طلبانه

آنهاعلیرغم اینکه درجهت تامین منافع امپریالیسم بوده وخواستهای توده های فلسطینی وسایرکشورهای عربی رادربرنمیگیرند، پیشرفت ندارند. ملوك وشیوخ عرب وطبقات فئودال وکمپرادور بطورعموم ازبیانیه بالفور در ۱۹۱۷ تاکنون یعنی حتی پیش ازتشکیل ((اسرائیل))، این چنین طرحهایی را ارائه میداده اند. خاندان فئودال هاشمی حاکم براردن بطور مثال، از زمانیکه تصمیم برتجزیه فلسطین در ۱۹٤۸ گرفته شد، تلاش کرده تا((بخش عربی)) رابه قلمرو پادشاهی خود ملحق سازد. تاریخ این خانواده، تاریخ قتل عام فلسطینیها، ومیهن پرستان عربی است که بااین طرح مخالفت ورزیده اند. قتل عام ((سپتامبرسیاه)) در ۱۹۷۰ یك نمونه برجسته درتاریخ است.

احزاب رویزیونیستی درکشورهای عربی، که به غلط نام کمونیست گرفته اند، علیه جنبش رهاییبخش فلسطین موضع گرفته وبنام واقع گرایی انشقاق ملت عرب توسط امپریالیسم راپذیرفته اند. آنهابادادن فراخوان همکاری با به اصطلاح((نیروهای دمکراتیك دراسرائیل)) منجمله حزب رویزیونیستی ـ صهیونیستی "راکاخ" به جنبش رهائیبخش فلسطین خیانت کرده و همراه با رژیمهای ارتجاعی عرب و ساف تئوری شدیدا ارتجاعی عدم مداخله در امور فلسطین را تبلیغ می کنند و بدین ترتیب می خواهند که فلسطینی ها در مقابل اشغال صهیونیستی ـ امپریالیستی از حمایت نیروهای انقلابی عرب و توده های عرب محروم بمانند.

حتی اگرچه این نیروهای اپورتونیست وارتجاعی، منجمله رهبران عرب وفلسطین ورویزیونیستهای دست نشانده شوروی، موجودیت ((اسرائیل رابه زیرسئوال نمی برند، صهیونیستها و امپریالیستهاآمریکایی کماکان طرحهای تسلیم طلبانه آنهارا رد کرده اند: چرا؟

این یك واقعیت است که تنهامارکسیست ـ لنینیستهای مسلح به مارکسیسم‌ـلنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون میتوانند پاسخ تئوریکی وعملی درخورمساله ارائه بدهند. پاسخ آنهااز تحلیل علمی ازصهیونیسم وازمبارزه تاریخی توده های عرب درجهت وحدت وغرور ملی، بدست میآید.

صهیونیسم، بربرمنشانه ترین جلوه امپریالیسم وشکل ستم واستثمار امپریالیستی اعمال شده برخلق فلسطین وعرب میباشد. پیش ازعصرامپریالیسم، چیزی بنام صهیونیسم وجود نداشت (نخستین کنگره بین المللی صهیونیستی در۱۸۹۷دربال منعقد گردید). واکنون بدون حمایت اقتصادی ونظامی امپریالیسم، چیزی بنام ((اسرائیل)) وجود نخواهد داشت. مارکسیست ـ لنینیستهای راستین معتقدند که اندك تفاوتی میان ((اسرائیل)) وامپریالیسم وجود ندارد، وبنابراین چنین استنتاج میکنند که عباراتی نظیر ((قائل شدن حق موجودیت برای اسرائیل)) بمعنای قائل شدن((حق موجودیت امپریالیسم وحق اعمال ستم توسط امپریالیسم)) است. مرتجعین، رویزیونیستها واپورتونیستها تلاش دارند تااین توهم را درتوده هاایجاد کنند که بین ایندو تفاوت موجود است و توده هارااز راه انقلاب منصرف سازند.

رژیم های عرب ورهبران فلسطینی خوب میدانند که هیچ حد ومرزومحدویتی ((اسرائیل)) راقانع نمیسازد. ((اسرائیل)) به نیمی ازسرزمین فلسطین در ۱۹٤۸ قانع نشد وازآنزمان تاکنون درجهت تحقق رویای صهیونیستی ((اسرائیل برزگتر)) (ازنیل تادجله) گام برداشته است. غزه وکرانه غربی، بلندیهای جولان وصحرای سینا وسپس جنوب لبنان راتصرف کرده،وهدفهایی رادرکشورهای مختلف عربی (تونس، عراق وغیره) بمباران هوایی کرده است.

حکام مرتجع واحزاب رویزیونیست ماهیت امپریالیستی وتوسعه طلبانه ((اسرائیل)) رادقیقا بدین خاطر لاپوشانی میکنند که خود نیزهمچون صهیونیستها، حراست کنندگان حقیر منافع امپریالیستهایند. آنهادرجلوگیری ازجنك انقلابی علیه صهیونیسم وامپریالیسم بدین خاطر پیشگامند که چنین جنگی دولتهاوپادشاهیهای دست نشانده خودشان رانیزبهمراه ((اسرائیل)) نابود میسازد، بدین خاطراست که حکام سرسپرده عربی برای سرکوب خیزش های توده ای مسلح شده اند تاآنراخاموش ساخته ویابااانداختن آن به کانالهای مذاکره باصهیونیستهاوامپریالیستها آنرادرکنترل نگاه دارند. بجای حمایت مادی وسیاسی ازتوده هادرانقلاب ـ کمك نظامی بجای خود بماند ـ وبجای اجازه دادن به توده های داوطلب به شرکت درنبرد، حکام عرب کنفرانس منعقد ساخته، اطلاعیه صادرکرده وسخترانی نموده اند. ودرعین حال تظاهراتهای توده ای درحمایت ازخیزش رادرکشورهای مختلف عربی بطرزوحشیانه ای سرکوب کرده وکسانی راکه تمایل خودرابعنوان داوطلب پیوستن به جنبش اعلام داشته اند تحت پیگیردقرارداده اند.

توده های عرب همواره مبارزه درفلسطین رااز آن خود دانسته اند واین موضع رادرمناسبتهای مختلف بیان داشته‌ـ اند. برخی رهبران میهن پرست خیزشهای ضدامپریالیستی درفلسطین ازسایر کشورهای عربی بوده اند. (عزالدین قاسم، رهبرسوری، انقلاب کبیر ۳۹ ـ ۱۹۳٦ رارهبری نمود،وبسیاری مبارزین ازبخشهای گوناگون ملت عرب عناصرفعال گروه های چریکی فلسطینی ومقاومت لبنان بوده اند.) حمایت گسترده توده ای درکشورهای عرب، علیرغم اعمال سرکوب توسط دیکتاتوریهای حاکم، رابطه نزدیك میان آنچه که درفلسطین میگذرد وجنبش رهاییبخش عرب رانشان میدهد.

توده های مردم دربسیاری کشورهای عربی درتائید هدف مشترك رهایی ملی ـ دمکراتیك وضرورت بسیج کلیه طبقات خلقی ملت برای نابودی موانع ومرزهای مصنوعی که امپریالیسم سعی درابقا وتحکیم آنهادارد، دست به تظاهرات زدند. دست نشاندگان ارتجاعی لحظه ای درسرکوب وحشیانه تبارزات این حمایت درنك نورزیدند. درکازابلانکا (مراکش) بطورمثال، هلیکوپترهای ارتشی بر روی توده های وسیع شرکت کننده درتظاهرات آتش گشودند. بسیاری ازاین تظاهرکنندگان خواهان حق داوطلب شدن بودند. چهارجوان تظاهرکننده کشته ودهها نفردیگرمجروح شدند.تظاهراتهایی درسراسرتونس بویژه درپایتخت ودرجنوب کشور برگزار گردید. بیش ازشش هزارنفر دریکی ازاین تظاهراتهادرتونس شرکت داشت. تظاهرکنندگان علیه صهیونیسم وامپریالیسم ونیزعلیه خائنین عرب وحکومت محلی که بویژه پس ازترور ابوجهاد، رهبرساف، درتونس آنرا ((نوکر موساد))میخوانند شعاردادند.

تظاهراتهای توده ای درمصر بااشکال گوناگون سرکوب سخت، منجمله ازسلاح گرم، روبروشدند. رژیم دست نشانده مبارك توده هارادر رافح (بخشی ازصحرای سینا که تحت کنترل مصراست) جهت جلوگیری ازکمك به خیزش توده هادربخش تحت اشغال صهیونیستها، تحت کنترل مسلحانه قرارداد.

دولت کویت رسماتظاهرات راممنوع اعلام کرد. درااردن، عربستان وسایر

کشورهای حوزه خلیج، باتوجه به حضورمستقیم امپریالیسم درآنجاواعمال کنترلش برارتش وپلیس، بهمراه استبداد فئودالی، توده های این کشورهابهمان میزان سایرتوده های عرب درمناطق اشغالی موردتهدید تروریسم وستمگری قراردارند ۰

توده های مردم که نبرد علیه صهیونیسم رانبردخود دانسته وآماده حمایت بیدریغ ازخلق انقلابی فلسطین هستند دراین چنین اوضاعی با حکام ارتجاعی کشورهای خویش روبرویند ۰ درواقع نبرد بااین حکام بخشی ازمبارزه توده ها علیه امپریالیسم وصیهونیسم است۰

چشم انداز : وظایف انقلابیون

واضح است که حکام ارتجاعی عرب بعنوان نمایندگان طبقه فئودال وبورژوازی کمپرادور، بشدت علیه توده هاونیروهای انقلابی متحدند۰ این حکام دوش بدوش اپورتونیستهاورویزیونیستهایك واحد ارتجاعی راتشکیل میدهند که مورد حمایت امپریالیسم وسوسیال امپریالیسم در سراسرجهان قرار دارد۰ توده هابه نیرویی محتاجند که بتواند طبقات خلقی جامعه را دریك جبهه انقلابی، ضد امپریالیستی وضدصهیونیستی متحد نماید، کلیه گروه های جنگنده را دریك ارتش خلق مجتمع سازد،وکلیه این مبارزات رادرجنك انقلابی خلق گردآورد۰ این نیروی متحد کننده ورهبر یك حزب مارکسیست ـ لنینیست ـ برپایه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون است۰ درفقدان این چنین حزبی، مبارزات بخشهای مختلف ملت بناگریزخود جوش، پراکنده ومنفرد خواهند ماند۰ فی الواقع، این وظیفه حزب مارکسیست ـ لنینیست است که توده های انقلابی رامتحد ساخته ودرجنك خلق که تنها باشکست صهیونیسم وامپریالیسم وسرسپردگانشان پایان میپزیرد، رهبری نماید۰ باید خاطر نشان ساخت که این خیزش نخستین خیزش درفلسطین وسایر کشورهای عربی نبوده است: انقلاب کبیر ۱۹۳۶ بمدت سه سال ادامه داشته وبه مبارزه مسلحانه علیه اشغالگری انگلیسیها ومهاجرت صیهونیستها تکامل یافت، امابالاخره شکست خوردچراکه تحت رهبری حزب طبقه کارگر، تنهاطبقه پیگیر انقلابی که هیچ چیز بجز زنجیرهایش رابرای ازدست دادن ندارد، قرارنداشت۰

مابا شرایطی روبروئیم که طی آن یك ملت ستمدیده علیه سلطه صهیونیستی ـ امپریالیستی وفئودالی مبارزه میکند، یك جامعه مستعمره ـ نیمه مستعمره ـ نیمه فئودال که جنك دراز مدت انقلابی خلق تحت رهبری طبقه کارگر وباشرکت کلیه طبقات خلقی جامعه (یعنی کل جامعه منهای طبقات فئودال وبورژواکمپرادور ونیروهای اپورتونیست وورویزیونیست که به منافع ارتجاعی امپریالیستها خدمت میکنند۰) تنهاراه رهایی آنست ۰ این راه انقلاب برای کشورهای مستعمره ونیمه مستعمره، راه انقلاب ملی ودمکراتیك منتهی به دمکراسی نوین بمثابه بخشی از انقلاب جهانی پرولتری، میباشد که توسط رفیق مائو تسه دون («درباره دمکراسی نوین») ترسیم شده است۰ درحقیقت، رفیق مائو نه تنهاراه رهایی خلق چین وخلقهای تحت ستم جهان بطورعموم رانشان داد، بلکه توصیه نمود که خلق عرب همان راه خلق چین رابرود۰گفتگویی که رفیق مائو بااحمد شوکری (رهبرساف درآنزمان) انجام داده ومیگوید: «جنبش صهیونیستی باتمام قواعلیه ملت عرب بسیج شده است ۰ شما باید تمام بخشهای ملت خودرا بسیج کنید تابتوانید درتمام جبهه ها عمل نمایید ۰ این خط مشی استراتژیك است که باید دنبال شود، وگرنه اسرائیل کشوربه کشورباشما خواهد جنگید۰ « رفیق مائو سپس چنین اضافه نمود: » امپریالیسم فورمز را برای مابوجود آورد، وبهمین شکل اسرائیل رابرای شما ایجاد کرد۰ اما ما به شکرانه مبارزه خلق چین وراهپیمایی طولانیش موفق به نابود ساختن آن شدیم ۰ چه میشود اگر دومیلیون جنگنده از یك ملت صدمیلیونی از رودخانه گذشته وبه سرزمین اشغالی وارد شوند؟ میگویید که دشمن همه آنهاآنها قتل عام خواهد کرد۰۰۰این برای امر مبارزه شمابهتر خواهد بود که اسرائیل چنین جنایت تاریخی رامرتکب شود۰» (به نقل از المستقبل،شماره ۵۶۰، ۱۹ دسامبر ۱۹۸۷)

برپایه آموزشهای مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون و با توجه به تحلیل فوق الذکر چه درسهای بنیادی از خیزش و اوضاع کنونی در فلسطین، میتوان بیرون کشید؟

خیزش قهرمانانه توده های عرب در سرزمین اشغالی پاسخ درخور به طرحهای ارائه شده از سوی امپریالیسم و سرسپردگان تسلیم طلبش، میباشد۰ این خیزش ثابت می کند که خلق عرب هیچ راهی بجز مبارزه مسلحانه بعنوان تنها راه سرنگونی صهیونیسم و امپریالیسم بعلاوه نوکران بومیشان، ندارد۰

ـ «انتفاضه» علیرغم خصلت خودجوشی و تسلیحات محدود، صهیونیستها و امپریالیستها را بهراس انداخته، چرا که آنها از امری ناعادلانه دفاع می کنند در حالیکه خلق بیباك که از امری عادلانه دفاع می کند هیچ تردیدی در جانفشانی بخود راه نمیدهد۰ نتیجه مبارزه توسط نوع تسلیحاتی که بکار برده میشود، تعیین نمیگردد۰

وقتیکه ما از شجاعت و قهرمانی جوانان در نبرد علیه دشمن صهیونیستی سخن میگوییم، بدین معنا نیست که خلق باید به کمك همین سلاحهای ساده ادامه دهد، بویژه با توجه به اینکه با یك دشمن قوی، تابن دندان مسلح و تحت الحمایه امپریالیسم روبروست۰ ابزار و شیوه های مبارزه باید به جنك دراز مدت خلق بمثابه تنها راه رهایی، دمکراسی نوین و سوسیالیسم، تکامل یابند۰

این وظیفه تنها توسط یك رهبری رادیکال که نماینده منافع طبقه کارگر و کل خلق باشد، انجام پذیر است۰ نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی علیرغم تضادهایشان، علیه نیروهای انقلابی ملت عرب متحدند۰ بدین جهت، متحد ساختن خلق ستمدیده عرب در یك جبهه متحد ملی و دمکراتیك و یك ارتش انقلابی خلق تحت رهبری یك حزب مارکسیست ـ لنینیست متحد عربی، تعیین کننده میشود۰ ایجاد این چنین حزبی، وظیفه مرکزی مارکسیست ـ لنینیستهای انقلابی در کلیه کشورهای عربی است۰

ـ در این مدت، مارکسیست ـ لنینیستها (افراد، گروهها و سازمانها) باید توده ها را به حمایت از خیزش ترغیب نموده و به شعله های انقلاب دامن بزنند۰ آنها باید علیه موضع بی تفاوتی و عدم مداخله که توسط امپریالیسم ترغیب شده و بوسیله رژیمهای عربی و اپورتونیستها، رویزیونیستها و احزاب متحجر اجرا میگردد، مبارزه نمایند۰ وظیفه کمونیستهای انقلابی این است که خلق را حول شعارهای صحیحی همچون حق جنك علیه دشمن صهیونیستی ـ امپریالیستی، حق داوطلب شدن و حق آموزش (نظامی)، برداشتن مرزها و غیره، بسیج نمایند۰ این شعارها تنها از طریق مبارزه ایکه به مبارزه مسلحانه بمثابه بخشی از جنك انقلابی خلق تکامل خواهد یافت، می تواند بر رژیمهای عربی دست نشانده تحمیل گردند۰ ❁



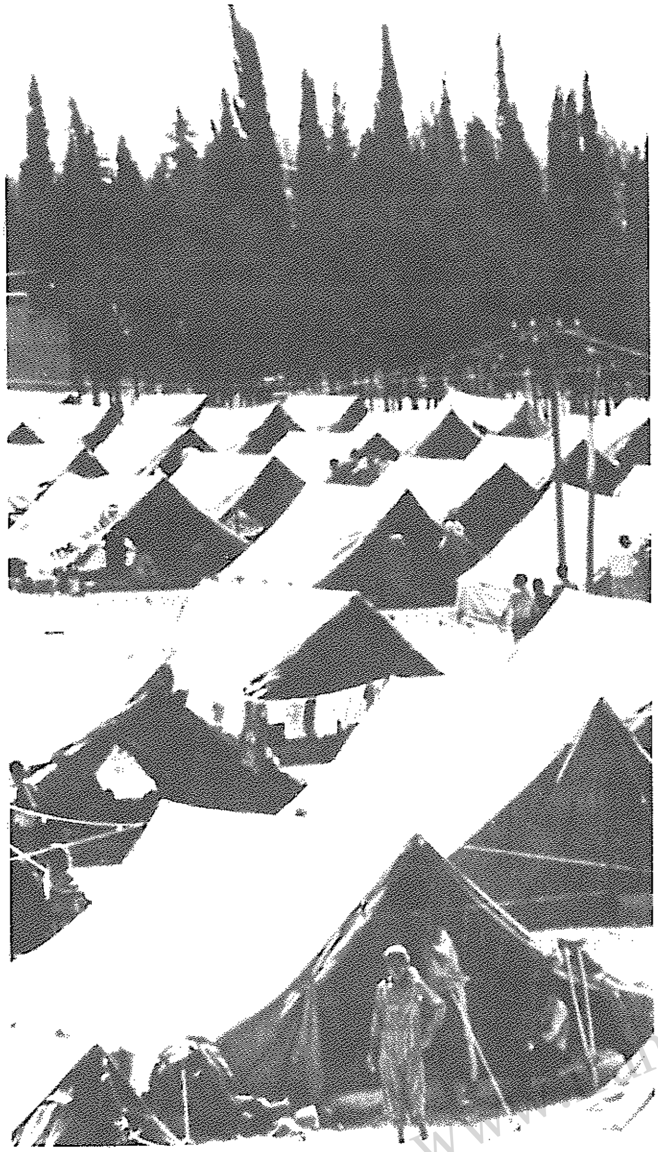
عکس: ۱۹۳۸ برخی از نخستین جنگجویان علیه اشغالگران صهیونیست



در آوریل ۱۹٤۸ چندین حمله سخت بر جافا انجام شد. در نخستین حمله، صهیونیستها یك بشکه پر از تی ان تی را در مرکز شهر بر زمین غلتاندند که با اصابت به سینمایی مملو از جمعیت بنام الحمرا منفجر شد. و حتی کسانیکه توانسته بودند از مهلکه بگریزند از سینما به بیرون هجوم بردند، توسط چند صهیونیست مسلح به «تفنگهای برن» که در دو اتومبیل به انتظار نشسته بودند، به زمین انداخته شدند... یادم می آید که بمب گذاری در ساختمان مجمع قومی مستمندان نزدیك برج ساعت کار گذاشته شد. ما حتی الامکان با این حملات مقابله نمودیم. در یك مورد، سه صهیونیست که می خواستند به حمله ای مبادرت ورزند، کشته شدند. ما یك کارخانه کوچك فلزسازی داشتیم که در آنجا سعی می کردیم اسلحه بسازیم. اما آنها از تسلیحات بسیار بهتری برخوردار بودند که از خارج و انگلیسی ها دریافت کرده بودند.

در ۲۵ آوریل، همه چیز به پایان رسید. آنها با توپخانه سنگین و مسلسل از شمال و شرق حمله ور شدند. همه خانه های خود را ترك گفته و به قسمت قدیمی شهر در ساحل دریا پناه بردند. برخی از روی ناچاری تلاش داشتند تا افراد خانواده و وسایل زندگی خود را در قایقهای کوچك ماهیگیری بگذارند، اما دریا توفانی بود و آنها را دوباره به ساحل می راند... آخر کار، ما یك کامیون پیدا کردیم و افراد خانواده مان بهمراه سه نفر دیگر سوار آن شدیم. فقط یك چمدان همراه داشتیم، مابقی اسباب و وسایل در خانه برجای ماندند... هنگامیکه به «سبیل ابونابوت» رسیدیم مورد حمله یك گروه صهیونیست قرار گرفتیم. دختر بچه ای که روی زانوی من نشسته بود از ناحیه پا مورد اصابت گلوله قرار گرفت. من نیز از ناحیه دست مورد اصابت قرار گرفتم، اما گلوله به دکمه آستینم اصابت کرده و من مجروح نشدم. هفت ساعت طول کشید تا به مجدال رسیدیم. شب را در آنجا بسر بردیم. فردا صبح به غزه رفتیم. در آنجا ما بودیم و یك چمدان.

ـ به نقل از: بدون هویت در غزه



«نمی توانم جلوی احساس متفاوت خود نسبت به شهرها را بگیرم. بیشك ما همه فرزندان فلسطینیم، اما ما که در اردوگاهها بسر می بریم، افراد پراکنده و رانده شده ای هستیم. با این احساس رشد می کنیم که به جای دیگری تعلق داریم ـ این جای دیگر برای من جایی است که پدر بزرگ و پدرم، در میان درختان زیتون و زمین سیمسیم، بزرگ شدند. اما واقعیت زندگی من اردوگاه ساحلی بوده است. من در میان فقر و مسکنت اردوگاه زندگی می کنم، همواره تحت سایه اشغالگران با یك زندگی بخور و نمیر. زندگی در چنین محیط رو به زوالی دردآور است. بهمین دلیل من شهری ها را افرادی مجزا از خود بحساب می آورم. آنها در محیط ایمن و نسبتا صلح آمیزی زندگی می کنند، در حالیکه ما از ممنوعیت عبور و مرور، بازداشت، توهین به زن و فرزندانمان زجر برده ایم. به آنها تحت حاکمیت اشغالگران بدنمی گذرد. آنها کسانی اند که زمین دارند، چیزی برای حفظ کردن دارند، بورژوازی بزرگند. آنها بریز و بپاش می کنند، برای خرید به اسرائیل می روند، وشبها در آشکلون به عیاشی میپردازند. آنها حتی به افتخار حکام نظامی مهمانی برگزار میکنند! ما شبهایمان را در کارخانه های اسرائیل بسر می بریم(فلسطینی های غزه که برای کار به کارخانه های اسرائیل می روند، خیلی اوقات برای اینکه ساعت منع عبور و مرورنزدیك است همانجا می خوابند و در کارخانه ها را برویشان قفل می کنند ـ مترجم) و در تلاش معاشیم. در حالیکه فرزندان ثروتمندان با لباسهای تازه خود در دانشگاههای اروپا فخر میفروشند.

منظور من این نیست که ثروتمندان بهیچوجه تحت سلطه اشغالگران مورد ایذاء واقع نمیشوند. اسرائیلی ها هیچ تفاوتی میان فلسطینی ها قائل نیستند. اما پولدار بودن قدرت مانور بیشتری بوجود میاورد، امکان رشوه دادن به ارتش را فراهم میاورد. مثلا اگر کسی بخواهد پسرش را برای ادامه تحصیل به اروپا بفرستد، یك مجلس شام مفصل ترتیب میدهد و سازش می کند. این افراد عرق ملی ندارند، آنها در فکر خودشان هستند. اگر مسئله اشغال نبود ـ یعنی اگر دولت خود را داشتیم ـ یك انقلاب اجتماعی علیه این بیعدالتی و استثمار براه می افتاد. این افراد ثروت ما، ثروت ملی ما را میبدزدند. اما جنگیدن با آنها در اینزمان مشکل است. آنها باصطلاح رهبری سنتی هستند چگونه من می توانم اعتقاد داشته باشم که آنها نماینده من هستند؟ اکثر آنها احتمالا تا بحال قدم به یك اردوگاه هم نگذاشته اند»

ـ بنقل از: بدون هویت در غزه

«وقتی که در سال ۱۹۴۸ بعنوان یك پناهنده به اینجا آمدم، خانواده ای که قبلا با آنها آشنا نبودم به خانواده ام جا داد و تا زمانیکه UNRWA (سازمان آوارگان جنگی وابسته به سازمان ملل) بوجود آمد، از ما پذیرایی کرد ـ سپس به اردوگاه نقل مکان کردی. در ابتدا میان پناهندگان و سکنه «دیرالبلال» اختلاف وجود داشت. ما فکر می کردیم که آنها بویژه در طرز لباس پوشیدن و آداب اجتماعی امل هستند. و آنها فکر می کردند که ما زمینهای آنها راگرفته ایم و و از خدمات اجتماعی بسیار اندکشان کاسته ایم. من فکر می کنم که این اختلاف اکنون از بین رفته است. اسرائیلی ها پیش از اینکه دستگیرت کنند از تو نمی پرسند که پناهنده ای یا نه. افراد بسیاردیگری در غزه یافت می شوند که بیش از من از اشغالگران ضرب و شتم دیده اند. بطور مثال خیلی ها در «شجاعیه» هستند که مثل ما زمینهایشان را در ۱۹۴۸ ازدست دادند. ولی مثل ما خانه هایشان را از دست نداده اند. ماهمه دارای یك رهبری و یك عرق ملی هستیم. ما همه یك ملت هستیم، خواه در لبنان باشیم، و خواه در جلیله یا رافح».

ـ بنقل از بدون هویت در غزه









ﻫ متعاقب واقعه سپتامبر گذشته، امپریالیسم آمریکا و همکارانش بر تلاشهای خود جهت ایجاد به اصطلاح «دولت فلسطین» در یك ناحیه کوچك در طول رودخانه اردن، افزوده اند. قصد توطئه گرانه آنها عبارتست از استفاده از فریبکاریهای سیاسی جهت اغوا کردن چریکها به فرو نهادن سلاحهایشان و خاموش ساختن شعله های مبارزه مسلحانه انقلابی خلق فلسطین، و بدین ترتیب به نابودی کشیدن انقلاب فلسطین، اما خلق فلسطین، مبارزه ای تلافی جویانه علیه فریبکاریهای سیاسی امپریالیسم آمریکا و همکارانش برپا داشته است. سازمانهای چریکی فلسطینی بیانیه های متعددی در تصریح این نکته منتشر ساخته اند که مبارزه مسلحانه تنها راه حل مسئله فلسطین می باشد...

اگرچه طرح جنایتکارانه «دولت فلسطینی» بعلت مخالفت شدید خلق فلسطین با شکست روبرو گشته، اما امپریالیسم آمریکا و همکارانش به شکست تن در نمیدهند. آنها هنوز بطور آشکار نیرنك «راه حل سیاسی» خود را ترغیب کرده و پشت صحنه در میان کشورهای عربی و میان نیروهای فلسطینی برای یافتن پشتیبان کار می کنند. اما بهرحال بخاطر تصمیم راسخ خلق فلسطین دال بر ادامه مبارزه مسلحانه، طرحهای امپریالیسم آمریکا بناگریز با شکست روبرو میشوند. هرچقدر هم که ترفندهای مختلف بکار گرفته شوند...

صدر مائو، رهبر کبیر خلق چین، در بیانیه موکد خود در تاریخ بیستم ماه مه ۱۹۷۰، چنین تصریح داشت: «خلق یك کشور کوچك بیشك می تواند تجاوز یك کشور بزرگ را شکست دهد، فقط باید جرات مبارزه کردن، جرات سلاح برگرفتن و در دست گرفتن سرنوشت کشور را داشته باشد». روند مبارزه مسلحانه خلق فلسطین علیه تجاوزگری و سرکوب و علیه «راه حل سیاسی» نشان می دهد که این خلق شکست ناپذیر است و مبارزه حق طلبانه اش برای نیل به حقوق ملی بیشك به پیروزی خواهد رسید.

سوسیال امپریالیسم اخیرا تاکتیکهای خود را تغییر داده و با دورویی تظاهر کرده که از مبارزه مسلحانه خلق فلسطین «حمایت» میکند. برهمه مبرهن است که قصد این نیرنك عبارتست از تحت کنترل درآوردن نیروهای مسلح فلسطینی و سوء استفاده از آنها در زدو بندهای کثیف خود با امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه جهت تحقق بخشیدن به طرح جنایتکارانه خفه کردن مبارزه مسلحانه فلسطین و تقسیم خاورمیانه با امپریالیسم آمریکا.

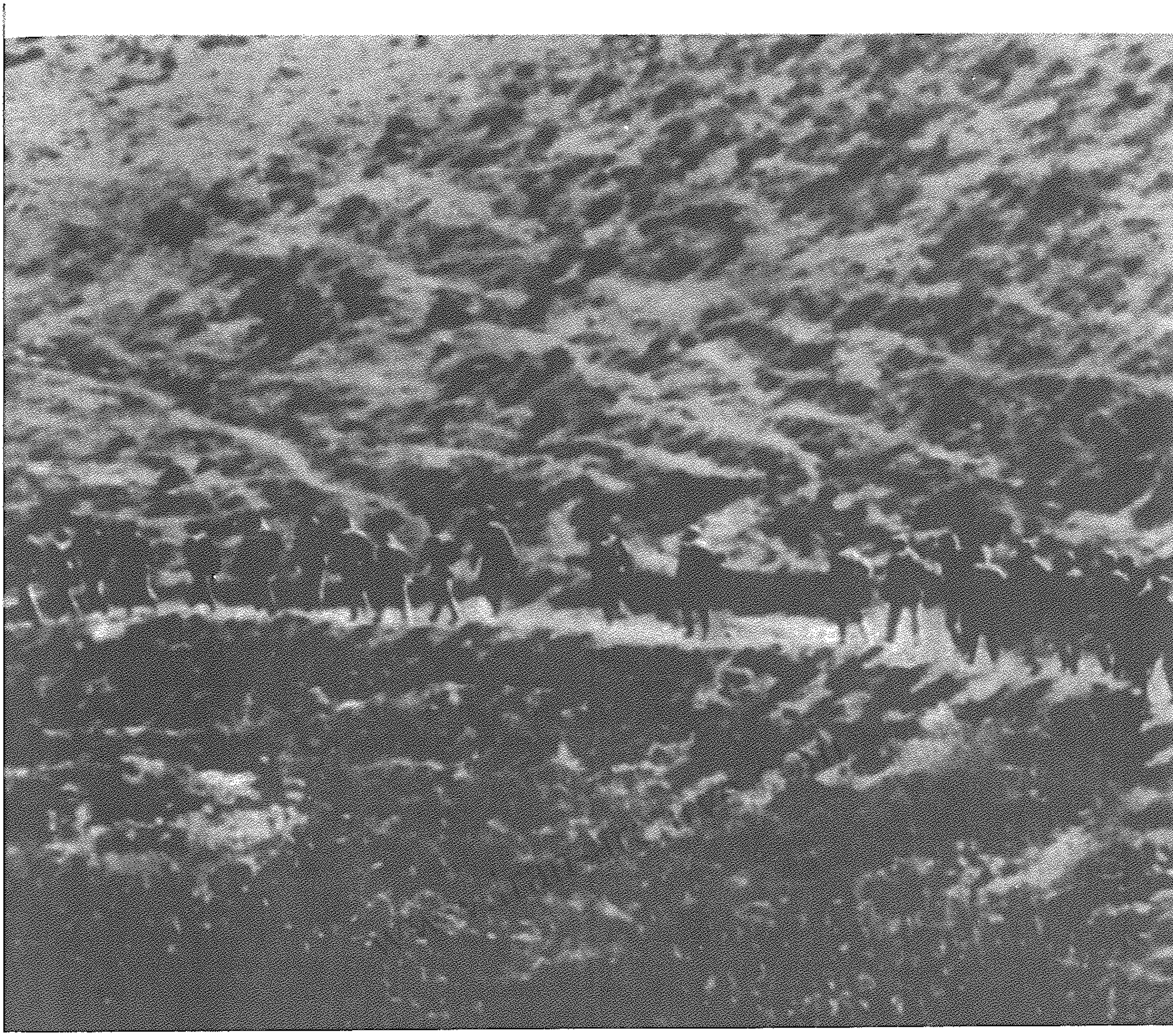
ـ به نقل از پکن ریویو، ۱٤ماه مه ۱۹۷۱

نقل قولها از کتب زیراخذ شده اند:

• سیاست خارجی چین در جهان عرب، ۷۵ ـ ۱۹۵۵
هاشم بهبهانی، KPI، لندن، بوستون، ملبودن و هفلی.

• بدون هویت در غزه، پل کوسالی و کلیورابسون
انتشارت زد، لندن و نیوجرسی.

• فاجعه فلسطین، میکائیل پالمبر، فابر و فابر، لندن و بوستون.



یك واحد چریکی فلسطینی در عرصه نبرد در یك منطقه کوهستانی در شمال فلسطین. عکس از مجله ((جیش مصور)) شماره ۱، ۱۹۷۰.

مائو سرانجام افشا کرد که پس از پیروزی حزب کمونیست چین در ۱۹۴۹، اسرائیل پیشنهاد برسمیت شناختن چین نوین را داده بود. اما چین این پیشنهاد را ردکرد زیرا((ما میدانیم که کل جهان عرب علیه اسرائیل بوده .... و ما بنوبه خود، نمی توانیم اسرائیل را برسمیت بشناسیم، زیرا پایگاه امپریالیستهای آمریکایی، انگلیسی، فرانسوی و آلمانغربی است)).

- بنقل از ((سیاست خارجی چین در جهان عرب))، هاشم بهبهانی

صدر مائوتسه دون گفته است: ((اگر دشمن به جنگ مبادرت ورزد ما او را کاملا نابود می کنیم. پروسه کار بدین شکل است: اگر آنها حمله کنند، ما نابودشان می کنیم. آنها با این مقابله روبرو میشوند، تعدادی از آنها را نابود کنیم، قدری مقابله کرده ایم. تعداد بیشتری نابود کنیم، قدر بیشتری مقابله کرده ایم. همه شان را نابود کنیم، مقابله کامل کرده ایم.)) خلق عرب باید به این شکل به امپریالیسم و نوکرانش برخورد کند.

- پکن ریویو، به نقل از ((سیاست خارجی چین در جهان عرب))

چریکهای فلسطینی که امپریالیسم آمریکا آنها را دست کم گرفته نه هواپیما دارند و نه تانك، سلاح آنها قدرت بسیج توده ها، اتکا به توده ها. شجاعت در سلاح برگرفتن و جنگیدن علیه تجاوزگران تا بدندان مسلح اسرائیلی است. آنها پیروزیهای درخشان و عالی نظامی بدست آورده و باین ترتیب تبدیل به ((جنگجویان مهاجم دلاوری شده اند)) که اکنون در خاورمیانه امپریالیسم آمریکا را مورد تهاجم قرار داده اند... آنچه که برای امپریالیسم آمریکا و دنباله روانش تراژیك است این است که آنها فقط نقش هواپیماهای فانتوم و ((قدرت)) باصطلاح سلاحهای مدرن را می بینند، اما هرگز نمی توانند قدرت عظیم مردم را ببینند. این دقیقا قدرت عظیم مردم عرب است که ((سرنوشت خاورمیانه را تعیین می کند و دیریازود تجاوزگران آمریکایی - اسرائیلی را به گورستان روانه خواهد ساخت.

- بنقل از ((سیاست خارجی چین در جهان عرب))

چین تحت رهبری مائو تسه دون قاطعانه از جنبش رهائیبخش فلسطین حمایت نمود. گزیده های فوق از رهبری چین در زمانیکه انقلابی بود نقل شده اند.

- جهانی برای فتح

((برای نخستین بار در زندگیم حس کردم که یك انسان واقعیم، تفنك در دست داشتم...))
((این ما بودیم که تصمیم گرفتیم تا مسئولیت مقابله با اسرائیلی ها را در الکرامه بر دوش بگیریم))
ـ بنقل از ((مارش سبز، سپتامبر سیاه))، جان کولی



((مابسیار متحد بودیم. ما به غیرممکن دست زدیم. ما در انتظار نبرد با اسرائیل در جنگی ملی بودیم. حتی اگر در زیر چرخ تانکهای اسرائیلی له میشدیم، با این اعتقاد می مردیم که نبرد ما برای ملتمان عین دفاع از عدالت است. ما احساس میکردیم که انتقام سالها ستم را می گیریم ما هرگز به فکر زنده ماندن نبودیم)).
ـ به نقل از فلسطینی ها، جوناتان دیمبله بی

((اسرائیلی ها با استفاده از تانك و هواپیما در نبرد الکرامه سعی داشتند فدائیان را در هم خرد کنند. اما نیروهای خود را به بهترین وجه ممکن مستقر ساخته و بردشمن آتش گشودیم. ما از ساعت ۵ صبح تا ۱۰ شب در این درگیری شرکت داشتیم. تاقبل از ساعت ۱۰ شب از ارتش اردن خبری نشد... بسیاری از افرادمان که مهماتشان تمام شده بود با مواد منفجره خود را به زیر چرخ تانکهای اسرائیلی می افکندند. رادبی نخستین شهیدی بود که چنین کرد، اوخود را بزیر تانك افکند. من اورا خوب میشناختم. برای پاك کردن خاطره ژوئن ۱۹۶۷ بود که آنها را در آنروز متوقف ساختیم)).
ـ بنقل از مقاومت فلسطین، ژرارد شالیلند

... درماه مارس ۱۹۶۸، چریکهای فلسطینی عملیات «پاکسازی» توسط نیروهای ۱۵هزار نفره تجاوزگران اسرائیلی در منطقه الکرامه در شرق رود اردن را در هم کوبیدند. چریکها از آن به بعد معروفیت یافته و مرتب برقدرتشان افزوده شد. از ۱۹۶۹ به بعد، آنها حملات متعددی برمتجاوزان اسرائیلی وارد آورده و یکی پس از دیگری به پیروزی نائل آمده اند...

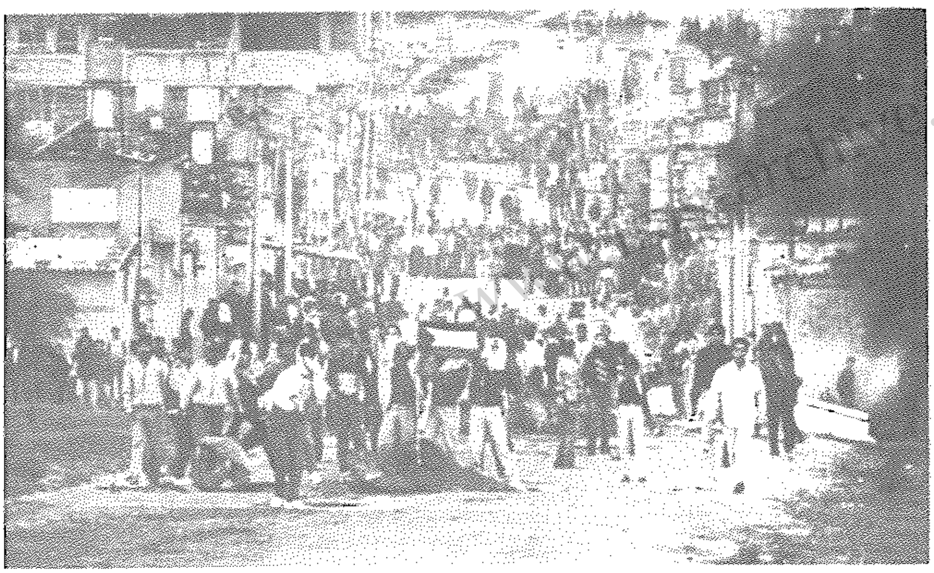
....در سال گذشته حدود چهل هزار جوان عرب در کمتر از یکماه پس از جنك الکرامه خواستار ثبت نام در نیروهای چریکی فلسطینی شده اند...

- به نقل از پکن ریویو، شماره ٤٥، هفتم نوامبر ۱۹۶۹

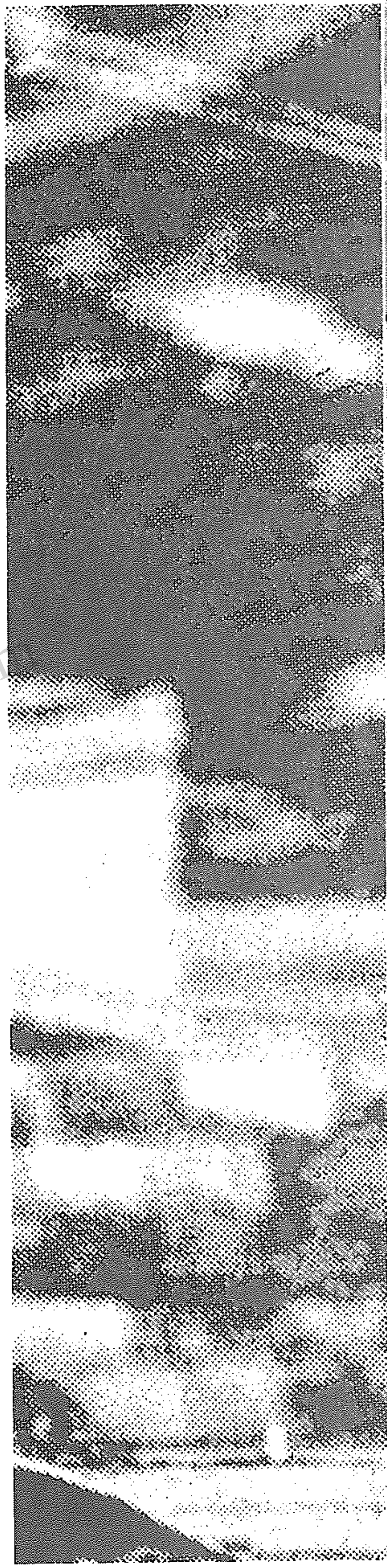



چیزی با ارزش‌تر از
خلق در دنیا نیست.
تا وقتی حزب کمونیست
خلق را تحت رهبری
خود دارد، هر معجزه‌ای
امکان پذیر است.
— مائوتسه دون











گزارش یك شكست

اگر هرفروغی را در چشمانم خاموش کنی،
اگر همه بوسه ها را برلبهایم بخشکانی،
اگرفضای میهنم را با دشنامهای نوك زبانی انباشته کنی،
یا غم مرا در سینه ام خفه کنی،
سکه مرا برسندان بکوبی،
تبسم را ازچهره کودکانم ریشه کن سازی،
اگر هزار دیوار بکشی،
وچشمان مرابه پستی و حقارت میخکوب کنی،
ای دشمن بشر،
من سازش نخواهم کرد
و تا آخرین نفس خواهم جنگید.
ای دشمن بشر
علامتها را بربندرها برافراشته اند،
فضا را نشانه ها انباشته است،
آنها را همه می بینم
بادبانها را در افق می بینم
که در اهتزازند،
که جویای پیکارند،
بادبانهای ((اولیس)) بسوی وطن باز میگردند
از دریاهای گمشده
خورشید طلوع می کند
انسان به پیش می رود،
و بخاطر او،
سوگند می خورم
سازش نخواهم کرد
وتا آخرین نفس
خواهم جنگید
خواهم جنگید

ـ سمیرالقاسم

بازجوئی

بنویس
من یك عربم
شماره ام پنجاه هزار ،
هشت فرزند دارم
و تابستان دیگر نهمین را صاحب خواهم شد
عصبانی هستی؟
بنویس
من یك عربم
من بهمراه رفقای کار گرم سنك ها را می تراشم
صخره ها را جابجا می کنم
تا قرص نانی بکف آورم
و کتابی
برای هشت فرزندم
اما صدقه طلب نمی کنم
و چاپلوس بارگاه تو نمی شوم
عصبانی هستی؟

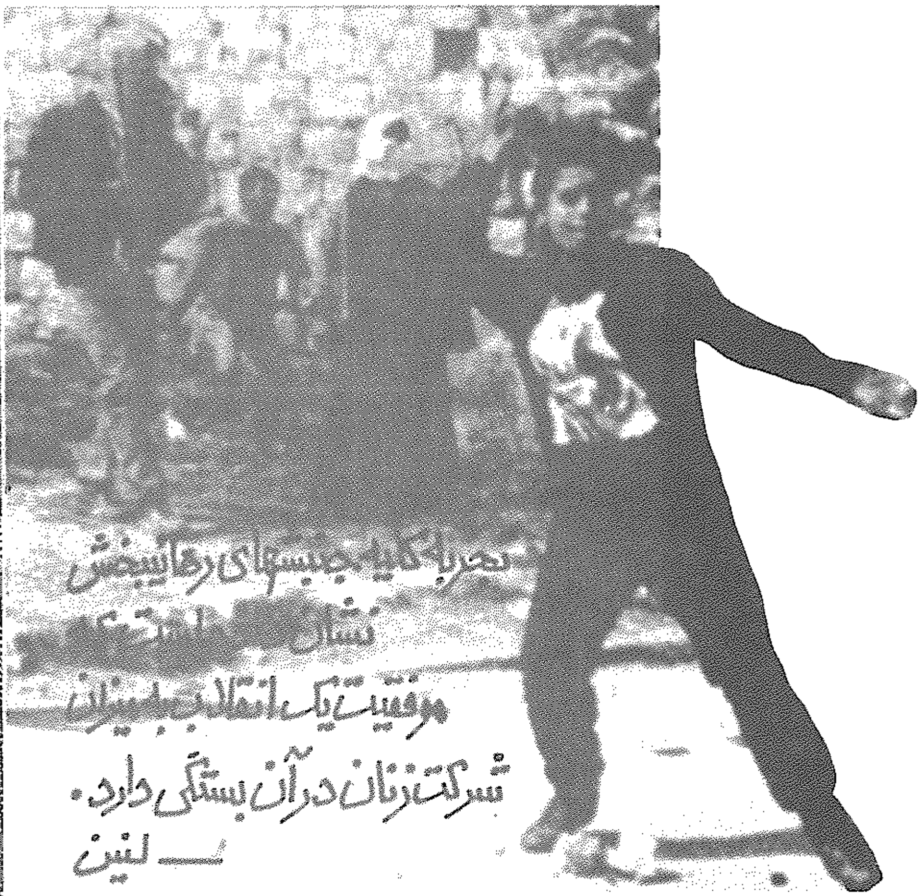
بنویس
من یك عربم
نامی گمنام
استوار در جهانی جنون زده
ریشه هایم عمیقند
تا آنسوی اعصار
تا آنسوی زمان
من فرزند خیشم
از تبار دهقان فروتن
خانه ام آلونکی است از نی و ساقه درخت
رنك موهایم همچون شبق
رنك چشمانم قهوه ای
چفیه عربی من
دست تجاوز گر را نیش می زند
و ذره ای روغن و ریحان مرا خوش می آید
و تقاضا دارم که
قبل از هرچیز بنویسی
که از هیچکس متنفر نیستم،
اما وقتی گرسنه باشم
گوشت راهزنانم را بدندان می کشم
برحذر باش،
برحذر باش از گرسنگی من
برحذر باش از گرسنگی من.

ـ محمود درویش

شعر فلسطین انعکاسی از اراده خشمگین توده ها بوده و سلاحی برا در مبارزه آنها بحساب می آید. اشعار حاضر متعلق به مبارزه جوئیهای خاص دهه ۶۰ می باشد. در دوره بعد آثار برخی شعرا نظیر درویش تحت تاثیر خطوط رویزیونیستی جنبش فلسطین قرار گرفت.

ـــ جهانی برای فتح





بعنوان کسی که در بخش زنان فعالیت سیاسی دارد، نقش خود را در مبارزه برای تحول اجتماعی می بینم، چرا که بدون آن انقلاب فلسطین هرگز به پیروزی نمی رسد. نقش زنان در انقلاب از همان اهمیت نقش مردان بر خوردار میباشد. ما باید از آزادی حرکت و تبارز خود برمبنایی برابر با مردان برخوردار باشیم. این مبارزه به حمایت، همکاری و تفاهم مردان نیاز دارد. این مسئله در غزه مشکل است چرا که جامعه مان مذهبی ر محافظه تراست، و در نتیجه ما شدیدا به رهنمود و راهنمایی های خارج متکی هستیم. ما از موقعیت زنان در لبنان، که درآنجا انقلاب تحولات شدید باخود بهمراه آورد، الهام میگیریم. هدف من عبارتست از اعتماد بنفس بخشیدن به زنان در توانائیشان جهت تغییر زندگی و آینده شان... این مردان ماهستند که محدودیت برما قائل شده و بما اجازه از خانه خارج شدن نمیدهند. بسیار خانواده ها به دخترهایشان، مگر در معیت مادر یا برادرشان، اجازه خروج از خانه را نمیدهند. مردم باید به زنان اعتماد کنند.

اما مقابله با جامعه خود کار بسیار مشکلی است. من میتوانم محدودیتهای اعمال شده توسط اشغالگران و مقامات ـ یعنی دشمنی که سرزمین مرا غصب کرده ـ را طرد کنم و به مقابله با آن بپردازم. از اینکه خشمناك شده و مرا تنبیه کنند، باکی ندارم. اما طرد افراد جامعه خود که همان هدف آزادسازی سرزمینمان را دارند، سختر است. اگر برخودم محدودیت اعمال داشته و در خانه بمانم، قادر نخواهم بود که در مبارزه شرکت جویم.

ـ بنقل از ((بدون هویت در غزه))



بدترین ها بر زنانمان رواشده: تاثیرات اشغال سرزمین برکلیه عوامل اجتماعی اضافه شده است... من صادقانه فکر می کنم، و اعتقاد شدید دارم که اگر زنانمان آزادتر می بودند، آنها می توانستند نقش مهمتری در مقاومت در برابر اشغالگران ایفا کنند. آنها می توانستند نیروی بسیار قدرتمند باشند. نیمی از اهالی از مبارزه کنار نهاده شده اند. برخی زنان بسیار فعالند و در موردشان می شنوی. اما اکثر آنها در خانه هایشان نشسته و پیشانی مردانشان را میمالند. اما با این وجود، اکثر مردم نمیتوانند قبول کنند که محدودیتهای اجتماعی بر زنان باید برداشته شوند. حتی کسانیکه اینرا قبول دارند هم عملا کاری در جهت اضمحلال آن انجام نمیدهند...

ـ بنقل از ((بدون هویت در غزه))



خشم زنان را بمثابه نیروی لایزال انقلاب رها سازید!





کودك هفت ساله ای را با گارد مسلح از سوی قضات اسرائیلی به منزل می فرستند تا برادرش نافذ که او نیز متهم به پرتاب سنك به سربازان اسرائیلی است را با خود بیاورد. یکساعت بعد او با نافذ برمیگردد ـ با نافذ ٤ ساله! قاضی صهیونیست قادر به پنهان ساختن تعجب خود نیست، باورش نمیشود که حتی این ((نیم وجبی)) هم از مجرمین باشد. سایر مقامات دادگاه نیز خنده شان گرفته است. صدای نافذ خنده را بر لبانشان خشکاند: ((بله، من اینکار را کردم، حرامزاده ها. و حساب همگی شما را میرسم)).

ـ بنقل از ، ((کارگر انقلابی))





❞ زندان دانشگاه ماست. اگر کسی کور وارد زندان شود، با یکصد چشم خارج میشود)).

((با چشم خود میتوانید ببینید که ما چرا چنین میکنیم. خانه هایمان و شیوه زندگیمان را ببین. نمیتوانی مثل انسان در اینجا زندگی کنی. ما نمیتوانیم احساسی را بیان کنیم. کسی بما گوش نمیدهد. این گفته ماست)).

((هرروز قدرتمندتر میشویم. شلاق دیگر زجرم نمیدهد. نمیتوانی همه را به شلاق بکشی، چرا که فردا آنها را ترا به شلاق میکشند)).

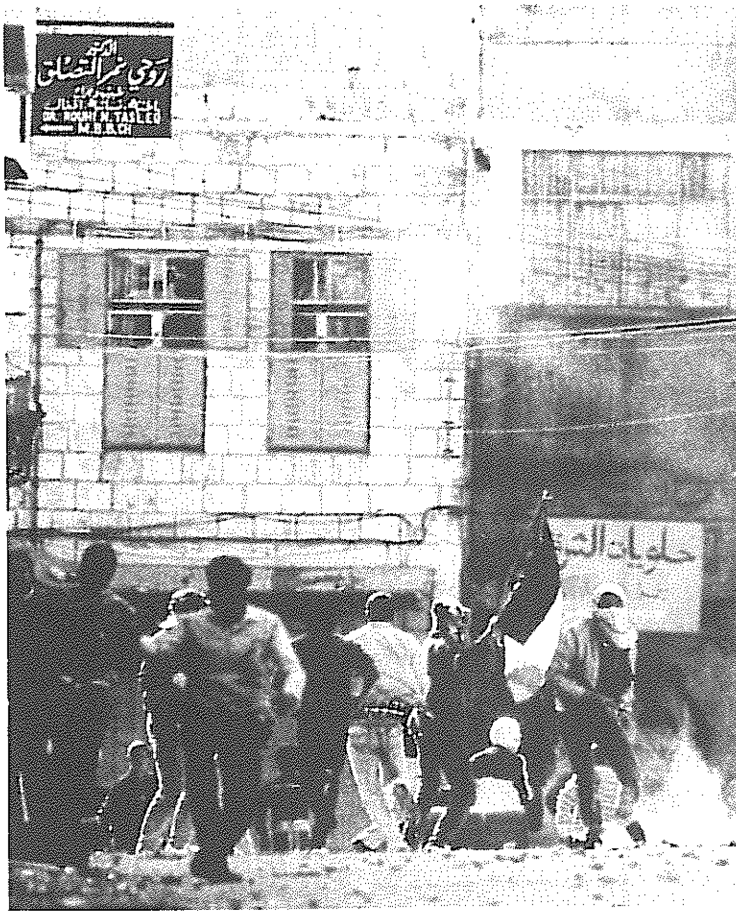
((نمیتوانم جلوی خودم را بگیرم و از خانه مان به نظاره پسران جوانی که تایرهای لاستیکی در جاده میسوزانند بدون اینکه فکر کنند که ققنوس از این خاکسترها برخواهد خاست، ننشینم.)) ❝

ـ بنقل از ، ((کارگر انقلابی))



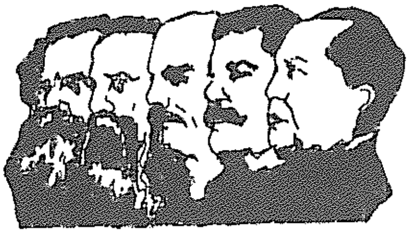
((این احساس در حال تقویت شدن است که اگر سریعا برای مسئله فلسطین چاره ای اندیشه نشود، خود را در چنان وضعیت روحی خواهیم یافت که همه چیز را از دست رفته می بینیم. کل منطقه بدرون گردابی عمیق غرق میشود و خطر بروز خیزشهایی غیرقابل کنترل رو می آید)).

ـ ملك حسین



99 تجربه مثبتی بود. قبلا به آنجا رفته بودم. اینبار مردمی را میدیدم که هراس نداشتند. آنها از برافراشتن پرچم فلسطین بر فراز خانه شان یا هر ساختمان و یا حمل آن بهمراه خود باکی نداشتند.... یك روز که در ((رام الله)) بودم، مردم دوهزار پرچم فلسطین را به بادکنکهای مملو از گاز هلیوم بسته و رها ساخته بودند. تمام آسمان پوشیده از پرچم فلسطین شده بود... پرچم فلسطین در همه جا دیده میشد، بر فراز مساکن، سیم تلفنها، مساجد و در بخش قدیمی اورشلیم. مردم دیگر از اینکار باکی ندارند. منظورم این است که در گذشته اینکار غیرقانونی بود، و علیرغم اینکه مردم رد برابر آن اعتراض میکردند اما انجامش جرم بود. اکنون دیگر ترسی در انجام اینکار وجود ندارد. هر بارمنطقه ای برای مدت یك یا دو روز، یا یك هفته آزاد میشود... مردم از پرتاب سنك ترس ندارند. آنها از مقابله با سربازان و درگیر شدن با آنها نمی هراسند. آنها دیگر منکوب نیستند. بسیار مشخص شده است که فلسطینی ها بحداکثر ممکن بر اوضاع خود مسلطند. سربازان سعی می کنند، سعی میکنند و بازهم سعی میکنند تا این اوضاع رابرهم زنند، اما قادر نیستند. فلسطینی ها هرهفته استراتژی نوینی پیاده میکنند: بازنگاه داشتن مدارس، نخریدن محصولات اسرائیلی، به تسلیم واداشتن سازشکاران. 66

ـ بنقل از ((فلسطین دمکراتیك))



بیـــان
الحـركـة الثـوريـة الامـمـيـة

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

کمیته بازسازی حزب کمونیست هند(مارکسیست ـ لنینیست) * حزب کمونیست سیلان * کلکتیو کمونیستی آژیت پروپ ایتالیا) * کمیته کمونیستی تورنتو(ایتالیا) * حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست ـ لنینیست) * حزب کمونیست کلمبیا (مارکسیست ـ لنینیست) * کمیته منطقه ای مائو تسه دون* حزب کمونیست پرو * حزب کمونیست ترکیه . مارکسیست ـ لنینیست * گروه انترناسیونالیستی انقلابی هائیتی * حزب کمونیست نپال (ماشال) * گروه پرچم سرخ نیوزیلند * دسته انترناسیونالیستی انقلابی (انگلستان) * سازمان کمونیستی پرولتاریایی، مارکسیست لنینیست (ایتالیا) * حزب پرولتری پوربا بنگلا (بنگلادش) *گروه کمونیستی انقلابی کلمبیا * کمیته رهبری، حزب کمونیست انقلابی هند * حزب کمونیست انقلابی آمریکا * اتحادیه کمونیستی انقلابی (جمهوری دومینیکن) * اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مصوبه مارس ۱۹۸٤، از سوی نمایندگان و ناظران شرکت کننده در دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیستی میباشد که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را تشکیل دادند. اسامی احزاب و سازمانهای شرکت کننده در ج. ا.ا، بقرار فوق هستند. بیانیه بدین زبانها موجود است: عربی، بنگالی، چینی، کرول، دانمارکی، انگلیسی، فارسی، فرانسوی، آلمانی، گجراتی، هندی، ایتالیایی، کانادا، کردی، مالایائی، نپالی، پنجابی، اسپانیایی، تامیلی، ترکی. قیمت هرنسخه معادل یك پوند انگلیس و هزینه پست معادل نیم پوند میباشد.

برای کسب اطلاعات بیشتر با دفتر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، آدرس زیر، مکاتبه کنید:

BCM RIM
LONDON; WC1 N 3XX
U. K.

افغانستان

"خروج قوای شوروی باعث تشدید جنك خواهد شد"

مصاحبه زیر با نماینده کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان برای رهایی طبقه کارگر(PAC) انجام شده است. گزیده های زیر بطور خاص به اوضاع جاری افغانستان متعاقب امضای توافقنامه ژنو که خواهان خروج قوای شوروی است، مربوط میشود.

((کمیته تبلیغ وترویج))یکی از دو تشکل مارکسیست ـ لنینیست افغانستان است که پشتیبانی خود را از بیانه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اعلام داشته و خواستارتشکیل یك حزب پیشاهنك واحد بر پایه مارکسیم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون گشته اند ـ دیگری ((هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان))میباشد. وجود یك حزب پیشاهنك راستین در تمامی کشورهایك ضرورت است وایجاد آن درهر کجا که هنوز موجود نباشد یك وظیفه است.

اما،در افغانستان کنونی که توده ها به مبارزه ای قهرمانانه علیه اشغالگران شوروی برخاسته اند و میبایست رهبری پرولتری بر مبارزه اعمال گردد،این حقیقت از جلوه ای خاص بر خور دار است.

امروزه سوسیال امپریالیستهای شوروی ورژیم دست نشانده کابل متحمل لطمات سختی از سوی مبارزه توده ای شده و مجبور گشته اند که برای جلوگیری از مبتلا شدن به فاجعه در افغانستان ،به مانورهای تازه ای از جمله بیرون کشیدن عساکرشان دست بزنند. نیرو های طبقاتی غیرانقلابی که مدعی رهبری مبارزه مسلحانه اند برسر شیوه ای که میباید در پیش بگیرند بشدت دچار تفرقه اند. دو بلوك امپریالیستی بسرکردگی آمریکا وشوروی اگر چه بپای امضای توافقنامه ژنو رفته اند،اما کماکان بر سرمسئله افغانستان بهم چنك ودندان نشان میدهند.

بدین خاطر است که وضعیت افغانستان بویژه نمونه ای برجسته و فشرده ازاصل صحیحی میباشد که در بیانیه منعکس گشته است.((حدت یابی کنونی تضادهای جهانی علیرغم اینکه فرصتهای بیشتری برای این جنبشها ببار میاورد،موانع و وظایف نوینی نیز پیش پای آنها قرار میدهد)). تنها ایجاد بهنگام حزب پیشاهنك در افغانستان است که به پرولتاریا فرصت استفاده از این فرصتهای نوین وعالی ونیز غلبه بر موانع خطرناك را خواهد داد.

ایجاد همزمان دو تشکل در افغانستان بر پایه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون و حمایت آنها از بیانیه بازتابی از این واقعیت است که سایر خطوط موجود که غیرپرولتریند، نمی توانند انقلاب را به سرمنزل پیروزی برسانند. تلاشهای این دوتشکل در راه ایجاد حزب پیشاهنك بیشك تاثیرات قابل توجهی بر کل جنبش انقلابی افغانستان بر جای خواهد نهاد. جهانی برای فتح.

میخواهم قدری در مورد اوضاع عینی، عرصه سیاسی در افغانستان کنونی، بویژه وضعیت دشمنانمان و انشعابات بیشمار در صفوف آنها، و درمورد اینکه چرا خروج نیروهای شوروی از افغانستان بیانگر تشدید جنك به شکلی نوین است، صحبت کنم.

من فکر نمی کنم که خروج قوا جنك را پایان خواهد بخشید. توافقنامه ژنو نمی تواند راهی برای برون رفت از بحران افغانستان و راه حلی برای مسئله افغانستان عرضه کند. بلکه این بمعنای مرحله نوین جنك است.

خصلت این مرحله نوین چیست ؟ بسیار مشکل بتوان چگونگی پیشرفت آنرا ترسیم نمود .اما یك چیز مشخص است و آن اینستکه استراتژیستهای شوروی متوجه هستند که آمریکا در پی سهم بزرگتری از قدرت ونفوذ در افغانستان از طریق رژیم جدیدی که نیرو های هوادار غرب یا نیروهای اسلامی بنیادگرا

رادر بر بگیرد،خواهد بود. از آنجا که شوروی که در عرصه نبرد نظامی شکست خورده،در مقایسه با آمریکا در موضع ضعیفتری قرار گرفته، آمریکا خواهان لقمه بزرگتری خواهد بود. شورویها چنین پیش بینی میکنند که پس از خروج قوایشان از افغانستان، جنگ داخلی بوقوع خواهد پیوست.استفاده از تضادهای میان احزاب اسلامی واین واقعیت که جنبش رهاییبخش ملی از یك رهبری قاطع،که فی الواقع ودر تحلیل نهایی توسط یك حزب راستین کمونیستی اعمال میشود بر خوردارنیست،برای شوروی ها نکته مهمی است .

نیرو های اسلامی بخش بزرگ نیروهای مقاومت را تشکیل میدهند .تا کنون شکاف عمیقی میان باصطلاح میانه روها وبنیاد گراهابروز کرده است .آنها بر سر اینکه پس از خروج قوای شوروی چکار باید بکنند ،بتوافق نمیرسند .برسر اینکه پس از خروج قوای شوروی به نیروهای هوادار شوروی و(حزب دمکراتیك خلق ،با دو فراکسیون خلق وپرچم آن) بپیوندند ویا جنگ را ادامه دهند میان آنها تضاد هست.

بنیاد گرایان شعار جنگ تا به آخر با حکومت،تاسرنگونی کامل نیروهای هوادار شوروی وآزاد سازی ((برادران مسلمان)) شان را در شوروی مطرح کرده،پرچم پان اسلامیسم را برای صدور انقلاب اسلامی افغانستان به شوروی بلند کرده اند .

از سوی دیگر ،نیروهای به اصطلاح میانه روتر هوادار ظاهر شاه (که اکنون در ایتالیا در تبعیدبسر می برد) موضع متفاوت اتخاذ کرده اند . آنها معتقدند که مسئله باادامه جنگ حل نمیشود وخواهان شیوه دیپلماتیك منجمله تشکیل یك حکومت ائتلافی با خلق وپرچم اند .آنها به بینادگرایان هشدار میدهند که سرسختی در مشی مانع خروج قوای شوروی میشود. برخی از آنها میگویند که این یك فرصت طلایی است،از آن استفاده کنیم بگذاریم شوروی نیروهایش را خارج سازد وآنگاه پس از اینکه آنها رفتند میتوانیم از پس حزب دمکراتیك خلق بر آییم،آنگاه میتوانیم حزب حاکم را نا بود سازیم. نیروهایی وجود دارند که نسبت به شوروی روش دوستانه دارند ،مثل دکتر یوسف نخست وزیر اسبق افغانستان،آنها میگویند پس از خروج قوای شوروی باید با آنها سازش کنیم،افغانستان را یك کشور بیطرف نگاه داریم وعلیه منافع شوروی حرکت نکنیم،چرا که مهمترین مسئله خروج قوای شوروی است.

برخی از نیروهای اسلامی از فرماندهان نظامیشان میخواهند که فعالیتهای روزانه شان را به احزاب اسلامی مربوطه شان گزارش دهند. بدین طریق آنها سعی دارند تا طرح تسلیم فرماندهان ونیروهای مقاومت مسلحانه در روستاها به حکومت را بریزند، تا هنگامیکه زمان را مناسب می بینند آنهارابه تسلیم وا داشته وبه پای تشکیل حکومت ائتلافی بروند.آنها از مردم وفرماندهان نظامی خواهند خواست که به حکومت تسلیم شوند .آنها چنین استدلال خواهند کرد که این حکومت دیگر غیرشرعی نیست،((کمونیست)) نیست (آنها رژیم هوادار شوروی را کمونیست میخوانند) ونیروهای به اصطلاح کمونیست به نیروهای اسلامی تبدیل شده اند.

آنچه که شورویها روی آن حساب باز کرده اند این است که پس از خروج قوایشان، ((میانه روها)) جذب خلاء سیاسی شده و بدرون دولت کشیده شده وبه امید زیاد برخی نیروهای مقاومت مسلحانه تسلیم و به حکومت وارد شده و جای سربازان خارج شده شوروی را پرخواهند کرد. شورویها امیدوارند که بخشی از مردم که در مقابلشان مقاومت کردند به نیروهای حکومت خواهند پیوست، چه بصورت میلیشیا یا سرباز مزدور جمهوری افغانستان. شورویها میدانند که این مسئله یك شبه بوقوع نمی پیوندد.بهمین جهت است که خروج قوای شوروی طی یك پروسه ۹ماهه یا شاید چندین ساله انجام میشود. یك جنگ داخلی میان بنیادگرایان که به حکومت ائتلافی تن در نمیدهند و میانه روها که به ائتلاف با حکومت وارد میشوند، دقیقا آنچیزیست که شورویها مدنظر دارند.

اجازه دهید به توضیح تضادهای میان باندهای موجود در حزب دمکراتیك خلق بپردازیم، چرا که ضعف این حزب خود بخشی از آن چیزی بود که این عقب نشینی را ضروری ساخت. فراکسیون بازی میان خلق و پرچم از مدتهای مدید تداوم داشته و شورویها نتوانسته اند این دو سرسپرده را به زیر یك سقف متحد سازند. هرکدام از ایندو اعضای دیگری را سربه نیست کرده است. هنگامیکه از یکی از ژنرالهای روسی در مورد احتمال پابرجا ماندن رژیم پرسیده شد، او در پاسخ شکوه نمود که شورویها طی مدت هشت سال نتوانستند این دو باند را متحد سازند ـ وقت آن رسیده که بیرون بکشیم که ببینم تا چه حد میتوانند روی پای خودشان بایستند. شورویها به فراکسیونیسم درون حزب دمکراتیك خلق،به ضعفش،به این واقعیت که این حزب ناتوان از کنترل توده های مردم بوده،وعاجز از کنترل اوضاعست، اذعان دارند. جناح خلق خود از دو باند ،یعنی باند نجیب وباند ببرك کارمل،تشکیل میشود .پس از بقدرت رسیدن گرباچف،نجیب ترقی یافته وبجای ببرك کارمل که برای ((مداوا)) به شوروی فرستاده شد ،تصدی امور را در دست گرفت.

نجیب در تلاش بوده که اوضاع را برای به اصطلاح میانه روها سر سامان دهد .او کلمه((دمکراتیك))را از نام کشور حذف کرد که بگوید این جمهوری غیر شرعی نیست ورنگ پرچم افغانستان را از سرخ به سبز اسلامی تغییرداد.اکنون او مدعیست که هرگز چیزی بجز یك مسلمان مومن نبوده است.او هر روز برای بجای آوردن نماز به مسجد میرود.او در مصاحبه با مجله آلمانی اشپگل درپاسخ بدین سئوال که از رفتن به مسجد چه احساسی دارد، گفت:((خوب مثل هر مسلمان دیگر،مطیع پروردگارم هستم.))و میخواست به امپریالیستهای غربی به بنیادگرایان اسلامی پیام بدهد که حاضر است به خاکساری وسازش در هر سطحی تن در دهد.

نجیب خواستار این شده که ظاهر شاه به کشور باز گردانده شود.او به هند سفرکرد تا ((رفقای))هندیش را راضی کند از ظاهر شاه بخواهد به کشور باز گردد. نجیب گفت :((وقت آن رسیده که باز گردیدو وظیفه خود رابرای مردم افغانستان بجای آورده،از حمام خون جلوگیری کنیدو کشورتان را نجات دهید)) .موضع ظاهر شاه چیست؟او میداند که معضل افغانستان با رفرم صرف وبیرون رفتن قوای شوروی حل نمیشود.مبارزه طبقاتی سختی در جریان است وظاهر شاه از نیروی طبقاتی مستحکمی برای اتکا جستن بدان بر خوردار نیست ،حتی نیروهای اسلامی دیدگاههای متفاوتی نسبت بدو دارند. نیروهای میانه رو خواستار باز گشت اویند ،در حالیکه بنیاد گرایان میگویند ما شاه نمیخواهیم،ما خواهان یك جمهوری اسلامی به رهبری افرادی نظیر خمینی هستیم. بدین جهت ظاهر شاه میل دارد تا سرو سامان یافتن اوضاع،از مسائل بر کنار بماند. شورویها ونجیب به او التماس میکنند که باز گردد و((هرمقام درحکومت، حتی مهمترین مقام)) (آنگونه که نجیب گفت) را انتخاب کند، تا اینکه اوضاعشان ثبات پیدا کند. این چنین افرادی خودرا کمونیست میخوانند! اما ظاهر شاه در پی دست برتری است ،چرا که میداند شاه بودن یك کارت پر ارزش است.

میخواهم در مورد شیوه بر خورد ظریف آمریکا به احزاب اسلامی صحبت کنم. آمریکا میداند که میانه روهااز توانایی ایجاد یك بورکراسی برای چرخاندن حکومت بر خوردارند.

آمریکا مایل است این چنین نیروهایی رژیم رادردست بگیرند ودر عین حال نمی خواهد رژیمی از نوع رژیم خمینی تحت رهبری افرادی نظیر گلبدین و بنیادگرایان اسلامی به سر کار بیاید. آمریکا تا حد معینی هم میبایست بر بنیادگرایان اتکا جوید چرا که از قاطعیت وتشکل بیشتری برای نبرد تا به آخر سر خور دارند ،اما این عامل ریز، تندی نیز دارد. آمریکا نگران اینست که این چنین رژیمی به رژیمی همچون خمینی بدل شده، فقط به روابط پشت پرده تن بدهد و مانع نفوذ آشکار سیاسی،ونظامی آمریکا گردد.

آمریکا شدیدا مشتاق اینست که افغانستان به دایره نفوذش وارد شود،اما اهداف دیگری را نیز دنبال میکند، نمیخواهند از هول حلیم در دیك بیفتد. آنها میخواهند با یك تیر دو نشان بزنند: هم حداکثراستفاده از تبلیغات ضد کمونیستی ناشی از جنایات شوروی را کرده واو را، همانگونه که ریگان گفت تا جنك با آخرین افغانی زجر کش کند (که بوضوع بسیار سیاست آمریکاست) ، و هم نهایتا افغانستان را به چنك آورد که(مایلندبتوانند مثل پاکستان از آن بهره برگیرند). کیسینجر و یایکی دیگر ازمغز های متفکرشان اخیرا نوشته است که شورویها، ((کمونیستها))، با حمایت ازویتنام واقعا آمریکا را تنبیه کرد، واکنون نوبت آمریکا است که همین بلا راسر شوروی بیاورد. آنها در حالیکه برای به چنك آوردن افغانستان تدارك می بیند،در پی این هستند تا به حداکثر زمان و امکان باتبلیغات ضد کمونیستی از مسئله افغانستان بهره برداری کنند. آنهاامپریالیستند. آنهابه عرصه نفوذ احتیاج دارند. آنهابرای تقویت موقعیتشان در منطقه،بویژه بعلت معضلاتشان در اقیانوس هند وخلیج،به افغانستان در کنار پاکستان نیاز دارند. بدین گونه است که دشمنان ما بینهایت منشعب ومتفرق اند،عوامل مساعددیگری نیز وجود دارندکه نیروهای انقلابی میتوانند به خوبی از آنهااستفاده برند. برخی مجاهدین مستقل درون نیروهای مقاومت هیچکدام از دو دسته بنیاد گرایان و میانه روها را قبول ندارند. مجله اشپیگل طی مصاحبه ای از برخی فرماندهان نظامی در مورد شرایط آنجا سئوال کرد،فرماندهان چنین پاسخ دادندکه احزاب اسلامی به انواع واقسام گروها شاید ۴۳عدد در پاکستان، تقسیم میشوند: اما تاآنجایی که میدانیم این ما بودیم که جنك را هشت سال به پیش برده ایم،در حالیکه آنها بر سر تقسیم پولی که از شروع جنك به جیبشان ریخته میشده با هم نزاع دارند. وظیفه ما آزاد سازی افغانستان است. آنها میتوانندور پاکستان، آلمان یا هر جای دیگری که هستند باقی مانده وبرسر منافع حقیرشان به سر وکول یکدیگر بزنند،این ما هستیم که سر نوشت حکومت آتی ونیروهای مقاومت افغانستان را تعیین میکنیم.

فرماندهان که رهبران اصلی نیروهای نظامیند،از رهبری احزاب اسلامی به نوعی جدایند. شکافی میان فرماندهان ونیروهای ملی گرااز یکسو و میانه روها وبنیادگریان از سوی دیگر وجود دارد،این جنبش مستقل فرماندهان، خواهان ادامه نبرد بشیوه ای متحدانه - بیش از زمانیکه تحت فرماندهی احزاب اسلامی بودند - میباشد. برخی فرماندهان بر این عقیده اند که هر فرمانده باید سعی کند نوعی حکومت محلی در روستا و محلی که در آن می جنگد ،بوجود آورد،این وضعیت بر خلاف آتوریته احزاب اسلامی در جهت تشکیل یك جمهوری اسلامی سراسری واعمال حاکمیت فاشیستیشان بر خلق افغانستان و بر نیروهای مقاومت میباشد،همچنین،این شرایط در مقابل جنك داخلی است که میانه روها وبنیادگرایان علیه توده های خلق افغانستا در حال تدارك دیدن هستند،نیروهای انقلابی باید به این تضادتوجه کرده وبه رهنمونها وسر فصلها یی جهت جدا کردن این فرماندهان

ازرهبری ارتجاعی میانه روها وبنیاد گرایان دست یابند،اگر چه این نه مهمترین وظیفه کمونیستها ونه استراتژی پایه ای انقلاب افغانستان میباشد.

اوضاع کنونی،مکتبی عالی است که در آن کمونیستها میتوانند پوشش کاذب کمونیسم و دمکراسی بر چهره دست نشاندگان شوروی را برای مردم افغانستان افشا کنند،حزب دمکراتیك خلق که دست در دست شورویها به همه نوع جنایت تحت نام کمونیسم ودمکراسی دست زد، ثابت نمود که بجزیك حزب اپورتونیست معمولی چیزی دیگر نیست. نیروهای اسلامی هم که باحکومت به اصطلاح آته ئیستی در حال جنك بودند،اکنون به پای تشکیل حکومت ائتلافی با آن می روند. اسلام یك ایدئولوژی ارتجاعیست ومرتجعین از اعتقادات مردم جهت خدمت به منافع طبقاتی خود سود میجویند. این نیز پدیده خوب دیگری برای نیروهای انقلابی است. آنها میتوانندماهیت ومنافع طبقات مختلف را بر زمینه این مبارزه طبقاتی شدید، افشا کنند.

بااین همه شرایط بر خطر است، بویژه خطر جنك داخلی که شورویها روی آن حساب باز کرده اند وهمه امپریالیستها آنرا ترغیب میکنند. قبلا،مردم یك دشمن مشترك داشتند. آنها بایك دولت اشغالگر امپریالیستی می جنگیدند. اما پس از خروج قوای شوروی این سناریو تغییر خواهد کرد. این جنك به جنگی کثیف وشدید بدل میشود. حیله آمریکا در ((ویتنامی کردن))جنك ویتنام، در((افغانی کردن)) جنك توسط شوروی ها بکار خواهد رفت. خروج قوای شوروی متعاقب خواهد بود با خونخواهی ها،این روستا علیه آن یکی ،یك طایفه علیه دیگری. این امر ادامه خواهد یافت مگر اینکه انقلابیون پرده از دسایس کثیف شورویها در بیرون کشیدن قوای خود از افغانستان برای افکندن تفرقه در میان افغانها، بردارند. با امضای توافقنامه باصطلاح صلح ژنو، امپریالیستها حق سرازیر کردن هر چه بیشتر تسلیحات به افغانستان را برای خود محفوظ نگاه داشتند. با این تسلیحات است که نیروهای دولت دست نشانده هوادار شوروی و نیروهای اسلامی نفرات خود را مسلح خواهند کرد، و همین تسلیحات علیه توده ها بکار خواهد رفت. بهمین دلیل است که می گوییم جنك تشدید خواهد یافت. خروج قوای شوروی پروسه ای در جهت ((صلح)) نیست، توافقنامه صلح، نیست، بلکه تشدید جنك است.

نیروهای ارتجاعی، نه متشکلند و نه متحد. از سوی دیگر، نیروهای انقلابی نیز بهمین درد مبتلایند،مسئله ای که در برابر نیروها و طبقات سیاسی گوناگون مطرح میباشد این است که چه کسی برای برپایی جنك (که مطمئنا ادامه خواهد یافت، اگر چه در شکلی دیگر) پیروزی در آن، می تواند هرچه سریعتر و بطور موثرتری متحد شده و دیگران را به گرد خود متحد سازد. استراتژی کمونیستها دال برایجاد یك حزب کمونیست، ارتش خلق و جبهه متحد، هنوز هم ازاعتبار برخوردار است. دشمن عمده ای که می بایست با آن جنگید حکومت است، حتی اگر یك حکومت ائتلافی متشکل از نیروهای هوادار شوروی و نیروهای میانه رو باشد، و حتی اگر ظاهر شاه نیز بدان بپیوندد. شوروی به تامین منافع اقتصادی، سیاسی و بویژه نظامی خود در منطقه ادامه داده و به حمایت از رژیم ادامه خواهد داد و در تلاش است تا برای این حکومت در حال تلاشی، پایه بیشتری دست وپا کند. قبلا شوروی برای پابرجا نگاه داشتن این رژیم ارتجاعی از باصطلاح ارتش سرخ خود استفاده میکرد. و اکنون، برخی اقشار طبقات ارتجاعی (درون نیروهای اسلامی) را درجهت بکارگیری بعنوان پایگاه طبقاتی برای تامین منافع شوروی، میخرد. حتی اگر شوروی قوای خود را خارج سازد، نیروهای انقلابی و جنبش رهائیبخش باید مبارزه مسلحانه شان را علیه حکومت ائتلافی تا سرنگونی کامل آن، سمت دهند. ❁

دربارهٔ توافقنامه هند و سریلانکا

سازمان انقلابی کمونیستی انترناسیونالیستی سریلانکا

این مقاله که توافقنامه به اصطلاح صلح میان حکومتهای هند و سریلانکا را مورد بررسی قرار میدهد، تلخیصی است از نوشته مفصلی بزبان((سینهالی)) که بتاریخ ۳۰ ژوئن ۱۹۸۷ بچاپ رسیده است.

مقاله ای که در دومین شماره جهانی برای فتح منتشره در ۱۹۸۵، توسط خبرنگار اختصاصیمان تهیه شده بود چنین خاطر نشان میسازد که ((جنبش چپ که هنوز تحت سلطه رفرمیستها و رویزیونیستها قرار دارد وآنچنان در منجلاب اپورتونیسم پارلمانتاری غرقه گشته که از اتخاذ موضع قاطع و انقلابی در حمایت از حق تعیین سرنوشت خلق تامیل علیه شونیسم ارتجاعی ((سینهالا)) عاجز است. تنها حزب کمونیست سیلان، مارکسیست ـ لنینیست (یکی از شرکت کنندگان در جنبش انقلابی انترناسیونالیست و دارای سابقه ای طولانی در مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن دارد) و برخی گروههای کوچك در حمایت از مبارزه مسلحانه خلق تامیل و حق تعیین سرنوشت شان موضع سازش ناپذیر گرفته اند. آنها همچنین شونیسم سینهالا را علاوه بر قتل و عامهایی که تحت این نام انجام شده اند، محکوم کرده اند...

مبارزه حق طلبانه خلق تامیل طی سالهای اخیر برای حق تعیین سرنوشت در کانون حیات سیاسی سریلانکا قرار داشته است. ارائه ارزیابی صحیح از این مبارزه و رابطه اش با مبارزه برای رهایی کل جزیره سریلانکا توجه بس جدی انقلابیون راستین سریلانکا و بیش از همه، خود مارکسیست ـ لنینیستها را بخود معطوف داشته و دارد. بنابراین جای تعجبی نیست اگر درون جنبش مارکسیست ـ لنینیستی ، اختلاف بر سر تحلیل از این یا آن مسئله مندرج در این مقاله بروز نماید. این مقاله، باهدف کمك به بحث پیرامون مسائل رویاروی سریلانکا برشته تحریر در آمده و امید است که مورد استفاده رفقایی که با مسائل مشابه در سایر کشورها روبروبند ، واقع گردد. اظهار نظر در مورد این مقاله با آغوش باز پذیرفته میشود.

مباحثات مهمی طی دوره گذشته میان حزب کمونیست سیلان و سازمان کمونیستی انترناسیونالیستی انقلابی سریلانکا صورت پذیرفته است. این دو تشکل، با هدف دستیابی به یك حزب واحد و متحد بر مبنای مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون، با یکدیگر دست به تشکیل ((کانون مارکسیست ـ لنینیست)) زده اند. ـ ج. ب. ف

میتوان گفت که باصطلاح توافقنامه صلح هند و سریلانکا، برجسته ترین گرهگاه در تاریخ سیاسی معاصر سریلانکا بوجود آورده است. در نتیجه این توافقنامه، تضادهای ملی و تجزیه شکل بندی اجتماعی سریلانکا بطور کیفی تعمیق و تشدید یافته ، و کل جامعه در مقیاس بیسابقه ای تحت فشار پروسه رو به تزاید میلیتاریزاسیون قرار گرفته است. بیش از ۲۵ هزار سرباز تا بن و دندان مسلح هندوستان در یك تهاجم متمرکز نظامی در شمال و شرق درگیر شده اند. هدف آنها نابودسازی نیروی مسلح ((ببرهای رهایی بخش تامیل ایلام)) (LTTE) است، که در مخالفت آشکار با آتوریته دولتهای کمپرادور هند و سریلانکا علیه توافقنامه ((صلح)) اعلان جنك داده اند....

کل جامعه بین المللی در هماهنگی کامل به ستایش از باصطلاح ((توافقنامه صلح هند و سریلانکا)) ، که تحت عنوان حاصل تلاش دو تن از دولتمردان ((برجسته با شهامت و دور اندیش)) جنوب آسیا که ((بسیار به امر صلح ودمکراسی در جهان کمك کرده)) برخاسته اند. هر دو ابرقدرت امپریالیستی آمریکا و شوروی دوش بدوش سایر دول امپریالیستی برای تایید و حمایت ((توافقنامه)) هجوم آورده اند....

بوضوح آشکار است که هم بلوك امپریالیستی آمریکا و هم بلوك سوسیال امپریالیستی شوروی خود را کاملا متعهد می دانند که زیر بال وپر این دو حکومت را در اعمال این امریه نواستعماری که توافقنامه صلح هندی ـ لانکا خوانده میشود، بگیرند. با توجه به خصلت و نتایج غیر قابل پیش بینی گسترش وسیع جنك انقلابی که کل نظم اجتماعی نومستعمراتی در منطقه جنوب آسیا را تهدید میکند، هر دو بلوك جهت سرکوب جنك رهاییبخش ملی تامیل به حمایت از ((راجیو گاندی)) و ((جایا واردنه)) به وحدت رسیدند. و در عین حال، آنها منافع استراتژیك جهانی خود را از طریق توافقنامه دنبال میکنند....

ببرهای رهاییبخش ابتدا مخالفت خود را با توافقنامه بدلیل اینکه امریه ای از بالا از(جانب حکومتهای هند و سریلانکا) بوده و پاسخگوی تمایلات واقعی ملی خلق تامیل نیست اعلان داشتند. اما متعاقب فشار شدید و از موضع قدرت دولت هند،

ببرها با اکراه اسلحه های سنگین خود را تسلیم کرده ولی بعلت شکاکیت نسبت به قصد واقعی راجیو گاندی، جایاواردنه و نیز ترکیب((سه ستاره)) و جهت تضمین سلطه سیاسی خود در ساختار نوین حکومتی آتی در شمال و شرق سلاحهای خود را نگاه داشتند.

از سوی دیگر، نیروهای نظیر حزب سریلانکا (SLFP) که عمده ترین آلترناتیو ارتجاعی بورژوایی و پارلمانی در برابر حزب ملی متحد (UNP) حاکم است، جانتا ویموکتیو ـ پرامونا (JVP) که نماینده هار شونیسم سینهالا و تشکیلاتی رویزیونیستی هوادار شوروی ودارای پایه اجتماعی خرده بورژوایی روستایی ـ لمپن پرولتری است، بطور هماهنك می کوشند توده ها را زیر پرچم ارتجاعی و عشیرتی بودائیست ـ شونیست سینهالا بسیج نمایند. با سوءاستفاده از احساسات ضد هندی وضد تامیلی توده ها(که توسط کل هیئت حاکمه دامن زده میشود) و نیز با سودجویی از نفرت‌واقعی توده های وسیع نسبت به حکومت و حزب حاکم، برای پیشبرد منافع طبقاتی بورژوایی وضد انقلابی و ارضای تمایلات قدرت طلبانه خود، در گیرند...

سئوال اصلی که میبایست در ارزیابی از توافقنامه مطرح شود عبارت از اینست که کدام منافع طبقاتی در کلیت خود پیش برده شده است؟ آیا منافع طبقاتی ارتجاعی امپریالیسم جهانی و کارگزاران کمپرادور منطقه ایشان تامین شده است؟ آیا الزامات استراتژیك جهانی امپریالیسم جهانی مورد توجه واقع شده است؟ یا اینکه (بالعکس) منافع ضد امپریالیستی منافع انقلاب دمکراتیك نوین در سریلانکا تامین شده و بدینوسیله منافع انقلابی پرولتاریای بین المللی و خلقهای تحت ستم جهان مورد توجه بوده است؟ این تنها موضع انترناسیونالیستی، پرولتری انقلابی، و تنها دیدگاه وشیوه ای است که میتواند و باید در ارزیابی از ماهیت سیاسی و مضمون طبقاتی باصطلاح ((توافقنامه صلح هند و سریلانکا)) بکار گرفته شود.

لیبرالیسم بورژوایی وایدئولوژی ارتجاعی اومانیسم و پاسیفیسم

بحثی که دیدگاه بورژوایی لیبرالی در دفاع از توافقنامه ارائه میدهد،(ما بقی ملاحظات به کنار) اینست که جنك و بهمراه آن خونریزی و تخریب به پایان رسیده و صلح و حالت عادی به کشور باز گشته است، در اینجا ملاحظات دیگر را به کناری می گذاریم. بدین جهت میتوان هزینه های گزاف و روبه تزاید نظامی را صرف باسازی اقتصادی و اسکان توده ها نموده، و پلهای شکسته میان جوامع تامیل و سینهالا را مجددا ساخت. بنابراین، با توجه بدین نکته عمده و برجسته، سایر ملاحظات به کنار، این توافقنامه باید به هر قیمتی که شده مورد حمایت واقع شود. مهم است که ریشه های ایدئولوژیك بورژوایی وارتجاعی این نقطه نظر را که بظاهر میانه رو لیبرالی است، مشخص نمود. فی الواقع، این دیدگاه خود دولت ارتجاعی حزب حاکم UNP است که برای لاپوشانی جنایاتی که مرتکب شده و نابودهایی که ببار آورده مطرح شده است. گذشته از وجود تمایل عمیق به صلح راستین انقلابی و دمکراتیك در توده های تحت ستم که این دیدگاه در پی تحریف و سوءاستفاده از آنست، این طرح نماینده دیدگاه محدود و پر نیرنك بانکدار و بازرگان، و دیدگاه کلیه انگلهای اجتماعیست که برای استثمار، ستمدیدگی و تحقیر کشیده شدن توده ها، برای هزار وبك بیعدالتی، هتك حرمت و قهری که روزانه بعنوان روندی معمول در این نظام درنده خو به توده ها اعمال میشود دل نمیسوزانند، بلکه بهر قیمتی خواستار صلح اند تا بتوانند با شدت هر چه بیشتر به مکیدن خون خلق و زندگی از قبل سودهای حاصله از سرمایه بپردازند.

کل خط ((صلح بهر قیمت)) واستدلال پشت آن بسیار جعلی، خطرناك وپرنیرنك است. این دیدگاه، تمایز کیفی و حیاتی میان یك جنك انقلابی عادلانه و یك جنك غیر عادلانه وضد انقلابی را نفی میکند. این حقیقت اساسی که هیچ مبارزه انقلابی راستین بدون تحمل رنج ومشقت هرگز نمیتواند امید به پیروزی کامل داشته باشد را انکار میکند. این واقعیت بنیادی که امپریالیسم یعنی جنك، جنگهای تجاوزکارانه و تسخیرگری که جنك جهانی برای باز تقسیم جهان نهایت فشرده آنست، و نیز اینکه، در هم شکستن امپریالیسم در سطح جهان بوسیله جنك انقلابی توده ها تحت رهبری پرولتاریا تنها راه نیل به جهان عاری از ستم، استثمار و جنك است را کتمان میکند.

دیدگاههای شدیدا متغایری در مورد جنگی که بمدت چندین سال بطور بی وقفه در شمال و شرق جریان داشت، وجود دارد. مسئله تعیین خصلت سیاسی این جنك مسئله بسیار مهمی برای کل مبارزه انقلابی در سریلانکا است. آیا مبارزه مسلحانه رهائیبخش و ملی خلق تحت ستم تامیل مبارزه ای عادلانه است؟ آیا باید مورد حمایت واقع شده و به پیروزی برسد، و یا باید مورد مخالفت قرار گرفته وبه شکست کشانده شود؟ این مسئله از اهمیتی فوق العاده در تعیین یك خط مشی صحیح انقلابی پرولتری برخوردار میباشد ـ علیرغم این واقعیت که اکثریت تشکلهای رهائیبخش تامیل به توافقنامه امید بسته، مبارزه مسلحانه را بدلایل گوناگون کنار نهاده اند.

در اساس، مبارزه رهائیبخش ملی تامیل، امپریالیسم جهانی و دولت کمپرادور و ارتجاعی سریلانکا که کارگران و توده های تحت ستم این کشور را مشترکا استثمار کرده بر آنها ستم روا میدارند، آماج خود قرار داده است. این مبارزه ای ضد امپریالیستی و انقلابی علیه دشمنان طبقاتی اساسی هر دو ملیت تحت ستم .سینهالا و تامیل میباشد. مبارزه رهائیبخش ملی تامیل برحسب عالیترین تمایلات و اهداف انقلابیش و بر مبنای اصول، آماج ووظایفش جزء تابع انقلاب دمکراتیك نوین در سریلانکا (که خود جزءتابعی از انقلاب جهانی پرولتری است) میباشد. قوانین حرکت مبارزه رهائیبخش ملی تامیل در رابطه ای تنگاتنك با قوانین عام حرکت انقلاب سریلانکا قرار دارند. آینده مبارزه هائیبخش و ملی تامیل در پیوند منسجم با آینده انقلاب سریلانکا بطور اعم، و هر دوی آنان بنوبه خود در پیوند منسجم با آینده انقلاب جهانی پرولتری واقع شده اند. این باارزشترین درسی است که از امریه ای ارتجاعی و نومستعمراتی بنام توافقنامه صلح میان هند و سریلانکا حاصل میشود.

از زمانیکه امپریالیستهای انگلیسی با همکاری نوکران بومیشان نیرنك ((استقلال)) سیاسی را به این کشور عرضه کردند، یعنی از پایان جنك جهانی دوم تاکنون، دولت کمپرادور بورژوایی بزرگ سینهالا بدون وقفه سیاست تعدی بیرحمانه، سرکوب اساسی ترین حقوق دمکراتیك و انسانی ملیت تامیل را جهت حفاظت و توسعه امتیازات اقتصادی، سیاسی و استراتژیك بورژوازی سینهالا، به پیش برده است. سیاست تبعیض ملی،

تحقیر و تجاوزگری آشکار در تکامل خود به یك جنك وحشیانه تمام عیار دولتی تروریستی منجر شده است که هدفش نابودی حق دمکراتیك و اساسی تعیین سرنوشت ملیت تحت ستم تامیل بوده و تهدیدی مرگبار بر موجودیت این ملیت است. در مقابل این تهدید رو به تزاید اقتصادی، سیاسی و نظامی بر موجودیت ملیت تامیل، نیروهای رهائیبخش تامیل که عمدتا متشکلند از جوانان انقلابی و دمکرات و خرده بورژوا، در برابر دولت کمپرادور سلاح بر گرفته و با هدف کسب حق اساسی و دمکراتیك تعیین سرنوشت (منجمله جدایی)، جنگی انقلابی برای رهایی ملی را آغازیده اند. بنابراین مبارزه ملی ورهائیبخش تامیل و جنك نیروهای رهائیبخش باید مورد حمایت و پشتیبانی قرار گرفته و به پیروزی رسد و این یکی از حیاتی ترین اجزاء وظایف پرولتاریا در انقلاب دمکراتیك است.

وظیفه ویژه انقلابیون سینهالا در جنوب این است که خود را وقف وظیفه نبرد برای پیروزی کامل مبارزه رهائیبخش و ملی تامیل کنند. بهمین شکل انقلابیون تامیل باید خود را فدای وظیفه نبرد برای پیروزی کامل مبارزه رهائیبخش و ملی ملیت تحت ستم سینهالا نمایند. این دروغی پوچ است که مبارزه رهائیبخش و ملی تامیل توطئه ای از جانب امپریالیسم آمریکا و سازمان سیا میباشد (آنگونه که JVP مدعیست)، و یا اینکه لنینیسم اصل (ویا فرمول _ آنطور که JVP میل دارد آنرا کم اهمیت جلوه دهد) حق کامل، اساسی و دمکراتیك تعیین سرنوشت ملل تحت ستم را پس از پیروزی انقلاب اکتبر نا مربوط میداند چرا که این((فرمول)) دیگر در انطباق با منافع تحکیم قدرت دولتی کشور شوراها نبوده است. رهبری JVP، لنین را تا سر حد یك اپورتونیست فرو مایه پائین میآورد تا بلکه رویزیونیسم گستاخ و تهوع آور خودش را بپوشاند. اما اصول عام و جوهر نقاد و انقلابی مارکسیسم _ لنینیسم _ اندیشه مائو تسه دون بیشك شکست ناپذیری و صلابت خود را در رویارویی با رویزیونیسم منحط و بی خاصیت خودستایانی که خود را رهائیبخشان راستین ملت میخوانند، به اثبات خواهد رساند. این خطوط واقعا تهوع آور و رویزیونیستی ارزش مورد بحث واقع شدن در اینجا را ندارند. منتهی با چنان جلال و جبروت و زرق و برقی عرضه شده اند و چنان ژست آتوریته میگیرند، وبا وجود اینکه شکل احمقانه ای از رویزیونیسم مدرنند که در JVP شخصیت یافته، چنان بعنوان ابتکار و ابداع حلوا حلوا میشوند که نمیتوان به آنها نپرداخت.

در عین حال رفقای صادقی یافت میشوند که مدعیند مبارزه رهائیبخش تامیل بطور کامل یك مبارزه رهائیبخش و ملی نیست چرا که جامعه تامیل یك ملت تمام عیار نیست. یا اینکه مبارزه رهائیبخش آلت دست امپریالیسم بوده و یا خواهد بود، یا اینکه انحرافات ضد دمکراتیك و ضد خلقی و رویزیونیسم هوادار هند و هوادار شوروی موجود در رهبری مبارزه خطر عمده در برابر انقلاب است و غیره. و بر این مبنا دفاع از حق تعیین سرنوشت(منجمله حق جدایی) انحرافی و حتی خطرناك است. اما لنین در مخالفت و پیش بینی این بحثهای رویزیونیستی به موکدترین وجهی تصریح داشته است که:((نفی حق تعیین سرنوشت یا حق جدایی بناگزیر در عمل بمعنای حمایت از امتیازات ملت حاکم میباشد.)) (حق تعیین سرنوشت ملتها)

در مقابله با بحث بر سر احتمال نفوذ امپریالیستهای بیگانه و توطئه چینیهای آنها، لنین در ((انقلاب سوسیالیستی و حق ملیتها در تعیین سرنوشت)) مینویسد: ((این واقعیت که مبارزه رهائیبخش ملی علیه یك قدرت امپریالیستی میتواند تحت شرایط معین توسط یك ابرقدرت دیگر در جهت اهدافی بهمان میزان امپریالیستی مورد سوءاستفاده واقع گردد سوسیال دمکراتها را به نفی برسمیت شناختن حق ملل در تعیین سرنوشت نمیکشاند، همانگونه که موارد متعدد بهره برداری بورژوازی از شعارهای جمهوریخواهی در جهت مقاصد نیرنك سیاسی وچپاولگری مالی، سوسیال دمکراتها را به نفی شعارهای جمهوریخواهانه شان نمیکشاند))

انحرافات آشکارا رویزیونیستی رهبران ملی تامیل را نمیتوان بعنوان یك اصل جهت نفی حق تعیین سرنوشت ملیت تحت ستم تامیل بحساب آورد. در این مورد لنین در((حق ملل در تعیین سرنوشت)) متذکر میگردد که: ناسیونالیسم بورژوایی هر ملیت تحت ستمی از محتوایی دمکراتیك برخوردار است که علیه ستم سمتگیری دارد. وما بدون قید و شرط از این محتوا حمایت

بقیه در صفحه ۶۸

اطلاعیه مطبوعاتی

برگزاری

از سوی

از سوی _ حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست _ لنینیست) و اتحادیه کمونیستی انقلابی بر مبنای فراخوان مشترك حزب کمونیست بنگلادش(سمیابادی دال) واتحادیه کمونیستی انقلابی بنگلادش که چند ماه پیش انتشار یافته بود، کنفرانسی متشکل از نمایندگان چندین سازمان وگروه و شخصیتهایی که نماینده بخشهایی از مردمند که بیرق سرخ مارکسیسم _ لنینیسم _ اندیشه مائو تسه دون وآموزه های انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را برافراشته داشته اند،در روز های یازدهم ودوازدهم مارس ۱۹۸۸منعقد گردید.

در آغاز ،کنفرانس یاد رفقای شهید حزب کمونیست پرو را که طی مبارزه قهرمانانه در زندانهای پرو علیه نیرو های مسلح حکومت گارسیا کشته شدند،ویاد شهدای انقلابی اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) راکه در زندانهای ایران تو سط رژیم فاشیست خمینی بقتل رسیدند، گرامی داشت.

کنفرانس در جهت وحدت کلیه انقلابیون درون یك کانون از طریق انحلال مراکز مختلف موجود میان گروه هاو شخصیتهاییکه مارکسیسم _ لنینیسم _ اندیشه مائو تسه دون وآموزه های انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی اعتقاد داشته واز آن دفاع مینمایند،بیانیه ای را بتصویب رساند.

در رابطه با اوضاع بین المللی، کنفرانس بدین جمعبندی رسید که عرصه سیاسی اکثریت کشورهای جهان ،بویژه کشورهای تحت سلطه، اساسا سه قطب را در بر میگیرد: نوکران امپریالیستهای آمریکا ،نوکران سوسیال امپریالیستهای روسی، ومردم تحت رهبری انقلابیون

کنفرانس در بنگلادش

حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست ـ لنینیست) و اتحادیه کمونیستی انقلابی

کمونیست هر کدام قطبی را تشکیل می دهند . قطب سوم یعنی قطب آنهایی که بیرق مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون و آموزه های انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را بر افراشته داشته اند؛ اگر چه در برخی کشور ها ضعیف است ، اما قدرت خودرا در پرو و... نشان داده است. این قطب قدرت می باید و عینیتا بناگریز قدرت خواهد یافت . آینده انقلاب در کشور به قدرت گیری این قطب وابسته خواهد بود.

با تحلیل از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیو نالیستی بمثابه سمبل وحدت انقلابیون کمونیست در سطح بین المللی، کنفرانس تصریح نمود رویزیونیستهای رنگارنك از سقوط حاکمیت پرولتری درچین استفاده کرده ودر اتحاد با مرتجعین سراسر جهان، مصرانه به حمله ای همه جانبه بر انقلابیون کمونیست و فلسفه انقلابی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون دست زده اند ، وبدین ترتیب باعث ایجاد سومین بحران بزرگ در تاریخ جنبش کمونیستی بین المللی شده اند.

در بحبوحه این بحران در غیاب دولت پرولتری بمثابه دژ انقلابیون کمونیست عمل کرده و برای جامعه کمونیستی مبارزه کند،مبارزه حزب کمونیست پرو وتشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی قدرت شکست ناپذیر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ واندیشه مائو تسه دون را نشان میدهد.

در رابطه با شرایط اجتماعی ـ اقتصادی بنگلادش و استراتژی وتاکتیکهای انقلابی منطبق بر آن ،کنفرانس چنین ارزیابی نمود که بنگلادش کشوری نیمه فئودال نیمه مستعمره ودارای دو تضاد اساسی میباشد : ۱ـ تضاد میان کلیه امپریالیستهاو توسعه طلبان از یکسو وخلق هاو ملت از سوی دیگر ،و۲ ـ تضاد میان نیمه فئودالیسم و توده های وسیع.

تضاد میان طبقه بوروکرات کمپرادور وتوده هانیز یك تضاد محسوب گردید . بدین ترتیب سه هدف آماج انقلاب قرار میگیرد: کلیه امپریالیستها در سازش با توسعه طلبی، فئودالیسم،وسرمایه داری بورکرات کمپرادور. انقلاب دمکراتیك نوین که در این مرحله این سه را آماج حمله خود قرار میدهد باید تحت رهبری طبقه کارگر صورت گیرد.

در تشریح اوضاع سیاسی جاری در بنگلادش ،کنفرانس متذکر گردید که نبرد میان طبقات ارتجاعی و نیروهایی که قدرت دولتی را در اختیار دارند(از یکسو) با کسانیکه خارج از آن قرار دارند(از سوی دیگر)، خصیصه عمده عرصه سیاسی را تشکیل میدهد. پولاریزاسیون نیروهای ارتجاعی هنوز به فرجام نرسیده وحول قطب آمریکا ـ هند و قطب شوروی ـ هند در جریان است . قطب سوم یعنی قطب مردم تحت رهبری طبقه کار گر بر خوردار از ایدئولوژی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون ،که از واقعیت عینی عقب است باید تکامل یابد.

کنفرانس صریحا تجاوز توسعه طلبانه هند به سیلان را محکوم کرده وخروج بلادرنك نیروهای هند از آنجا را خواستار گردید، وبه مردم کلیه کشورهای جنوب آسیا هشدار داد که هشیاری خودرا حفظ کرده و آماده رویارویی با طرحهای تجاوز کارانه توسعه طلبان هند باشند.

کنفرانس فعالیتهای مسلحانه انقلابی مردم برخی از ایالات هند تحت رهبری نیروهای انقلابی علیه دارودسته دولت مرکزی فئودالی محلی راستود.

کنفرانس خواهان جمعبندی از مبارزه مسلحانه و فعالیت سیاسی انقلابیون در گذشته وارزیابی از وقایع سیاسی تاریخی بنگلادش در گذشته گردید. ((بیانیه)) دومین کنفرانس بین المللی موسس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بدرستی متذکر گردید که ((جنبش کمونیستی بین المللی با وظیفه بسیار مهم جمعبندی نقادانه از چندین دهه تجربه انجام انقلاب دراین دسته از کشور ها روبرواست)) .کنفرانس اینرا وظیفه ای مهم در جهت ایجاد شالوده ای صحیح برای وحدت انقلابیون حول یك کانون واحد ، ارزیابی نمود.

کنفرانس بر این اعتقاد که جنبش کمونیستی در بنگلادش در گذشته نشان داد که رویزیونیسم راست و((چپ)) وآنارشیسم، خطرات بزرگی بر سر جنبش انقلابی اند . در حال حاضر رویزیونیسم راست خطر عمده است ،درحالیکه آنارشیسم خطر عمده مبارزه مسلحانه میباشد. همانگونه که((بیانیه)) دومین کنفرانس تصریح نمود ((نفی یاتحریف اپورتونیستی جنك خلق...گرایش عمده در دوره اخیر است)).

کنفرانس جهت پاك کردن مسیر جنك خلق، خواستار نبردی قاطع علیه کلیه نیروهای رویزیونیستی ضدمارکسیست ـ لنینیستی گردید.

کنفرانس مجمعی بنام ایکیا په اتوتی په تشیاد (شورای تدارك برای وحدت) تشکیل داد که وظیفه اش تشخیص این است که کدامیك از نیروهای سیاسی ازاین خط مشی سیاسی ـ ایدئولوژیك پیروی می کنند. و مسئولیت انتشار یك نشریه جهت توضیح این خط سیاسی ـ ایدئولوژیك و درج نظرات حول مسائل مورد مناقشه، نیز بعهده اش سپرده شد. ❁



انقلاب تنها

نوشته گروه انقلابی

از زمان سقوط ژان کلود دوالیه در فوریه ۱۹۸۶، طبقات حاکمه هائیتی و اربابان امپریالیستی شان در تلاش بودند تا روحیه و مقاومت توده ها را در هم شکسته و رژیم باثباتی را بسرکار آورند. دوالیه تا پیش از آن توانسته بود این روحیه و مقاومت بکمك تونتون ماکوت و ترور عریان، تحت فشار قرار دهد.

اکثرتلاشهای دشمنان حول برگزاری سیرکهایی بنام انتخابات انجام میشد. ماههای بیش از انتخابات ۲۹نوامبر ۱۹۸۷بویژه متشنج بود یك اعتصاب عمومی و خیزش های خشونت باری صی ماههای تابستان در پونت دو پرنس (پایتخت هائیتی) علیه خونتای نظامی تحت رهبری هانری نامفی که پس از سقوط دوالیه زمام امور را بدست گرفته بود،صورت گرفت. سیصد دهقانی که در رو ستای ژان رابل برای زمین می جنگید ند ،بطور جنایتکارانه ای قتل عام شدند .در پائیز ،دو تن ازکاندیدأهای ریاست جمهوری بقتل رسید ند ،دسته های سیاه ماکوت دوباره براه افتادند وکمیته های کشیك در حصیر آبادهای پایتخت تشکیل شد که بدنبال ماکوت ها بوده وچند نفرشان را کشتند.

تهاجم ارتجاعی در ۲۹ نوامبر به نهایت خود رسید وخونتای نظامی موجی از کشتار وقهر را علیه توده های هائیتی براه انداخته وانتخابات را منحل کرد. خونتای نظامی انتخابات خود را دو ماه بعد بر گزار کرد (حتی برخی از کاندیداها از شرکت در انتخابات امتناع ورزیدند) ولسلی مانیگات را که زمانی هوادار دوالیه بود (وزمانی دیگر مخالف دوالیه شد) رئیس جمهور اعلام کرد .او عهد کرد که از ارتش حمایت کرده وافسار هائیتی را محکم در دست خواهد گرفت.

از آنزمان به بعد ،ایالات متحده که در ابتدا با وارد عمل شدن ارتش مخالفت میکرد،سعی در پیرایش چهره خونبار مانیگات نمود. طرح رفرمهای دمکراتیزه کردن فرمالیته ـ از دستور کار خارج شدند چرا که بطور بالقوه اوضاع را در این کشور شش ملیونی بی ثبات میکرد. ارتش سرکوب شدید توده هاوچپ را ادامه داد ، ماکوت ها مجدا از مصونیت بر خوردار شدند ، ومانیگات قصد خود را مبنی بر آماج حمله قرار دادن رادیکالها وانقلابیونی که از رویزیونیستهای حزب کمونیست متحد هائیتی (puch) جدا بودند،اعلام داشت. خیزش توده ای که خونتا را طی اعتصاب عمومی بطور جدی مورد تهدید قرار داده بود ،وخیزشهای شهری ژوئن ـ ژوئیه ۱۹۸۷که طی دو سال گذشته میلیونها نفر را به زندگی سیاسی کشانده بودند، بطور موقت فرو کش نمودند.

اما بحران عمیقی که حکام هائیتی با آن روبرو بوده و در کشتار انتخابات خودرا منعکس نموده بود ، هیچگاه حل نشده بود. ژنرال نامفی در ۱۹ ژوئن، مانیگات را از قدرت خلع کرده واو را به خارج از کشور فرستاد. بدین ترتیب،محافل حاکمه که خوددر انشقاق بسرمی برند، وفرصتهای عالی برای پیشبرد انقلاب وجود دارد.

ماگزیده هایی ازدو سند مربوط به



راه حل است

انترناسیونالیستی هائیتی (گریا)

تکامل جنبش انقلابی در هائیتی را در زیر نقل میکنیم. ((انقلاب ،تنها راه حل)) در تابستان ۱۹۸۷ ، یعنی چند ماه از قتل عام انتخابات نوامبر ،بشکل جزوه توسط((گروه انترناسیونالیستی انقلابی هائیتی)) انتشار یافت ،سند دوم اعلامیه ای است که توسط هواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی،پس از انتخابات بیرون داده شد ،برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد جنبش انقلابی هائیتی رجوع کنیدبه جهانی برای فتح ـ شماره ٦((هائیتی : قلع وقمع تازه آغاز گشته است! .ـ جهانی برای فتح

هائیتی از ۱۹۱۵ نومسعمره آمریکا بود و پیش از آن ابتدا بصورت مستعمره وکمی پس از ((جنك استقلال)) بصورت نومستعمره تحت سلطه فرانسه قراد داشت ،طی ۱۹ سالی که آمریکایی ها هائیتی را اشغال کردند، انستیتوهای بسیاری منجمله يك انستیتوی نظامی بر پا نموده وطبقاتی را در جهت تامین حاکمیتشان برهائیتی ایجاد کردند. وقتی که آنها نیروهای خودراز هائیتی خارج ساختند،از طریق این ساختار وبوسیله سرسپردگانشان بود که سلطه خودرا بر هائیتی ادامه دادند. امپریالیستهابواسطه این ساختار توانستند طیٔ سالها روندسیاست و اقتصاد هائیتی را تعین کنند،قادر شدند حاکم تعین کرده وحاکم ساقط کنند،آنها ارتش برای سرکوب شورش توده هاعلیه تحت سلطه گیشان را بوجود آورده تسلیح کرده وتعلیم دادند...

برای همگان واضع است که امپریالیستها وطبقات (ارتجاعی) نه میتوانند ونه میخواهند قدرت سیاسی واقعی را به توده های هائیتی اعطا کنند .آنها حتی يك انقلاب دمکراتيك تمام عيار را پیش نخواهند برد. منافع آنها در تحت انقیاد قرار داشتن توده هانهفته است .آنها هرگزساطور قصابی خودرا کنار نمی نهند مگر اینکه به نیروی قهر از دستشان گرفته شود. بهمین علت،خلق هائیتی تازمانیکه کشورش تحت سلطه امپریالیسم بوده واین طبقات (ارتجاعی) برسر قدرتند،روی رهایی بخود نخواهد دید . بهمین جهت است که میگوییم انقلاب هائیتی باید ساختار نو مستعمراتی را در هم کوبیده واین طبقات ارتجاعی که سیستم کنونی را نگاه داشته واز قبل آن منتفع میشوند شکست داده وسر کوب کند انجام ((رفرم دمکراتیك)) در این ساختار تنها آنرا تحکیم بخشیده. توده هارا بخواب فرو می برد ودور نوینی از فلاکت وستم بر آنها را باعث میگردد.

بدین خاطر انقلاب دمکراتيك نوين تنها جواب به بحران کنونی است . چرا میگوئیم انقلاب دمکراتيك نوين ؟...

همانگونه که مائو بوضوع تصریح داشته،انقلاب دمکراتیك نوین بخشی از انقلاب جهانی پرولتری است ،این انقلاب در هر کشور مرحله نخست از دو مرحله ای است که به سوسالیسم بمشابه،بخشی از انقلاب جهانی پرولتری که هدف نهایی آن کمونیست است ، میخر میگردد . نخستین مرحله این انقلاب باید در مناطق روستایی

بر پا شود و پرولتاریاوحزبش باید اکثریت دهقانان را بمثابه نیروی عمده مبارزه علیه امپریالیسم ، بورژوازی کمپرادور ـ بوروکرات وفئودالیسم ، رهبری نمایند۰ پرولتاریاوحزبش در این مرحله نخست باید دهقانان هائیتی را در جنك علیه دشمنان رهبری کرده وتضاد بسیار دیرینه موجود در جامعه هائیتی که منبع عمده تخاصمات وعلت عمده کلیه جنگها بوده ـ از گومان گرفه تا آکائو ،تاجنك پیکه وکاکو ـ یعنی مسئله زمین را حل نماید۰

بنابراین ،مسئله ارضی منجمله خواست دادن زمین به کشتکار مسئله کلیدی این مرحله نخست است

اما در عین حال ،حل مسئله زمین بخشی از روند عمومی انقلاب است ۰ مرحله دمکراسی نوین در انقلاب همچنین جنك برای رهایی ملی ،جنك برای نابود سازی ساختار نومستعمراتی ،سرنگونی امپریالیستها وسرسپردگانشان است۰۰۰ این مرحله نخست از انقلاب باید تحت رهبری پرولتاریا انجام گردد،این تنها طریق انقلاب پیروزمند بوده وتنها راهیست که انقلاب را به مرحله دوم یعنی مرحله انقلاب سوسیالیستی رهنمون خواهد شد .

((سه سلاح جادویی))مورد خطاب مائو ـ یعنی حزب ،ارتش خلق وجبهه متحدخلق ـ برای پیروزی انقلاب در هائیتی الزامی است ۰۰۰

مائو تسه دون بیان داشت که: ((بدون ارتش خلق ،خلق چیزی ندارد۰))وقایع اخیر منجمله کشتاری که بدست ارتش طی اعتصاب عمومی در ژوئن ـ ژوئیه روی داد ،بوضوع صحت این گفته را نشان میدهد۰ بسیاری از انقلابیون و بسیاری ازتوده هابه درك این امر نزدیك شده اند ۰ وسیر حوادث همچنین روشن ساخته که ارتش خود را برای یك جنك وحشیانه علیه توده های هائیتی آماده می سازد۰

جنك آنها یك جنك ارتجاعیست، جنگی است برای تحت انقیاد وستم نگاه داشتن توده های هائیتی وتامین سلطه امپریالیستی واستثمار طبقاتی در هائیتی ،اما آنچه که هائیتی بدان نیز داردیك جنك عادلانه است،جنك خلق، جنگی برای سرنگون ساختن سلطه امپریالیسم وحاکمیت ارتجاعی ؛ جنگی متکی بر توده ها۰۰۰

کسانی یافت میشوند که موضع ما را مورد انتقاد قرار داده ومیگویند که خط مشی ارتش خلق وجنك خلق ما نسخه ای برای خود کشی ملی است ۰آنها در عوض چنین طرح میکنند که ما وتوده ها باید سر خودرا با انتخابات و یا تدارکات بی پایان برای رفرمهای خردو محدود گرم کنیم۰ خیر ، خط مشی ما نسخه ای برای خودکشی ملی ،نیست بلکه بالعکس خط مشی ای برای رهایی ملی است۰ این مشی تنها راه انقلاب وتنهاراه بسوی آینده بهتر وروشنتر برای توده های تحت ستم هاژیتی است ،ما معتقدیم که هیچ گروه ،حزب یا فردی نمیتواند خودرا انقلابی بخواند مگر اینکه بالاترین وظیفه خودرا آماده کردن توده ها برای بر پایی این جنك که شکل عمده وعالیترین شکل مبارزه است ، بداند ۰۰۰

دوره خواب زمستانی انقلابیون بزدل در سوراخها بسر آمده است ۰ اکنون دوره فعالیت و نهراسیدن،دوره زدودن توهمات و تدارك دیدن برای بر پایی مبارزه ای قطعی علیه امپریالیسم وسر سپردگانش در هائیتی ودر سراسر جهان است ۰ توده های تحت ستم هائیتی طی هفتاد سال گذشته طالب آزادی بوده و از طرق مسالمت آمیزبوسیله رای دادن به قانون اساسی ،بوسیله انتخاب کردن کمپرادور های مختلف به ریاست جمهوری وغیره برای رهاشدن تلاش نموده اند۰ اما این تلاشها همواره عقیم مانده ، چرا که امپریالیسم ومرتجعین هائیتی همیشه تمایلات توده ها برای رهایی واقعی را تهدید ومانعی برای خود محسوب داشته اند ۰ بهمین جهت ،آنها همواره با قهر به پا سخگویی بر خاسته اند ـ با قتل عام مردم ، با به زندان،افکندن،با شکنجه وترور آنها وبه انقیاد کشیدنشان۰ فی الواقع،امپریالیستها و مرتجعین هائیتی همیشه سیاست را بکمك ابزار های قهر آمیز پیش برده است ـ یعنی سیاست را با خونریزی مترادف ساخته است۰ واکنون در این گرهگاه تاریخی که توده ها برای آزادی ورهایی واقعی می جنگند ،باید خود را برای روفتن امپریالسم ،سرمایه داری کپرادوروفئودالیسم از صحنه آماده سازند ۰ وتنها طریق نیل بدین هدف، درهم شکستن قهر ارتجاعی ستمگر است۰۰۰

ما از جنك قهرمانانه خلق در پرو تحت رهبری حزب کمونیست پرو(معروف به راه درخشان)الهام میگیریم که بدون دریافت حتی یك گلوله ازهیچ کشور امپریالستی شرق وغرب ،از یك جرقه به شعله ای سر کش تبدیل شده است۰۰۰۰

جبهه متحد یکی دگر از اجزا ضروری انقلاب موفقیت آمیز در هائیتی یا هر کشور دیگر است ۰ هدف عمده جبهه متحد انجام یك مبارزه تاکتیکی برای بر کنار کردن یك دیکتاتور نیست۰ بلکه هدف آن برپایی یك مبارزه انقلابی برای نا بودسازی امپریالیسم،از بین بردن ساختار نو مستعمراتی وابستگی به امپریالیسم وسرنگونی سرمایه داران کمپرادور وفئودالیسم میباشد ۰۰۰

از میان کلیه طبقات موجود در جامعه هائیتی که در جبهه ضد امپریالیستی وضد فئودالی جای میگیرند،این فقط پرولتاریااست که می تواند مبارزه سازش ناپذیر وانقلاب را رهبری نماید۰ زیرا پرولتاریا تنها طبقه ای است که هیچ نفعی در نگاه داری وتحکیم سیستم کنونی ندارد وبدین جهت تنها طبقه ایست که میتواند خودو کلیه طبقات تحت ستم دیگر رارهایی بخشد۰ بنابراین ،پرولتاریای هائیتی اگر چه در جامعه هائیتی در اقلیت بسر میبرد ، باید انقلاب هائیتی، مبارزه مسلحانه وجبهه متحد را رهبری نماید۰

در میان سایر طبقات جامعه هائیتی که منافعشان در تقابل با شرایط کنونی است ، دهقانان تحت ستم ترین و کثیرالعده ترین اند۰ بدین جهت، دهقانان متحد استراتژیك پرولتاریا ونیروی عمده انقلاب در مرحله دمکراسی نوین بوده وباید بهمین جهت در آن مبارزه توسط پرولتاریا رهبری شود ۰ علیرغم اینکه باید با دهقانان بطور عموم متحد شد ،اقشار دهقانی وجود دارند که منافعشان به پرلتاریا نزدیکتر (از مابقی) است ۰ آنها اقشار بی زمین ، فقیر ومتوسط دهقانی هستند ۰ اتحاد میان کارگران وتوده های وسیع دهقانی باید ستون فقرات جبهه متحد را تشکیل دهد۰

بنابه نکته فوق الذکر ، هر کدام از طبقات موجود در جبهه متحد داری منافع طبقاتی مختلف بوده واین منافع را دنبال خواهد نمود۰ ضروت حفظ استقلال خط مشی وابتکار عمل درون جبهه درحین رهبری آن توسط پرولتاریاواز این جا ناشی میشود، چرا که در غیراینصورت از عهده رهبری انقلاب حتی در مرحله نخست (مرحله دمکراسی نوین) بر نخوهد آمد،تا چه رسد به رهبری انقلاب در راه سوسیالیسم وبسوی کمونیسم جهانی که هدف نهایی آنست۰۰۰۰

همانگونه که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی متذکر شده است ،آنچه که لازمه یك حزب مارکسیت ـ لنینیست میباشد ((باید پرولتاریا وتوده های انقلابی رانه تنها با درك وظیفه فوری انجام انقلاب دمکراتیك نوین و نقش و منافع

متضاد نیرو های طبقاتی مختلف اعم از دولت یا دشمن، بلکه همچنین بادرك لزوم تدارك گذار به انقلاب سوسیالیستی وهدف عالی کمونیسم جهانی مسلح نمایند.))

در عین حال دراینزمان ،نیرو های ذهنی از اوضاع عینی شدیداً عقب مانده اند. بدین جهت مبارزه توده ها بدون رهبری پرولتاریا وحزبش بسیار پیش رفته است . این اوضاع باید بسرعت ترمیم گردد: چرا که در غیره اینصورت میتواند اثرات ناگواری بر دورنمای کنونی انقلاب در هائیتی بر جای نهد. بنابراین ،کلیه انقلابیون،بایدتلاش ورزند تا تحولی در اوضاع پدید آورند.

جای تردیدی نیست که ما تنها نیستیم. بسیاری انقلابیون در هائیتی وخارج از آن وجود دارند وهمچنین اکثریت توده های هائیتی هم خواهان انقلاب راستین هستند. وقایع دوسال گذشته بویژه درماههای اخیر بوضوح نشان میدهد که پرولتاریا، دهقانان،خرده بورژوازی،جوانان ، بیکاران و سایر اقشار توده های ستمدیده خواهان تحولات رادیکال در هائیتی هستند . آنها ثابت کرده اند که برای انجام این تحولات حاضر به هر نوع فداکاری وجانفشانی بوده اند. این یك واقعیت است که بسیاری از مردم در مورد اینکه اهداف خود را دقیقا چگونه بدست آورند درك روشن ندارند وتا حدودی دچار این توهمند که از طریق قانون اساسی ،انتخابات ، رفرمهای خردو دمکراتیك ، و مبارزه مسالمت آمیز دمکراتیك میتوانند به این اهداف دست یابند.در عین حال عملکرد های طبقه حاکمه بسرعت این توهمات رادر هم می ریزد،علیر غم اینکه بورژا کمپرادورو بوروکراتها ،اپورتونیستها ورویزیونیستها تلاش دارند تا توده هارا به مجرای بن بست انتخابات و شیوه های رفرمیستی خود بکشانند ، بسیاری از مردم قادر به درك این طرحهای ارتجاعی بوده واز چار چوب آنها گسسته اند. بسیاری دیگر هستند که دریافته اند با قانون اساسی یا بدون آن ،با دیکتاتوری عریان یابا ((دمکراسی))پارلمانی،بهر صورت قدرت طبقه حاکمه بر قهر ،بر گلوله وسر نیزه متکی است واگر توده ها قدرت سیاسی را میخواهند،باید آنرا از طریق لوله تفنگ بدست آورند و میتوانند چنین کنند. بخاطر این توده ها واکثریت عظیم مردمی که شدیدا محتاج یك انقلاب راستینند بوده که ما خط مشی و آلترناتیو(خود) را دراینجا تشریح نمودیم. ❁

کدامین راه فراروی هائیتی ؟

نوشته: هواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

نوامبر ۱۹۸۷: حکام هائیتی یکدیگر را میدرند؛ توده های محنت کشیده در دفاع از خود در برابر ارتش و ماکوت ها متشکل میشوند ؛ و بالاخره در ۲۹نوامبر ،ارتش با کشتار جنایتکارانه روز انتخابات واکنش نشان میدهد.

نمایندگان آمریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی مدت دو سال در گوش مردم هائیتی خواندند که ((ژنرال نامفی بهترین امید است)).کاندیدهای بورژوا ماهها به مردم هائیتی گفتند که به قانون اساسی وانتخابات امید ببندند. آنها به مردم گفتند که رفرم به رهایی منجر میشود ـ رفرمی که توسط ستمگران امپریالیست هائیتی ترتیب داده شده وتحت نظارتشان اجرا میگردد. هنوز هم دروغ میگویند. کاندیداها به مردم میگویند که به آمریکا چشم امید داشته باشند . آمریکا حتی در حالیکه از انتخابات جدید و مضحکی که ارتش در ۱۷ ژانویه ۱۹۸۸ سازمان داده پشتیبانی میکند، تلاش دارد خون ۲۹ نوامبر رآ از دستان خود بشوید. اما بحران در جامعه هائیتی بسیار عمیق وخواست مردم برای تحول بسیار شدید است ،بهمین جهت ستمگران نمیتوانندبه سادگی از پس آن برآیند.

آیا هیچوقت باندازه حالا روشن بوده است که اربابان وستمگران هائیتی را با استدلال سرو کاری نیست؟ آیاهیچوقت باندازه اکنون واضح بوده که آنها باید شکست داده شده وبهمراه نظامشان برای همیشه ریشه کن گردند؟

انقلابی کبیر،مائو تسه دون،زمانی گفت که ((قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون میاید)). آیانوامبر ۱۹۸۷ اینرا ثابت ننمود؟وباز همانگونه که مائو گفت:

((کسب قدرت توسط مبارزه مسلحانه،حل وفصل مسائل توسط جنگ ، وظیفه مرکزی وعالیترین شکل انقلاب است این اصل مارکسیتی ـ لنینیستی صحت جهانشمول دارد....))

دوسال اخیر در هائیتی این نکته را برای بسیاری به اثبات رساند. ودر شعله های زبانه کش امروز نمیتوان این را به آینده نامعلوم ودوری موکول کرد. مردم میخواهند بدانند: برای اینکه مبارزه آغاز شود: چکار باید کرد ؟این مبارزه چگونه باید آغاز شود، چه راهی به پیروزی میرسد ،بدون اینکه یك موضع شجاعانه اما بی نتیجه اخذ شود ؟ مردم چگونه آماده شوند... همین الان؟ اینها، سئوالات مطروحه در این زمانند. تاریخ جنبش انقلابی بین المللی وخود هائیتی برای پاسخگویی چنین سئوالات مهمی، از تجارب حیاتی برخور دار است .

ظهور راههای گوناگون

مباحثه برسر پاسخگویی به این سئوالات با شدت جریان دارد. برخی به لزوم انقلاب در هائیتی معتقدند اما بیدرنك متذکر میشوند که این چنین انقلابی تنها با حمایت و شرکت تودهها امکانپذیر است ؛ تااین حد مطمئنا صحیح است . امااین افراد غالبا میگویند که انقلابیون برای جلب این حمایت باید ابتدا توده ها را حول مسائل اقتصادی حقوق بشر بسیج کنند وتنها بعداز این مساله انقلاب وبویژه جنك انقلابی را پیش بکشند. آنها در اینمورد در اشتباه بسر می برند و خطر بتعویق انداختن انقلاب را تا آینده ای نامعلوم بوجود میاورند.آیا کشتار ژان رابل کافی نبود تا نشان دهد وقتی توده هااز ارتش خوبی برای بر پایی جنك انقلابی بر خوردار نباشند اتفاقی میافتد؟تجربه خونین هائیتی وهمه جا نشان میدهد هر راهی که مبارزه مسلحانه وکسب انقلابی قدرت در مرکز آن قرار نداشته باشد ،بجایی نمیرسد.

اما وقایعی نظیر ژان ـ رابل وشجاعت بینظیری که توده هادر دفاع از خود در مقاله باکشتار ارتش وماکوت ها در ۲۹ نوامبر بنمایش گذاشتند، همچنین نشان میدهند که عده بسیاری مشتاق متشکل شدن و واکنش نشان دادن هستند. این روحیه مبارزاتی الهامبخش بوده وکاملا برای انقلاب ضروری است . اما کسانیکه میگویند این خیزش در خود ، بطور خود بخودی یا بطور ارگانیك به انقلاب منتهی میشود در اشتباه بسر می برند. چیزی بیشتر وچیزی متفاوت تر از این نوع

تشکل ودفاع از خود ضروری است۰

سایر نیروها امید خود را متوجه یك گروه کوچك که بخوبی مسلح باشد وبوسیله عملیات قهرمانانه جرقه یك خیزش رامیزند،میسازند۰ توده های ستمدیده جهان تنهاتوسط مبارزه مسلحانه می توانند رها شوند و نباید حتی یك روز این مبارزه بیش از موعد ضروری تاخیرافتد۰ تا این حد از مسئله نیز صحیح است۰ اما این افراد غالبا به مشی ناب نظامی، نوعی ((دسته شورشی متحرك))، در غلطیده وقلب ، روح وخون جنك خلق واقعی ـ ضرورت وجود یك حزب پیش آهنك وضرورت بسیج توده ها در برپایی جنك وبرقراری حاکمیت خودشان ـ را بکناری مینهند۰ تجارب اخیر سایر کشورها که این استراتژی غالبا به استفاده از مبارزه مسلحانه برای چانه زدن بر سر میز مذاکره با دشمن منتهی شده، باید جدا طرد شود۰

توده هاسازنده گان تاریخ بوده وتاریخ بما می آموزد که در کشورهای تحت سلطه،مبارزه مسلحانه برمبنایی صحیح،تنها راه درست برای رهاسازی نیروی توده ها و درگیر ساختن آنها در انقلاب میباشد۰

جنك دراز مدت خلق

بیانیهٔ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تصریح میداردکه ((تئوری ارائه شده توسط مائو تسه دون طی سالهای طولانی جنك انقلابی در چین، کماکان نقطه رجوع برای توضیح استراتژی وتاکتیك هادر کشور های مستعمره ونیمه مستعمره (یانومستعمره) میباشد۰)) نکات مهم این تئوری کدامند؟

اولا: جنك انقلابی در تقریبا کلیه کشورهای تحت سلطه باید پایگاه خود را در مناطق روستایی بنانماید۰ در مناطق روستایی جهان سوم، راهها وارتباطات بسیار عقب افتاده اند وارتش ضعیف تر از شهرهاست۰ ونه تنها این، بلکه اکثریت خلق وبویژه اکثریت کسانیکه به تعجیل تمام محتاج ومشتاق تحول انقلابیند، در آنجا زندگی میکنند۰ بعلت این عوامل و عوامل دیگر، یك نیروی انقلابی میتواند با نیروی قلیل در یك یاچند منطقه روستایی که بویژه مناسبند شروع کند وسپس از طریق جنك چریکی قدرت گرفته وبتدریج حاکمیتش را در سراسر کشور بگستراند ونهایتا شهرها(وقدرت سراسری) را بتصرف در آورد۰ بیشك تجربه غنی ۱۸۰٤، شورشهای پیکه در اوائل قرن نوزده، ومقاومت در برابراشغالگران آمریکایی در ۱۹٤۵، توانایی دهقانان ملل تحت ستم در برپایی جنك انقلابی را نشان میدهد۰تجربه چین از ۱۹۲۱ تا ۱۹٤۹، تجارب بسیاری از کشورهای جهان سوم پس از جنك جهانی دوم وتجربه پرو در حال حاضر، نشان میدهد۰ که مبارزه برچنین مبنایی هنگامی که درست رهبری شود میتواند شاهد پیروزی رادر آغوش کشد۰

بیشك صرفا نباید به بسیج دهقانان بسنده نمود۰ فی الواقع پیشاهنك انقلابی باید یك جبهه متحد متشکل از طبقاتی که در نابودی حاکمیت امپریالیستها فئودالهاو سرمایه داران بزرگ متفق آنان ذینفعند، بوجودآورد۰ پرولتاریا باید این جبهه رارهبری نماید چرا که تنهاطبقه ایست که مطلقا چیزی برای مدافعه ویاازدست دادن درنظم جاری ندارد، وتنها طبقه ایست که میتواند ایجاد یك جامعه نوین عاری ازهر گونه ستم و استثمار امپریالیستی را رهبری نماید۰ بلاتردید،کارسیاسی انقلابی مهمی بایددرشهرها انجام شود، باوجود این طریق عمده پرولتاریابرای رهبری جبهه متحد انقلابی،همانا رهبری دهقانان در برپایی جنك خلق است که عمده در مناطق روستایی ریشه دارد۰ همانگونه که مائو گفت: ((جبهه متحد،جبهه متحد برای انجام مبارزه مسلحانه است۰))

ثانیا، همانطور که مائو تاکید کرد: ((جنك انقلابی جنك توده هاست۰ این جنك تنها بوسیله بسیج توده ها واتکا برآنهامیتواند انجام شود۰))یك دسته کوچك قهرمان دربهترین حالت خود تنها میتواند درخانه ارباب را بگشاید و حتی در راس میزش بنشینند. همانگونه که در کوبا اتفاق افتاد۰ اما این بدرد چه کسی میخورد؟ بلکه، بالعکس، انرژی بالقوه و روز مانند توده ها درمبارزه مسلحانه برای درهم شکستن بارگاه امپریالیسم و فئودالیسم و بنیانگذاری یك جامعه واقعا نوین و عادلانه، رها گردد۰

چگونه میتوان این انرژی را رها ساخت؟ تجربه نشان داده است که فقط جنك خلق، که در ابتدا بشکل جنك چریکی شروع میشود، میتواند دهقانانی را که طی قرنها خرد شده اند بیدارکرده، متحد نموده ومتشکل نماید۰ تنها شرکت دهقانان در مبارزه مسلحانه میتواند آگاهی انقلابی و اعتماد به نفس بدانها بدهد۰ بیشك، این چنین وظیفه ای سنبل کردنی نیست، بلکه محتاج آگاهی و شجاعت و بیش از هر چیز نیازمند رهبری است۰ هنگامیکه حداقل تدارك دریك یا چند نقطه کشور دیده شود، جنك خلق درشرایط بروز بحران میتواند بالنسبه به سرعت آغاز گردد۰

باز هم این مائو است که میگوید:((اگر قرار است انقلابی درکار باشد، باید یك حزب انقلابی وجود داشته باشد)) درحقیقت، این یك حلقه کلیدی است۰ حزب راستین کمونیست باید ایجاد گردد ـ حزبی درتقابل ۱۸۰ درجه ای بااحزاب نظیر phch (حزب رویزیونیست هوادار شوروی یا((حزب کمونیست متحد هائیتی)) ـ ج ـ ب ۰ ف) این حزب باید پرچمهای دروغین شوروی،چین، آلبانی وغیره را طرد کرده وبه مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون مسلح گردد۰ این چنین حزبی باید یك برنامه واستراتژی پایه ای و صحیح ارائه داده ویك شالوده پایه ای میان توده های انقلابی کارگران دهقانان، دانشجویان وسایر طبقات ستمدیده ایجاد نماید۰ بدون چنین حزبی توده ها قهرمانانه خواهند جنگید، امافاقد یك دیدگاه روشن بوده ومنافع مستقل پرولتاریا حاصل نشده و پیروی یا از دست خواهد رفت ویا غصب خواهد گشت۰ حزب در آغاز میتواند در بعدی کوچك وبی تجربه آغاز کند، اما تاریخ نشان داده است که اگر خط صحیح در پیش گیرد واگر جسارت برپایی وتداوم جنك خلق راداشته باشد،رشد کرده ومجرب میشد۰ این چنین حزبی هنوز درهائیتی وجود ندارد، اما ما بعنوان هواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از هر تلاشی که در راستای ایجاد چنین نیروی پیش آهنگی بعمل، آید، استقبال میکنیم۰

هائیتی طی تاریخ کوتاهش همواره نقش ویژه ای ایفا نموده است۰ این کشور در قرن هجدهم بزرگترین منبع ثروت اروپا بود، ثروت فرانسه باگوشت و پوست بردگان هائیتی انباشت شد۰ در اواخر قرن نوزدهم، همان بردگان بپا خاسته وقدرتمندترین ارتشهای اروپارا طی پانزده سال جنك، درتنها خیزش پیروزمند بردگان درتاریخ، شکست دادند. اکنون که به انتهای قرن بیستم نزدك میشویم، شاید زمان آن فرا رسیده تا هائیتی از دهه های متمادی و تحت امپریالیسم بودن بدر آید ومجددا به صف نخست گام نهد. بیشك کلیه کسانیکه ازامرانقلاب ورهایی دفاع میکنند، میتوانندبدین امر امیدواربوده ودرجهت آن عاجلانه کارکنند۰ نباید چیزی کمترازاین آرزو کرد۰ ❁

اسنادی از نخستین کنگرهٔ حزب کمونیست پرو

" دربارهٔ مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم "
و
" دربارهٔ اندیشهٔ گونزالو "

حزب کمونیست پرو، که در جراید بنام((راه درخشان))معروف است،اخیرا نخستین کنگره حزبی خود را برگزار نمود. ح.ك.پ،یکی از احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است.اسناد پایه ای زیرین وبرنامه وأساسنامه حزب،مصوب همین کنگره،در اوایل۱۹۸۸توسط کمیته مرکزی ح.ك.پ انتشار یافتند ،علاوه براین،کنگره جنبه های مختلف خط ومشی عمومی سیاسی حزب را تعیین نمود- ج.ب.ف .

۱- درباره مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم

ایدئولوژی پرولتاریای بین المللی به مثابه مارکسیسم سپس مارکسیسم - لنینیسم،وبالاخره مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم از دل مبارزه بسیار حاد طبقاتی بدر آمد.بدین ترتیب،ایدئولوژی علمی بسیار قدرتمند پرولتاریا(بسیار قدرتمند است، چرا که حقیقت دارد) سه مرحله را پشت سر گذرانده: ۱- مارکسیسم - ۲ لنینیسم - ۳مائوئیسم.اینها سه مرحله، سه دوره یا سه نقطه عطف در پروسه دیالکتیکی تکامل یك وحدت(همگونی - م)،طی ۱٤۰سال پس از انتشار مانیفست کمونیست میباشند.این سه،اززمان مانیفست واز طریق قهرمانانه ترین حماسه های مبارزه طبقاتی،از طریق مبارزه دو خط سخت وپر بار درون خود احزاب کمونیست،از طریق کار عظیم غولهای تئوری وپراتیك که صرفا محصول طبقه اند (و سه انور جاودان بر فرازشان ایستاده اند - مارکس لنین ومائو تسه دون) واز طریق جهش های بزرگ(بویژه سه جهش)،ما را به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم(امروزه عمدتا مائوئیسم) مسلح ساخته اند .

علیرغم اینکه،اعتبار جهانی مارکسیسم لنینیسم رسمیت پیدا کرده اما مائوئیسم بمثابه مرحله سوم بطور گسترده رسمیت نیافته است.در حالیکه برخی آنرا انکار میکنند ، سایرین آنرا بعنوان((اندیشه مائوتسه دون))قبول دارند .علیرغم اینکه دو مورد تفاوتهای روشنی با هم دارند،اما هر دو اساساًتکامل کلی مارکسیسم توسط

مائو تسه دون را نفی میکنند.برسمیت نشناختن((ایسم))در مائوئیسم بمعنای انکار جهانشمول بودن ونتیجتاً کاراکترش بمثابه سومین، جدیدترین، عالیترین مرحله(تکاملی) ایدئولوژی پرولتاریای بین المللی است. ما،مارکسیسم ـ لنینیسم و بطور عمده مائوئیسم را قبول داشته،از آن دفاع کرده وبکارش میگیریم.

بعنوان مقدمه وبرای درك بهتر از مائوئیسم وضرورت نبرد برای دست یافتن بدان،بگذارید نظر لنین را بررسی کنیم.او به ما آموخت که انقلاب با انتقالش به شرق با شرایط خاصی روبرو خواهد شد و بدون نفی اصول وقوانین، این شرایط بهرحال جدید بوده مارکسیسم نبایدبه بهای به شکست کشاندن انقلاب، ازدرك این واقعیت عاجز بماند.علیرغم جاروجنجالی که بویژه ازسوی روشنفکران کتابی وملانقطی مملو از لیبرالیسم و مارکسیسم کاذب،علیه آنچه که نوظهور و در حال رویش بود بپا شد،بکاربست مارکسیسم به شرایط مشخص وحل معضلات ومشکلات نوینی که ضرورتا هر انقلابی با آنها روبرو شده وآنها را حل میکند تنها کار صحیح و مناسب بود.و اینکار در مقابل چشمان بهت زده و عوامفریبی رویزیونیستها، اپورتونیستها و خائنین در مورد ((دفاع از ایدئولوژی، طبقه و مردم))، در مقابل حملات کورو وحشیانه آکادمیستهای اخته و تهی مغز و مدافعین نظم کهن که توسط ایدئولوژی بورژوایی تهی شده اند و سنك جامعه کهنی را به سینه میزنند که خودانگلهایش هستند،انجام شد.بعلاوه، لنین موکدا تصریح داشت که انقلاب در شرق باعث بروز شگفتیهای نوین وعظیمی خواهد شد که پرستندگان راه های شناخته شده را که قاصر از تشخیص نو هستندبیشتر شوکه خواهد نمود.و همانگونه که میدانیم معتمداو برای حل معضلاتی که مارکسیسم تا آنزمان نتوانسته بود حل کند،رفقای شرق بودند.

مضافا،هنگامیکه رفیق استالین بدرستی ومحققانه اعلام داشت که وارد مرحله لنینیسم ازتکامل مارکسیسم شده ایم،با مخالفت روبرو گردید.واین مخالفتهانیز بنام مارکسیسم صورت میگرفتند.وباز بیاد داشته باشیم که‌حتی‌برخی گفتند که لنینیسم تنها در کشورهای عقب افتاده کار برد دارد،اما از طریق مبارزه، پراتیك بمثابه تکاملی عظیم در مارکسیسم برآن مهر تایید کوبید.وایدئولوژی پرولتاریا بمثابه مارکسیسم ـ لنینیسم بر سراسر گیتی پرتو افکند.

امروزه،مائوئیسم با موقعیت مشابهی روبرو است.همانگونه که مارکسیسم وپدیده های نو همواره توانسته اند از طریق مبارزه راه خود را بازکنند،مائوئیسم نیز غلبه یافته ومورد قبول واقع خواهد شد.

زمینه ایی که صدر مائو فعالیت نمود و مائوئیسم برآن شکل گرفت، درسطح بین المللی ازاین مولفه ها تشکیل میشد: امپریالیسم،جنگهای جهانی،جنبش پرولتری سراسر جهان، جنبشهای رهائیبخش ملی، مبارزه میان مارکسیسم و رویزیونیسم و احیای سرمایه داری در شوروی. سه نقطه عطف در این قرن برجسته اند: اول، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، طلوع انقلاب پرولتری جهانی؛ دوم، پیروزی انقلاب چین در ۱۹۴۹،عوض شدن توازن قوا به نفع سوسیالیسم؛ سوم، انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی که در ۱۹۶۶ آغاز شد،بمثابه تداوم انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا جهت ادامه راه بسوی کمونیسم. کافی است بگوئیم صدر مائو دوتا از وقایع شکوهمند تاریخی را رهبری نمود.

مائوئیسم در چین شکل کنکرت یافت،درکانون انقلاب جهانی،در میان در هم آمیختگی پیچیده تضادها، مبارزه طبقاتی شدید و خونین که توسط تلاش امپریالیستهاجهت تقسیم چین میان خود رقم میخورد،سقوط امپراطوری منچو(در سال۱۹۱۱)،جنبش ضد امپریالیستی ۱۹۱۹، خیزش گسترده دهقانی، ۲۲ سال مبارزه مسلحانه برای انقلاب دمکراتیك، مبارزات عظیم جهت ساختمان سوسیالیسم، ۱۰ سال التهاب انقلابی جهت پیشبرد انقلاب فرهنگی در میانه بزرگترین مبارزه دو خط مشی درون حزب کمونیست چین عمدتا علیه رویزیونیسم،و دراوضاع جهانی ای که قبلا بعنوان زمینه بدان اشاره شد. چهارتا از این وقایع تاریخی از اهمیت بویژه فوق العاده ای برخوردارند: تاسیس حزب کمونیست چین در ۱۹۲۱؛ خیزش دروی پائیزی در ۱۹۲۷ که آغاز راه محاصره شهرها از طریق دهات بود؛ تشکیل جمهوری خلق چین در ۱۹۴۹؛ و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در ۱۹۶۶ـ۷۶؛ صدر مائو شخصیت رهبری کننده هر چهار واقعه فوق الذکر و از آن مهمتر بالاترین و رهبر تثبیت شده انقلاب چین بود.

در مورد زندگینامه صدر مائو میتوان گفت که او در ۲۶ دسامبر ۱۸۹۳، در یك خانواده دهقانی چشم به جهانی گشود که در شعله های جنك میسوخت. هفت ساله بود که ((شورش بوکسورها)) برپاشد. و ۱۵ ساله بود و برای آموزگار شدن تحصیل میکرد که امپراطوری سقوط کرد. او در ارتش نام نویسی کرد و بعدا بزرگترین سازمانده دهقانان و دانشجویان در هونان (زادگاهش) شد. بنیانگزار حزب کمونیست و ارتش سرخ کارگران و دهقانان راه محاصره شهرها از طریق دهات را مطرح نمود، جنك خلق و بهمراه آن تئوری نظامی پرولتاریا را تکامل داد. وی تئوری دمکراسی نوین را فرموله نمود و جمهوری خلق چین را بنیان گذارد. او نیروی محرکه جنبش جهش بزرگ به پیش و نیروی پیشبرنده ساختمان سوسیالیسم، رهبر مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن خروشچف و عواملش، و رهبر و راهنمای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی بود. این نقاط عطف زندگی فردی است که خود را تماما و کاملا وقف انقلاب نمود.پرولتاریا در این قرن به سه پیروزی کبیر دست یافته، که دوتای آنها تحت رهبری صدر مائو بود. اگر یکی از آنها شکوهمند باشد، مسلما دو دیگر نیز چنین اند.

ما در مورد محتوا (و بیشك، جوهر) مائوئیسم، بر مسائل اساسی زیرین تاکید میگذاریم:

۱ـ تئوری: مارکسیسم از سه جزء تشکیل یافته است: فلسفه مارکسیستی، اقتصاد سیاسی مارکسیستی و سوسیالیسم علمی. تکامل این سه باعث جهش کیفی بزرگ مارکسیسم بمثابه یك کل و یك همگونی بسطحی عالیتر یعنی به مرحله ای نوین، می گردد. نتیجتا، ضروریست تصریح شود که صدر مائو در تئوری و پراتیك، این چنین جهش کیفی بزرگی را انجام داده است. برای اینکه این مسئله را بهتر توضیح دهیم، آنرا نکته به نکته بررسی می کنیم.

او جوهر دیالکتیك، قانون تضاد، را در فلسفه مارکسیستی تکامل داد. او قانون تضاد را بعنوان تنها قانون اساسی مطرح نمود، علاوه بر درك عمیقا دیالکتیکیش از تئوری شناخت ـ که دو جهش تشکیل دهنده این قانون (یعنی جهش از پراتیك به شناخت و سپس بازگشت به پراتیك، که جهش از شناخت به پراتیك وجه عمده است) جوهر آنست ـ ما باید بر بکارگیری استادانه قانون تضاد در سیاست توسط وی تاکید ورزیم. بعلاوه، او فلسفه را بمیان توده ها برد و وظیفه ای را که توسط

مارکس مطرح شده بود، بانجام رساند. در اقتصادسیاسی مارکسیتی،صدرمائو دیالکتیك را در تحلیل از رابطه بین زیربنا وروبنا، ودر پیشبرد مبارزه مارکسیم علیه تئوری رویزیونیستی ((نیروی مولده))بکارگرفت. اونتیجه گرفت که روبنا ،آگاهی،میتواند زیربنا را متحول سازد ،وبا قدرت سیاسی میتواند نیروهای مولده را رشد دهد. او این ایده لنینیستی که سیاست بیان فشرده اقتصاداست راتکامل داد و تصریح نمود که سیاست بآید (برهمه عرصه ها) حاکم باشد وکار سیاسی شریان حیاتی کاراقتصادی است ،اینها همه به بکارگیری اصیل اقتصادسیاسی ،ونه صرفایك .سلسله سیاستهای اقتصادی، منتهی شد.

مسئله ای که علیرغم اهمیتش بویژه توسط آنان که با انقلاب دمکراتیك سرو کار دارند، به آن کم بها داده شده، تئوری مائوئیستی سرمایه داری بوروکراتیك است ـ یعنی آن نوع سرمایه داری که امپریالیسم در کشورهای تحت سلطه برمبنای سطوح متفاوت فئودالیسم یا سایر نظامهای پیشین، رشد میدهد. این مسئله ای بسیار مهم بویژه برای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین است. چرا که با درك این مسئله است که میتوان انقلاب را بطور صحیح رهبری کرد ـ بویژه بدین علت که زیربنای اقتصادی لازم جهت گذار انقلاب به مرحله دوم یعنی سوسیالیستی، به خلع ید سرمایه داری بوروکراتیك بستگی دارد.

اما نکته مهمتر این است که صدر مائو اقتصاد سیاسی سوسیالیستی را تکامل داده است،انتقاد وی از ساختمان سوسیالیسم در شوروی بینهایت مهم است. تزهای وی در مورد ساختمان سوسیالیسم در چین نیز از اهمیتی همطراز با این انتقادات وی، برخوردارند: تعیین کشاورزی بمثابه شالوده و صنعت بعنوان فاکتور هدایت کننده، توسعه صنعتی تحت هدایت رابطه میان صنعت سنگین و سبك و کشاورزی، مرکزیت دادن به صنعت سنگین و در عین حال بذل توجه کامل به صنعت سبك علاوه بر کشاورزی در ساختمان اقتصادی. باید به جهش بزرگ به پیش و شرایط پیشبردش توجه ویژه نمود: اولا، یك خط درست که مسیر مناسب و صحیح را تعیین نمود. ثانیا، اشکال متعدد تشکیلاتی کوچك، متوسط و بزرگ در رابطه بااندازه کمی شان ایجاد شدند. ثالثا، توده ها برای به حرکت در آوردن و سرانجام برای به پیروزی رساندن آن دست به تلاشی بسیار بزرگ و سخت زدند، که جهشی بزرگ به پیش رابه جریان درآورده و متحقق سازند؛جهشی که نتایجش بیشتربا نظرکردن به پروسه ای که به حرکت درآورد، وبه چشم اندازهای تاریخی آن، و به رابطه اش با کئوپراتیوهای کشاورزی و کمونهای خلق بیشتر درك می گرددتا بانظرکردن به نتایج آنی اش. بالاخره، باید آموزشهای وی در مورد (جایگاه) عینیت و ذهنیت در درك و بکارگیری قوانین سوسیالیسم (که شکوفایی کاملش درچند دهه سوسیالیسم دیده نشده است، و به همین جهت مانع درك بهتر این قوانین و ویژگیهایشان شده است)، و بویژه رابطه میان انقلاب و توسعه اقتصادی که در شعار ((انقلاب را در یابید، تولید را بالاببرید))، فشرده شده است را بخاطر بیاوریم. علیرغم اهمیت زایدالوصف این تکامل در اقتصاد سیاسی مارکسیستی چیز زیادی در مورد آن گفته نشده است.

و در رابطه با سوسیالیسم علمی، صدر مائو تئوری طبقات، بررسی آنها در سطح اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیك؛ قهر انقلابی بمثابه قانون عام بدون استثنا؛ انقلاب بمثابه جایگزینی قهرآمیز یك طبقه توسط طبقه دیگر، را تکامل داد. او تئوری خود را در این عبارت تصریح نمود: ((قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید))،و مسئله کسب قدرت در کشورهای تحت سلطه را با نشان دادن راه محاصره شهرها از طریق دهات و تعیین قوانین عمومی اش، حل نمود. او بطوردرخشانی تئوری مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم را تعریف کرده و تکامل داد: مبارزه آنتاگونیستی تحت سوسیالیسم میان بورژوازی و پرولتاریا، میان راه سرمایه‌داری و راه سوسیالیستی و میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم ادامه داشته و در سوسیالیسم هنوز این مسئله که کدامیك بالاخره غالب خواهد شد حل نشده می ماند؛این مسئله طی مدت زمانی طولانی حل خواهد شد و این مدت زمان پروسه ای خواهد بود مملو از احیاءگری و ضد احیاءگری تااینکه نهایتا پرولتاریا قدرت سیاسی خود یعنی دیکتاتوری پرولتاریارااقاطعانه تحکیم بخشد. و مهمتر از همه اینکه او راه حل بزرگ تاریخی برای تداوم انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا؛یعنی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را فرموله نمود.

این مسائل اساسی که بطورمختصر مطرح شده ،اما بسیار آشنا وغیره قابل انکارند ،نشاندهنده تکامل سه جزء مارکسیم توسط صدر مائو وبیشك تکامل مارکسیسم ـلنینیسم به یك مرحله نوین عالیتر وسوم است :مارکسیسم ـلنینیسم ـمائوئیسم،عمدتا مائوئیسم.

در بکارگیری شیوه سنتز، بگذارید به چند نکته خاص دیگر که منبعث از همان نکات فوق الذکراست اشاره کنیم ـاگر چه صرفابه ذکرتیتر وارشان جهت جلب توجه به آنها، بسنده کنیم.

۲ـ انقلاب دمکراتیك : نخست، تکامل تئوری مارکسیستی دولت ،در رابطه باسه نوع دیکتاتوری : الف: دیکتاتوری بورژوایی دردمکراسیهای بورژوایی نوع کهن مثل آمریکا ؛طبقه بندی ای که میتوان کشورهای تحت سلطه مانندآمریکای لاتین را به آن افزود .ب: دیکتاتوری پرولتاریا ،مثل شوروی وچین پیش از غصب قدرت توسط رویزیونیستها، ج: دمکراسی نوین ،بمثابه دیکتاتوری مشترك برپایه وحدت کارگر ودهقان تحت هژمونی پرولتاریا تحت رهبری حزب کمونیست ،که طی انقلاب دمکراتیك در چین ایجاد شد وامروزه درپرو شکل کمیته‌های خلق، مناطق پایگاهی ،وجمهوری دمکراتیك نوین خلق که در پروسه شکل‌گیری است،را بخود میگیرد .در تکامل تئوری دولت، ضروریست که برتفاوت کلیدی میان سیستم دولتی یعنی دیکتاتوری یك طبقه یاطبقات که قدرت سیاسی رادراختیار دارند (که عمده است)، وسیستم حکومتی یعنی تشکیلات اعمال آن قدرت سیاسی ،تاکید نمود.

بعلاوه دمکراسی نوین ـ یکی از برجسته ترین تکاملات صدرمائو ـ با استادی به انقلاب بورژوایی طراز نوین که تنها می‌تواند توسط پرولتاریارهبری شود، شکل کنکرت می دهد؛ بطور خلاصه یعنی انقلاب دمکراتیك در چارچوب عصر جدید انقلاب جهانی پرولتری که ما در آن قرار داریم. انقلاب دمکراتیك نوین یعنی اقتصاد نوین، سیاست نوین و فرهنگ نوین و بی شك یعنی سرنگونی نظم کهن؛ استقرار نظمی نوین با سلاح در کف، که تنها وسیله متحول ساختن جهان است.

بالاخره تاکید براین نکته حائز اهمیت است که دمکراسی نوین در حالیکه یك انقلاب دمکراتیك بوده ووظایف دمکراتیك را به سرانجام میرساند، همچنین برخی وظایف سوسیالیستی را نیز به پیش می‌برد.این امر،راه حلی کلی برای مسئله دو مرحله ـ دمکراتیك وسوسیالیستی ـ در

کشورهائی نظیر کشور ماست، وتضمین میکندکه انقلاب به مجرد تکوین مرحله دمکراتیک، بدون وقفه وبدون درنگ پیشروی خود را بسوی مرحله سوسیالیستی ادامه خواهد.

۳ـ سه اسلحه: مسئله ایجاد سه اسلحه انقلاب محتاج این است که حزب رابطه میان حزب، ارتش، وجبهه واحدرا درک نماید، وظیفه رهبری عبارت است از درک ساختمان مرتبط وبکارگیری صحیح ومناسب این سه اسلحه در بحبوحه جنگ ویا دفاع از دولتی که متکی بر قدرت توده های مسلح میباشد. ایجاد این سه اسلحه تحت راهنمایی این اصل صورت میگیرد که خط مشی ایدئولوژیک مناسب وصحیح تعیین کننده است، وبرمبنای این خط مشی ایدئولوژیک ـ سیاسی است که ساختار تشکیلاتی بطور همزمان، در روند مبارزه میان خط مشی پرولتری و خط مشی بورژوایی ودر طوفان مبارزه طبقاتی، عمدتا بصورت جنگ(چه وقتی که جریان دارد وچه وقتی که بالقوه شکل اصلی مبارزه طبقاتی است)، تکامل می یابد.

در موردحزب، صدر مائونقطه عزیمت خودراضرورت ایجاد حزب کمونیست قرار میدهد: حزبی طراز نوین، حزبی پرولتری، وامروزه باید گفت حزبی مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست، حزبی که هدفش کسب قدرت دولتی وحفظ آن باشد. این هدف حزب را در پیوند جدا ناشدنی با جنگ خلق قرار میدهد ـ چه آغازش کند، چه تکاملش دهدوچه وقتی برای دفاع از خودبه آن دامن زند. این حزب متکی به توده هاست، این اتکاءمیتواند ناشی از جنگ خلق ـ که جنگ توده هاست باشد، و میتواند منبعث از جبهه واحد ـ جبهه ای که متشکل از طبقات ومتکی بر اکثریت توده ـ هاست ـ باشد. حزب بر مبنای مراحل ودوره های انقلاب تکامل یافته ومتحول میشود. نیروی محرکه تکاملش، تضاد متمرکز درون آن به شکل مبارزه دو خط مشی میان خط مشی پرولتری وخط مشی بورژوایی یا خط مشی غیر پرولتری بطور عام است. این مبارزه بطورعمده ودر جوهرخود مبارزه علیه رویزیونیسم است. این نکته ما را به اهمیت تعیین کننده ایدئولوژی در حیات حزب و کارزارهای اصلاح حزب برای تنظیم عملکرد کل سیستم تشکیلاتها و اعضاء حزب بر طبق خط مشی ایدئولوژیک و سیاسی مناسب وصحیح، رهنمون می گردد. بدین ترتیب خط مشی پرولتری میتواند بر حزب غالب بوده وسلطه قدرتمند خود را در رهبری حزب اعمال نماید. هدف حزب بر قراری قدرت سیاسی پرولتری، حتی تحت دمکراسی نوین که پرولتاریاطبقه رهبری کننده است، وعمدتا استقرار، تحکیم و تکامل دیکتاتوری پرولتاریا از طریق انقلابات فرهنگی جهت رسیدن به هدف نهایی کمونیسم، میباشد. بدین جهت است که پرولتاریاباید همه چیزرا وبطور همه جانبه، رهبری نماید.

در مورد ارتش انقلابی: ارتش انقلابی طراز نوین، ارتشی جهت انجام وظایف سیاسی تعیین شده توسط حزب بر طبق منافع پرولتاریا وخلق میباشد. این مسئله شکل مشخص سه وظیفه را می یابد: پیشبرد جنگ، پیشبردتولید جهت جلوگیری از تبدیل شدن به یک باراضافی، وپیشبرد بسیج توده ها؛ ارتشی است که از نظر سیاسی بر ایدئولوژی پرولتری یعنی بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم (امروزه) وخط مشی سیاسی ونظامی عمومی تعیین شده توسط حزب، مترتب است. این ارتش، ارتشی است که بر توده هااتکاء می نماید، نه بر تسلیحات، ارتشی است که از توده ـ هاتشکیل شده و همواره با آنها پیونداشته وازجان ودل به آنها خدمت میکند. این مسئله به آن اجازه میدهدکه همانندماهی در دریای(توده ها) حرکت کند. صدر مائومیگوید، خلق بدون ارتش خلق هیچ چیز ندارد. و در عین حال، ضرورت اعمال رهبری حزب بر ارتش را بماميآموزدواين اصل بزرگ را ارائه میدهد: حزب برتفنگ اعمال رهبری میکند وما هرگز اجازه نخواهیم داد که تفنگ حزب راکنترل کند. علاوه برتعیین اصول و معیارهای کامل ایجادارتش طرازنوین، صدرمائوهمچنین هشداردادکه اگر رهبری طی یک کودتای ضدانقلابی غصب شود، ارتش می تواند برای احیای سرمایه داری مورد استفاده قرار گیرد. او تز لنین در مورد میلیشیای مردمی رااز طریق تسلیح بیش از پیش گسترده مردم، تکامل داده وراه را بسوی دریای توده های مسلح گشودوجهت آنرا نشان داد. که این ما را به رهایی نهایی توده هاوپرولتاریا رهنمون خواهد شد.

درباره جبهه واحد: صدر مائو نخستین کسی بودکه تئوری جامع جبهه واحد را ارائه دادواصول آنراتعیین نمود. یعنی جبهه واحدی که مبتنی بر وحدت کارگر و دهقان بوده و هژمونی پرولتاریادر انقلاب را تضمین میکند. جبهه واحدی که ازطبقات مختلف تشکیل شده وتوسط پرولتاریاکه توسط حزبش نمایندگی میشود، رهبری میگردد. بطورخلاصه، جبهه واحدی تحت رهبری حزب کمونیست، جبهه واحدی برای پیشبردجنگ خلق، انقلاب، و برای کسب قدرت در جهت اعمال اراده پرولتاریاوتوده ها. بنابراین، جبهه واحد بطور مشخص وحدت نیروهای انقلابی علیه نیروهای ضد انقلابی جهت بر پا داشتن مبارزه میان انقلاب وضد انقلاب، عمدتااز طریق جنگ خلق وسلاح برکف، میباشد. مسلما، جبهه واحددر تمام مراحل انقلاب یکسان نبوده، ومضافا، از ویژگیهای خاص خود متناظربر دوره های مختلف هر مرحله برخورداراست. به همین شکل، جبهه واحد در یک انقلاب مشخص همانندجبهه واحد در مقیاس جهان نیست ـ هر چند که قوانین عامی که در موردشان صدق میکند یکی است. به علاوه، تاکیدبر رابطه جبهه ودولت که صدر مائو طی جنگ ضدژاپنی برقرارنمود حائز اهمیت است. وی توضیح داد که جبهه واحد شکلی از دیکتاتوری مشترک است. این مسئله ایی است که ماکه با انقلاب دمکراتیک روبارویيم باید مطالعه کنیم.

۴ ـ جنگ خلق: جنگ خلق، تئوری نظامی پرولتاریای بین المللی است. جنگ خلق برای نخستین باربطور سیستماتیک وهمه جانبه تجربه تئوریکی وپراتیکی مبارزات، عملیات نظامی وجنگهای پرولتاریاو همچنین تجارب دراز مدت خلقها در مبارزه مسلحانه، بویژه جنگهای دهقانان چین را جمعبندی میکند. صدر مائو طبقه کارگر را از یک تئوری نظامی بهره مند ساخته است. اما گیجی وغلط فهمی بسیاری دراین رابطه موجود است، که نتیجه چگونگی درک از جنگ خلق در خود چین است. اغلب به جنگ خلق بصورت تنگ نظرانه وتحقیر آمیز بصورت یک جنگ پارتیزانی صرف نگریسته میشود. این دیدگاه قاصر از درک این واقعیت است که جنگ چریکی در نزد مائو از کاراکتری استراتژیک برخوردار است. این دیدگاه همچنین درک نمیکند که چگونه جنگ پارتیزانی بر مبنای سیالیت اساسیش میتواند تحرک، جنگ متحرک، وجنگ موضعی را بوجودآورد؛ می تواند طرح تهاجمات عمده استراتژیک بریزد؛ شهرهای کوچک، متوسط، وبزرگ بامیلیون هاجمعیت

بقیه در صفحه ۷۷

نقد

نقد "تروریسم" بروایت شوروی‌ها

دَم‌گرفتن با نغمه‌های دولت بورژوایی

تروریسم چپ
اثر ویکتور ویتیوك
(انتشارات پروگرس ، مسکو ، ۱۹۸۵)

به قلم : پ ب

با انتشار«تروریسم چپ» اثر ویکتور ویتیوك از آکادمی علوم شوروی ،رویزیونیست‌های شوروی موقعیت خود رادر یکی دیگر از عرصه های رقابت امپریالیستی تقویت میکنند: اینکه کدام ابرقدرت امپریالیستی سفت و سخت ترین مدافع«نظم و قانون» است. در نفی روند چریك شهری در اروپای غربی، اثر ویتیوك ارتجاعی ترین یاوه های همقطاران غربیش را تکرار میکند. اشخاصی نظیر«کلیراسترلینك » (حرّاف سیا) که برای توجیه اقدامات شدید سرکوبگرانه پرچم مبارزه علیه« تروریسم بین المللی»را برافراشته اند.فی الواقع در سست همانطور که نویسندگان مزدور غربی کرملین را صحنه گردان تروریسم «می خوانند»، ویتیوك نیز اصرار براین دارد که امپریالیسم آمریکا حامی اصلی روند چریك شهری است. و چنین فراخوان میدهد که «تروریسم چپ مسئله ای شده که باید هرچه زودتر حل گردد» در عین حال، هر کس که می خواهد بفهمد جریان چریك شهری چیست، با خواندن این کتاب سرش بسنك خواهد خورد . چرا که این مسئله موضوع واقعی ویتیوك نیست .

در مورد نکات مهم خط سیاسی جریان چریك شهری در اروپای غربی و تکامل آن از زمان تبارزش یعنی اواخر دهه ۶۰ بسیار اندك سخن رفته است. (برای مطالعه نقد ی مارکسیست ـ لنینیستی از این روند رجوع کنید به « بیراهه چریك شهری در اروپای غربی »جهانی برای فتح شماره ۴) در عوض، ویتیوك پدیدهٔ چریك شهری را برای سردادن نغمه های ستایش از نظم در اروپای غربی و حمله پر حرارت برتهدیدات «از پائین» دستاویز قرار میدهد. جریان چریك شهری که در بهترین حالت جریانی به انحراف افتاده وبلااثر است ، هدف واقعی حمله او نیست ، بلکه کلیه کسانیکه در حقیقت خواهان براندازی نظم حاکمند ، بویژه مارکسیسم ـ لنینیستهای راستین که برای رهبری توده ها جهت چنین کار ی تدارك می بینند، آماج حمله او قرار دارند.

انتقادات او از امپریالیستهای غربی عمدتا حول این نکته است که آنها در رابطه با درك شیوه خفه کردن ناآرامی های توده‌ای از رویزیونیستهای شوروی عقبند. نکته واقعی که ویتیوك به جهانیان ـ منجمله و بویژه امپریالیستهای اروپای غربی ـ ابلاغ میکند، این است که شورویها بهترین مدافعین نظام بورژوائی ، و تواناترین کسان در غلبه بر تهدیدات (خصوصا انقلاب پرولتری) علیه نظام اجتماعی تثبیت شده می باشند .« تروریسم چپ» سندی افشاگرانه در مورد این واقعیت است که «شوروی سوسیالیستی » صرفا تابلوی سردر دیکتاتوری بورژوائی است که

امروزه بر شوروی حاکمیت دارد.

ستایش از دمکراسی بورژوائی

شاید دمکراسی بورژوائی مهمترین بخش از حاکمیت بورژوائی است که ویتیوك در صدد دفاع از آن بر آمده است. ویتیوك هنگام بحث در مورد ارزیابی چریکهای شهری از((تروریسم دولتی))چنین مطرح می سازد که از نظر آنان (تروریسم دولتی) نه تنها رژیمهای دیکتاتوری که قانونیت دمکراتیك را مضمحل ساختند بلکه همچنین موجودیت فی نفسه قانونیت را دربرمی گیرد، و نه تنها سرکوب آشکار و اعمال خشونتبار پلیس و ارتش بلکه خود موجودیت آنها و سایر نهادهای اداری را نیز شامل میگردد. به عبارت ساده تر، این دولت بورژوائی است که بهر شکلی که باشد ....از نظر آنها تروریسم است. ویتیوك در ادامه، خط چریکی شهری را چنین توضیح میدهد: ((بدین صورت دمکراسی بورژوائی نه تنها به مثابه شکلی از سلطه فریبکارانه بورژوازی، بلکه اساسا نقابی صلح آمیز برچهرهٔ فاشیسم است که تازمانی که امکان آن موجود باشد جهت مقاصد فریبکارانه مورد استفاده واقع میشود. اما به محض اینکه فاشیسم با مشکلات جدی تر روبرو میگردد،چهرهٔ جنایتکارانه واقعی خودرا در زیر نقاب پارلمانتاریسم عیان میسازد)). ویتیوك از این نقطه نظر کاملا از کوره در میرود و آنرا نتیجه ((دستکاری)) نقل قولهای مجرد مارکس و انگلس تحت تاثیر((شکاکیت ناسالم)) می بیند.

محکوم کردن دولت بورژوائی در هر شکلش بمثابه ((تروریست))، و افشای چهره))اش در زیر نقاب پارلمانتاریسم - آیا کسی بجز یك ستایشگر دولت بورژوائی این کار را جرم محسوب میکند؟ اگر این چنین است، لنین نخستین کسی است که بانفرین ویتیوك به عذاب دوزخ دچار میشود زیرا این لنین بود که دمکراسی را بهترین پوسته برای حاکمیت سیاسی بورژوائی ارزیابی نمود و بیان داشت ((دمکراسی....نهادی است جهت استفاده سیستماتیك از زور توسط یك طبقه علیه طبقه دیگر و توسط یك بخش از اهالی علیه بخش دیگر)). لنین در ادامه چنین جمعبندی نمود ((دولتهای بورژوائی به اشکال بسیار متفاوت وجود دارند، اما ماهیتشان یکی است: همه این دولتها علیرغم هر شکل حکومتی که بخود بگیرند، در تحلیل نهائی بی برو برگرد دیکتاتوری بورژوائی هستند))(دولت وانقلاب)

قهرمان روسی دمکراسی بورژوائی حتی از شکل خاصی که(این دمکراسی بورژوائی - م) در اروپای غربی بخود میگیرد و یعنی وجود پارلمان و احزاب سیاسی رقیب دفاع میکند. او تحلیل ((تروریسم چپ)) را به استهزا میگیرد: ((هیچیك از احزاب - سوسیال دمکرات، لیبرال ،محافظه کار ،چپگرا، سانترالیست، راستگرا، سکولار(غیر مذهبی) یا مذهبی - بدیگری ارجحیت ندشته و تفاوت ماهوی میان آنها وجود ندارد. بطور مثال رهبری راف (RAF (فراکسیون ارتش سرخ) یك گروه چریك شهری آلمان است) تفاوت میان CDU اتحادیه دمکرات مسیحی - حزب هلموت کل) و SPD (حزب سوسیال دمکرات ویلی برانت) را بوضوح کامل، و تفاوت میان وبا وطاعون بیان میکند.)) (در اینجا باید تذکر دهیم که متاسفانه رهبری راف به اعمال این تحلیل صحیح ادامه نداده و آنرا به عرصه بین المللی تعمیم نداد. آنها قبلا به شوروی بمثابه ((طاعون)) خفیف تر برخورد میکردو اکنون از آن بعنوان ((سوسیالیست)) یاد میکنند.

نثار کردن القاب ((وبا)) و ((طاعون))به CDU و SPD بویژه از این جهت ویتیوك را رنجیده خاطر ساخته که رویزیونیستهای شوروی مستمرا در پی استفاده از هرگونه اختلافی میان طبقات حاکمه اروپای غربی جهت جلب آنها بسوی بلوك شوروی و یا حداقل بسوی موقعیتی خنثی هستند. ارجحیت علنی دادن به سوسیال دمکراتها اخیرا تا حدودی باعث دردسر شورویها شده است چرا که اتفاقا همین سوسیال دمکراتهای کلاسیك هستند که اغلب بر طبل ضرورت میلیتاریزاسیون علیه شوروی می کوبند: هلموت اشمیت خواهان استقرار موشکهای پرشینك و کروز شد، و میتران هوادار اصلی استقرار آنها و نیز قاطع ترین مدافع ((نیروی ضربتی)) هسته ای فرانسه بود. درعین حال، برنامه شوروی ها در هم کوبیدن ماشین دولتی بورژوائی موجود در این کشورها نیست، بلکه در پی شکافهای میان صفوف امپریالیستها و مانور دادن جهت کسب عرصه نفوذ می باشند. بنابراین آنچه که بیش از همه باب میل آنهاست، تفاوت (به هر شکل خاص موجود آن)) در میان صفوف بورژوازی است - یعنی تفاوتهائی که از نظر پرولتاریا واقعند انتخاب میان ((وبا و طاعون)) است.

ویتیوك می گویدروند((تروریسم چپ)) غیر مشروع و ارتجاعی است چرا که قاصر از درك اینست که دمکراسی های بورژوائی بهتر از فاشیسم هستند: ((...تنها بابر چشم نهادن تیره ترین عینکهای تیره است که نمی توان تفاوت کیفی (دمکراسی بورژوائی) از فاشیسم را دید. اولی (دمکراسی بورژوائی) نه تنها شکلی از سلطه سیاسی بورژوائی است، بلکه با اهمیتی یکسان ،مهمترین چیزی است که توده های کارگر در نتیجه مبارزه طولانی و سخت تحت بدست آورده اند و شرط تکامل آتی آنهاست...))

این ادعا که دمکراسی دستاورد طبقه کارگر بوده و از ((اهمیتی یکسان)) نسبت به حاکمیت بورژوائی برخوردار است، حتی یك نیرنك رویزیونیستی اصیل نیست، بلکه تکرار بحثهای خیانتکارانه انترناسیونال دوم است که بطور مثال میگفت کرسیهای سوسیال دمکراتها درپارلمان آلمان برای طبقه کارگر پیروزی بوده وبه او چیزی میدادکه در جنك امپریالیستی نخست از آن دفاع کند. و بدین ترتیب، آنها موضع ((دفاع از سرزمین پدری)) راتوجیه میکردند. فاشیسم و دمکراسی بورژوائی یك چیز نیستند، اما هردو اشکال دیکتاتوری بورژوائی هستند و این چیزی است که به عبارت ویتیوك (با اهمیتی یکسان) بیش از همه، نقش می کند. او با تردستی تلاش دارد تا دمکراسی های بورژوائی را بمثابه چیزی بطور مساوی متعلق به بورژوازی و پرولتاریااست جا بیندازند.

حفظ دولت بورژوائی

تشویق اشکال قانونی مبارزه از اجزاء ستایش و تمجید ویتیوك از دمکراسی بورژوائی است. ((مارکسیسم مبارزه مسلحانه را تنها شکل مبارزه ندانسته و اشکال مختلف مبارزه طبقاتی و قهر پرولتاریا در مقابل بورژوازی با هدف کسب آزادی از استثمار و پیشروی بسوی سوسیالیسم آ را قبول دارد. کارل مارکس گفت ....که سوسیالیستها ترجیح میدهند که اگر یك فرصت واقعی دست دهد با سرمایه داران ((کنار بیایند)). آری، رویزیونیستهادر حالیکه حاکمیت خود رادرافغانستان بروزبمب و گلوله ودر لهستان به ضرب باتون و زندان اعمال میکنند، تلاش دارندجای تازه ای به حمایت پارلمانتاری در اروپای غربی

بدهند. بهمین جهت ،مارکس از یك انقلابی به یك فرد معقول که حاضر است بابورژوازی کنار بیاید ،تبدیل میشود! انگار نه انگار این مارکس بود که این سطور معروف را درانتهای مانیفست کمونیست نوشت: «کمونیستها عاردارند که نظرات و مقاصد خودرا پنهان سازند. آنها آشکارا اعلان میکنند که اهدافشان تنها ازطریق نابودی قهری کلیه شرایط اجتماعی موجوددست یافتنی است.» (تاکیدازماست)

لنین نیز باهمین صراحت چنین نوشت: «دولت پرولتری نمی تواندازطریق پروسه «اضمحلال» دولت بورژوائی بجای آن بنشیند، بلکه اینکار صرفاًاز طریق انقلاب قهرآمیز، بعنوان یك قانون عام ،امکان پذیراست. انگلس درستایش این انقلاب سخن گفته که بیانات مکرر مارکس مطابقت دراد... این ستایش بهیچوجه «شیفتگی» صرف، سخن آرائی صرف ویا مدیحه سرائیٔ بمنظور مناظره نیست. ضرورت تربیت سیستماتیك توده ها بقسمی که با این نظریه و دقیقا این نظریه انقلاب قهرآمیز مطابقت داشته باشد ،همان نکته ای که شالودهٔ تمام آموزش مارکس و انگلس را تشکیل میدهد.... بدون انقلاب قهرآمیز ،تعویض دولت بورژوائی با دولت پرولتری محال است.» (دولت و انقلاب)

امروزه آیا این کمتراز زمان لنین حقیقت دارد ؟آیا انباشت عظیم نیروهای نظامی در سراسر جهان و منجمله در کشورهای امپریالیستی ،سخن گفتن «کنار آمدن» باسرمایه داران را که تلاشی جنایت کارانه در جهت تحمیق توده هاست ،بسادگی از دور خارج نساخته است؟ ندای صلح طلبی سوسیال امپریالیستها نیرنك است . همانگونه که دیده ایم ، آنها نیروهای مسلح خود را در هرزمان و هر کجا که منافعشان ایجاب کند به کار میگیرند. امروزه آنها در اروپای غربی در راستای منافعشان در کسب نفوذ میان بخشهائی از بورژوازی و توده های بورژوا زده تر آنجا و ایجاد بلوك با آنها ،در پی ترغیب این حماقت پارلمانتاری هستند.

بدین جهت ،ویتیوك چریکهای شهری را بخاطر برهم زدن نظم پرآرامش بورژوازی در آنجا، بخاطر خشونت بسیار محکوم میکند: «.....مشروعیت و ضرورت خشونت تروریستی ،تنها ایده ایست که آنها (تروریستهای چپ) بدان وفادارند». در ادامه ،او ویژگی «تروریستهای چپ» را چنین برمیشمارد:

«...گرایش سنتی بسوی استدلالات دگماتیکی مثل «انقلاب جنك داخلی است، و انقلاب جهانی جنك جهانیست»، در میان تروریستهای چپ رایج است ....سئوالی که طبیعتا مطرح میشود این است که آیا این اعمال نتایجی که خود موجودیت بشر را تهدید نماید در بر ندارند.» آری، کسانیکه انگشتان خودشان بر روی ماشه های یکی از دو زرادخانه هسته ای بزرگ جهان قرار دارد، یك گروه کوچك چیریك شهری را بخاطر «تهدید موجودیت بشر» سرزنش میکنند!

فی الواقع در حالیکه برای یك جنك جهانی امپریالیستی در ابعاد بیسابقه ای نابود سازنده است تدارك می بینند، وتیتوك چشم انداز جنك انقلابی توده ای را استهزاء میکند: «توجیح جنك در تطابق با ایدئولوژی و پسیکولوژی تروریستهای چپ قرار دارد.»

ویتیوك می گوید، از نظر آنها «جنك برترین شکل قهر سیاسی است که موقعیتی استثنائی، فقدان و یامحدودیت نظم و قانون باعث میگردد، وبزور اسلحه کلیه مسائل حل میشوند. بیشك آنچه که ویتیوك بشکل ارائه کاریکاتوری از نحوهٔ استدلال بدان حمله میکند بسیار شبیه توصیفی است که لنین (معروفترین «تروریست چپ») از جنك داخلی بدست میدهد: «آقایان، مارا از جنك داخلی نترسانید. جنك داخلی اجتناب ناپذیر است... این جنك باعث پیروزی بر استثمارگران خواهد شد، به دهقانان زمین خواهد داد، به خلق صلح خواهد داد، راه روشنی در برابر انقلاب پیروزمند پرولتاریای سوسیالیست جهان خواهد گشود.» (انقلاب روسیه و جنك داخلی) این ستایش واقعی از جنك داخلی است که لنین آنرا «عالیترین شکل مبارزه طبقاتی» خواند.

لنین در توضیح شیوهٔ برخورد کمونیستهای انقلابی به اتهامات حزب بورژوائی کادت در روسیه مبنی براینکه در صورت وقوع انقلاب «جویهای خون» جاری خواهد شد، گفت: «این جویهای خون باعث پیروزی پرولتاریا و دهقانان فقیر میشوند، واین پیروزی بهیچ ابهامی باخود صلح را بجای جنك امپریالیستی به ارمغان خواهد آورد، یعنی جان صدها هزار نفری را که اکنون خونشان برای تقسیم غنائم و متصرفات (سرزمینهای الحاقی) توسط امپریالیستهابرزمین می ریزد، نجات خواهد داد... این چنین است، و این چنین باید باشد، نحوهٔ برخورد کارگر آگاه روسی در هنگام رویارویی با و تحلیل از مسئله جنك داخلی که اکنون در همه جا مطرح است». (انقلاب روسیه و جنك داخلی) آیا نحوهٔ استدلال انقلابیون آگاه در اروپای غربی و هر کجای دیگر نباید این چنین باشد؟ آیا امپریالیستها حتی ازآخرین جنك جهانی به بعد تعداد بیشماری را، طی جنك کره (نزدیك به یك میلیون) هندو چین (حداقل دو میلیون) الجزایر (دست کم یك میلیون) افغانستان (یك تا دومیلیون) ایران ـ عراق (حداقل یك میلیون) کشتار نکرده اند؟ و اینها علاوه بر جنایات بیشماری است که روزانه توسط شرایط استثماری جوامع در راستای منافع امپریالیستها، بویژه در ممالك تحت سلطه، انجام میشوند. صدها میلیون نفر نیز در جنك هسته ای که هم اکنون امپریالیستها در تدارك آن هستند، جان خواهند باخت. آیا ضرورت ندارد خشونت و استثمار روزانه این سیستم بر ستمدیدگان عالم را بدون ترحم محاسبه کرد، و بهای سنگینی را که برای تدارك ندیدن سریع قیام و جنك انقلابی پرداخت میشود، در نظر گرفت؟

ویتیوك کاراکتر قهرآمیز اربابش را پنهان میسازد، چرا که قهر آنان از قهر لنین متفاوت است: قهر آنان قهر ارتجاعی برای سرکوب بردگانشان و حفظ امپراطوریشان است. همانگونه که لنین تصریح نمود: «جنك داخلی پرولتری بااعلان علنی اهداف نهائی خود به خلق و جلب حمایت کارگران میتواند انجام شود، در صورتیکه جنك داخلی بورژوائی تنها با پنهان داشتن اهدافش میتواند بخشی از توده ها رارهبری نماید.» (انقلاب روسیه و جنك داخلی) و بدین ترتیب مشاطه گران امپریالیستهای مسلح به تسلیحات اتمی، در موردقهر «تروریستهای چپ» دجال بازی براه میاندازند! و این بسان آن ضرب المثل قدیمی چنین است که مائو نقل میکند: امپراطورها دهکده ها را آتش میزنند، درحالیکه مردم عادی اجازه روشن کردن شمع ندارند.

بورژوازده کردن پرولتاریا

بعنوان طرح شالوده ای برای برنامه اش در مبارزه علیه «تروریسم چپ» ،ویتیوك تحلیلی طبقاتی ارائه میدهد که آن پایه اجتماعی که بنظراو باید نسبت به بورژوازی وفادار بماندرا از آنان که بالقوه نسبت بدان وفاداری ندارند، متمایز میسازد. او به حمایت گسترده ای که بریگارد سرخ زمانی در برخی نواحی معین

کارگری برخورداربود اشاره کرده و میگوید: ((هواداران بریگاردسرخ) کارگران ماهر در کارخانجات مدرن و عمده نیستند. آنها کسانی هستند که یا در استخدام موسسات کوچکند ویادهقانان سابق و کارگران موقت در مشاغل غیرتخصصی - که ویژگی خاص ایتالیا بخاطر معضل شمال - جنوب آن و مهاجرتهای اجتماعی انبوه است - می باشند. به یك کلام، آنها عناصر اجتماعی بی ثبات، لمپن و حاشیه ای هستند.))

((دهقانان سابق)) و ((کارگران موقت درمشاغل غیرتخصصی)) بایك چرخش قلم ویتیوك به لمپن - پرولتاریا تبدیل میشوند؟ کاملا منطقی است اگر او انقلاب اکتبررا نه انقلاب ((لمپن - پرولتاریا)) بخواند - چرا که این ((دهقانان سابق)) و ((کارگران موقت درمشاغل غیر تخصصی)) بخش عمده ای از پرولتاریای انقلابی روسیه در سال ۱۹۱۷ را تشکیل میدادند. مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست نوشتند ((طبقه کارگر، که تنها زمانی که کاربیابد قادر به حیات است، وتنها زمانی کار می یابد که کارش به سرمایه بیافزاید))، کارگرانی که مدوما ((تحت فشارجذر ومدهای ناگهانی رقابت، ودر معرض تغییرات بازار قراردارند))، کسانیکه زندگیشان ((بیش از پیش نامطمئن)) میگردد - طبقه ای که ((چیزی بجز زنجیرهایش برای از دست دادن ندارد)). بیشك،طبقه ای که از نظرویتیوك یك دارو دسته ((لمپن)) دیگر است...

ویتیوك این چنین در موردخط بالقوه این باصطلاح عناصر اجتماعی لمپن هشدار میدهد: ((ماهیت متاثر ازتنزل شأن یافتن و احساس شدید محرومیت که منتج از آن است، عکس العملهای درناك .نسبت به بیعدالتی، نفرت از محیط تشنه انتقام و اعمال اراده بودن، و جوهر خام ادراکشان از مفاهیم آزادی و برابری، کاملا به سادگی و بطورطبیعی آنها رابه سوی نفی کامل می کشاند، و یه انگیزه برای اعمال خرابکاری شان بدل میشود.)) چه چیز ((لمپن)) در ((احساس شدیدمحرومیت)) یادر ((نفرت ازمحیط))یادر ((عکس العملهای دردناك نسبت به بیعدالتی)) و یا در ((نفی کامل)) وجود دارد؟ ...بیچاره مارکس چه در خطابود هنگامیکه خواستار ((نابودی کلیه مناسبات اجتماعی موجود)) توسط کسانیکه ((چیزی بجز زنجیرهایشان برای ازدست دادن ندارند)) گردید. او آکادمیسین بزرگی همچون ویتیوك دردسترس نداشت تا ازاو رهنمود بگیرد که این نه برنامه انقلاب پرولتری که انقلابیون همواره چنین پنداشته اند - بلکه ((اعمال خرابکارانه)) ((لمپنی)) تنزل یافته است!

بیشك اربابان ویتیوك چیزی بجز ((نفی کامل)) سیستم موجود را می خواهند. فی الواقع آنها خواستار نفی قسمی نظم اجتماعی موجودند - نفی سلطه غرب و سپس جایگزین کردن سلطه سوسیال امپریالیستهای شوروی که نظم اجتماعی و پایه ای یکسان است . این جهان بینی کاملا بورژوائی ویتیوك است که او برمبنای آن به تقبیه ((قصور)) چریکهای شهری در ستمگریشان نسبت به ((طبقه کارگر متخصص و مدرن)) برخاسته، که باتمجید اوازدمکراسی بورژوائی و حماقت پارلمانتاری پیوند دارد. پدر سالاری یکی او ستونهای جامعه موجود است که ویتیوك بی چون وچرا خواهان ابقاء آن می باشد. اوازاینکه ((تروریستهای چپ)) با ((نفی کلی)) جامعه در این رابطه بسیار تند روی میکنند از جا در میرود: ((طبق منطق آنها ((تروریستهای چپ)) ....حتی اختلافات میان پدران و فرزندان از اهمیت سیاسی برخوردارند. بنظر آنها این اختلافات تنها به ظاهر خانوادگی اند. در حقیقت، پدران تحت حمایت دولت، مدارس و پلیس، که بطور سیستماتیك تمایلات آزادیخواهانه فرزندان را سرکوب میکنند، قرار دارند. ((این پدرسالار عقب افتاده از اینکه خانواده میتواند چیزی بغیر از مسئله ای در حیطه تصمیمات خود پدر باشد - یعنی میتواند سیاسی بوده وبدین جهت مسئله مربوط به کل جامعه باشد - شوکه شده است؟ آیا این دقیقا چیزی بجز حیات تحت دیکتاتوری بورژوازی نیست: یعنی اینکه کلیه عرصه های جامعه، تحت سلطه عقاید طبقه حاکمه ،که توسط نیروی سیاسی و نهایتا نظامیشان اعمال میشوند، قرار دارد.

ویتیوك چنین مطرح میسازد که ((تنها ایده ای)) که ((تروریستهای چپ)) گرد آن به وحدت میرسند عبارت است از ((مشروعیت و ضرورت قهر تروریستی)) . وبدین ترتیب ویتیوك می کوشد محتوای هر گونه ضدیت با ثبات و نظم و قانون را یکسان جلوه دهد. بطور مثال او دلیل اینکه به مسئله ((تروریستهای چپ)) پرداخته را چنین مطرح میکند: ((...نه بدین خاطراست که تروریستهای راست و چپ را باهم مقایسه کنید، تو گوئی که یکی ((بهتر)) و دیگری ((بدتر)) است. هردو با اندازهٔ کافی هستند.)) ((فاشیسم وافراطی گری چپ مانند سرهای اژدهای دوسراست که یکی به چپ چرخیده و دیگری به راست . هردو اعضای یك پیکرند.))

یکسان قلمداد کردن قهر فاشیستی و قهر چریکهای شهری قهر را برتر ازسایر فاکتورها نظیر غرض، تاثیر وغیره قرار داده و آنهارا به فاکتورهائی درجه دو در مقابل قهر تبدیل می کنند. بریگاردهای سرخ که یك شخصیت نظامی امپریالیست را ترور میکنند به اصطلاح تفاوتی با گانگسترهای فاشیستی که کارگران مهاجر را زیر کتك میکشند ندارند! این موضع کسی است که ابدا در پی کشف خط سیاسی غلط پشت گرایشات چریك شهری جهت قادر ساختن آنها و دیگران به پیشروی در راستای تدارکات حیاتی برای انقلاب، نیست. لنین نشان دادکه چگونه تروریسم واکونومیسم خصوصیات مشترك دارند. امااز آنجا که ویتیوك سوسیال امپریالیسم راکه هم رفرمیسم وهم ترور عریان را بطور معمول اعمال میدارد نمایندگی می کند، نه قصد ونفعش (یا توانائیش) دراین است که خط سیاسی چریکهای شهری را مورد حمله قراردهد. منافع او همان منافع سوسیال امپریالیسم شوروی است مه باعث ارائه برنامه تقویت نظم بورژوائی تحت حاکمیتشان و در هم شکستن هرگونه و کلیه تهدیدات نسبت بدان، شده است.

وتیتوك رابطه بین چریك شهری وسرکوب را وارونه جلوه میدهد. بطور مثال اوچنین اتهام میزند که ((تروریستهای ترکیه استقرار رژیم نظامی دراین کشور، که دمکراسی را پایمال کرده، تمام فشار خودرا برنیروهای مترقی چپ وارد آورده و خودتروریستها را قلع و قمع نمود، راباعث شدند.)) تنها چیزیکه برای خواننده باقی میماند این است که چنین تصور نماید که ژنرالهای بیچاره ترکیه دمکراتهای بسیار مسالمت جویی بودند که تا بدان حد از دست چپهای فناتیك بعذاب آمدند که بالاخره مجبور شدند دست بکار شوند.از نظر ویتیوك،سرکوب وحشیانه توسط دولت فاشیستی ترکیه واکنشی ((طبیعی)) نسبت به تهدید نظم و قانون بوده - دولت مثل لهستان! از نظر او روی کار امدنرژیمهایی نظیر پینوشه در شیلی،نامفی در هائیتی، نجیب الله در افغانستان بوتا در افریقای جنوبی وغیره،نه ناشی از تشنه به خون وسرکوبگر بودن امپریالیسم بلکه به علت

«تحریکات»چریکها بوده است.دیدگاه او کاملا دیدگاه طبقه استثمارگر است،وهیچ چیز دیگری قابل تصور نیست.

ویتیوك سپس اظهارات مشابهی در رابطه با ایتالیا ارائه میکند.اما ایا اینطور که موج اعمال سرکوبگرانه ایکه سراسر جهان امپریالیستی را در بر گرفته اند واکنشی نسبت به فعالیتهای فی الواقع قلیلی چریکهای شهری نبوده،بلکه بخشی ازتدارکات فعال تروریستهای واقعی درسطوح گسترده است که بر کره ارض حاکم بوده وجنك امپریالیستی وسرکوب مقاومت رو به گسترش توده های سراسر جهان را به پیش میبرد.

ودر آخر،بایدتوجه داشت که بسیارآشکار مبلغ سوسیال امپریالیسم شوروی است، بطورمثال، چاشنی قوی شونیسم ضد شرقی موردپسند محافل حاکم شوروی هاست،درحمله به جناح ارتش سرخ ژاپن،ویتیوك چنین بحث میکند که«شیوه تفکر منطقه ای وآداب وسنن معین وخاص ملی...،وفا داری و فناتیك،ماهیت واحساسات شدید مزهبی ،نفی عقاید مستقل واحترازاز هر گونه شیوه تفکرمنطقه ای به خودانتقادی به ایده...قیدی متقابل بشیوه واحدی سامورایی های دوران باستان...،همه وهمه تاثرخود را بر ایدئولوژی وپسیکولوژی افراطیون ژاپنی بر جای نهاده است،ویتیوك میگوید«خشونت بی حد وحصری که تروریستهای ژاپنی»راز تروریستهای اروپایی «متفاوت»میسازد ناشی از این ویژگیهای ملی آنهاست ـ تو گویی که «خشونت» بخشی از تاریخ اروپا نبوده است،از اعمال خشونت بار دوران جنگهای صلیبی گرفته تا جنگهای جهانی در قرن بیستم بهمراه اردوگاه آوشویتس، موشکهای هسته ایی دور برد وسایر سلاحهای تخریب گر در ابعاد عظیم.

این تقبیح شونیستی وگستاخ«لغزش کلام»از سوی ویتیوك نیست.امپراطوری روسیه بر استخوانهای قبایل آسیایی سراسر مناطق گسترده آسیای مرکزی و سیبری بنا گردید.و اخیرا رویزیونیستهای شوروی مورد حمله «فیلسوف دهقانی شرق» (ناجی انها مائو تسه دون نهاده اند،واقع شده وحتی در سال ۱۹۶۹ تامرز حمله اتمی به چین انقلابی در آنزمان پیش رفتند.حتی ناراضیانی از قبیل آندره آمالریك و سولژنیتسین نیز از شبح «قبایل آسیای زرد» بر فراز روسیه سخن میگویند. امروزه،سوسیال امپریالیستها از شیوه های «خشونت بار» خواست خود برای مطمئن ساختن افغانستان ومنقاد ساختن اقلیت های آسیایی در شوروی استفاده میکنند.خلاصه کلام اینکه،جنگهای شدید جهت سرکوب توده های اسیایی از سنن قدیمی وزشت بورژوازی روسیه است ومعقولیت ایدئولوژیك همساز با آن را نیز ایجاد کرد. اگر چه نقل قول اوردن از لنین برای خالی نبودن عریضه اجباری است، ولی ارائه ترهات شونیسم ضد آسیایی بخشی از ماهیت واقعی وامپریالیسم اروپایی بودنشان میباشد.

برنامه رویزیونیسم برای مبارزه «علیه تروریسم چپ»

برنامه ایکه ویتیوك برای مبارزه علیه تروریسم چپ ارائه میدهد مایه حسرت هم قماشان امپریالیستی غربیش است.او حتی کسانی را که معتقدند«تروریسم یك بلیه اجتماعی اجتناب ناپذیر است که تنها با نابودی سرمایه داری از بین میرود، با «شدیدا بدبین» نامیدن مورد باز خواست شدید قرار میدهد.مرتجعین رنگارنك غربی به صف شوید. رویزیونیستهای شوروی برای ارائه راهنمایی ومشاوره به شما جهت از بین بردن تروریستها حاضر وامده اند!

یکی از رهنمودهای رویزیونیستها عبارتست از جدا کردن چریکهای شهری از هر گونه هوادارآن روشنفکر.بطور مثال ویتیوك،ویکارپل اوسترایش انگلیسی را مورد انتقاد قرار میدهد،چرا که او مسبب اصلی متوسل شدن رویزیونیستها بدین شیوه را«حاکمیت سرمایه داری پر نخوت»میداند.«که مصرا از جدی گرفتن انتقادات بر خود طرفه رفته وجنبش دانشجویی دهه ۶۰را تفاله کمونیستی نامید.شهروندان موفق، مدیران،بوروکراتهاو کارگران لفظ «دانشجو» را با تحقیر به زبان می آورند» نظر ویتیوك اوسترایش«بدین ترتیب از دیدن گناه تروریستها مستور پشت گناه جامعه امتناع میورزد». به عبارت دیگر لیبرالیسم ممنوع!

او سپس ادامه میدهد: «...سمپاتهای تروریستها علیه دستگیری اشخاص مختلف ومرتبط با تروریستها اعتراض میکنند... دفاتر تحقیقاتی را به جعل اسناد ومدارك علیه تروریستها متهم ساخته(!) اصرار میورزند که مبارزه ایکه حکومتها علیه تروریستها به پیش میبرند عمدتاً بهانه ای است جهت براه انداختن کارزاری همه جانبه علیه چپ.این ادعاتا حدودی واقعیت دارد،اما فقط تا حدودی».

ویتیوك رهنمودهای بسیار مشخصی میدهد.از نظر او علیرغم اینکه اعمال سرکوب روزافزون علیه گروههایی که مدتی است پایدارند موثر بوده وباید تداوم یافته وحتی شدت یابد،بکارگیری ان علیه گروههای تازه تاسیس ودر نتیجه ناشناخته،زیاد مثمر ثمر نبوده وبدین جهت باید باتدابیردیگری تکمیل شود. جراید باید در ایزوله کردن تروریستها همکاری کرده واز مبالغه گرایی درمورد موجودیتشان برخورد«بیش از حدملاطفت امیز»به انها دست بکشند.اهمیت تلاشهای پلیس مخفی جهت نفوذ در گروههانباید دست کم گرفته شود.از همه مهمتر، ویتیوك نقشی را که احزاب رویزیونیستی قدرتمندمیتوانند ایفاءکنندمورد تاکید قرارداده وچنین مطرح میسازد که حمایت تودها«ازتروریستهای چپ»یا حتی امتناع درهمکاری با پلیس،توانایی بورژوازی را در نابودسازی چریکهای شهری تضعیف میکند.اوبا افتخار از نقشی که حزب کمونیست(رویزیونیست) ایتالیادربسیج پایه های اجتماعیش علیه بریگادهای سرخ طی«بحران آلدومورو»ایفا نمود،یاد میکند.

طنز قضیه در اینجاست که بسیاری «تروریستهای چپ»که سوسیال امپریالیستهاچنین فعالانه در پی درهم کوبیدن آنهایند،عشاق سینه چاکشان هستند. نظیر گراپو دراسپانیا،راف در آلمانغربی، وبرخی از بقایای بریگادهای سرخ ایتالیاکه همگی در مورد شوروی تغییر عقیده داده واکنون ان را «سوسیالیست»میخوانند.هر چقدر هم که بنظرنامعقول بیاید اما منطق در مسئله نهفته است:از انجا که نه جریان چریك شهری ونه حکام شوروی هیچکدام در پی انقلاب پرولتری نیستند،بنابراین نهایتاً به فصل مشترك با یکدیگر دست میابند.

بررسی ویتیوك از«تروریسم چپ» وبرنامه اش برای مبارزه علیه آن ، بررسی وبرنامه یك رفرمیست پرت از مرحله نیست.بلکه منعکس کننده منافع یك طبقه حاکم ارتجاعیست که برابقاء دیکتاتوری و آتوریته اش در هر کجا تکیه زده وبرنامه ونظم وقانون خاص خود رامیگستراند.در پس نقاب رویزیونیستی ـ سوسیالیستی ویتیوك ، در حقیقت «نیشخند بسیار جنایتکارانه ای» نقش بسته است.

❁

در باره توافقنامه ......

بقیه از صفحه ۵۲

میکنیم))٠

رفیق مائو تسه دون بر مبنای اصول عام مارکسیسم ـ لنینیسم چنین بیان داشته است که، ((مهم نیست که چه طبقات، احزاب یا عناصری از ملیت تحت ستم به انقلاب می پیوندند و مهم نیست که آنها بدین امر واقفند ویا آنرا درك میکنند، تا زمانیکه آنها با امپریالیسم مخالفت نمایند انقلاب شان بخشی از انقلاب جهانی پرولتری ـ سوسیالیستی بوده و متحد آن میباشند))٠ (در باره دمکراسی نوین)

امروز تمامی مباحثات بر سر اینکه تامیل ها از لحاظ ساختار قومی یك ملت تمام عیار هستند یا نه، به ضرب حوادث عقیم شده است ـ حتی ((توافقنامه صلح هند و سریلانکا)) نیز مجبور به قبول خصلت کثیرالمله بودن ساختار اجتماعی سریلانکا گشته است٠ مدت زیادی بود که حتی مارکسیستهای راستین بر سر این مسئله در جازده و به خطی دگماتیستی چسبیده بودند که در واقع به نفی حق تعیین سرنوشت ملیت تحت ستم تامیل منجر شده و گیجی بزرگی در میان صفوف انقلابیون بوجود آورده بود٠ آنها از تحلیل این مسئله حیاتی بر مبنای حرکت و تکامل درونیش عاجز بودند، فی الواقع، دستیابی این رفقا به موضعی صحیح یك دستاورد بزرگ است ـ همانگونه که لنین در((حق تعیین سرنوشت)) میگوید: ((طبقه کارگر باید آخرین کسی باشد که از مسئله ملی فتیش بسازد، چراکه تکامل سرمایه داری ضرورتا تمام ملیتها را به زندگی مستقل آگاه نمیسازد٠ اما نفی جنبشهای توده ای ملی که آغاز شده اند و انکار حمایت از آنچه درآنها مترقی است، در عمل بمعنی دست نکشیدن از تعصبات ناسیونالیستی، یعنی قبول ملیت خود بمثابه ملت نمونه(و یا، باید اضافه کنیم، داشتن امتیاز اختصاصی تشکیل دولت) میباشد))٠

پس باید روشن شده باشد که مسئله حمایت از حق اساسی و دمکراتیك ملیت تحت ستم تامیل یك اصل اساسی و خط فاصل میان انقلابیون از یکسو و رویزیونیستها وضد انقلابیون گوناگون میباشد٠ همچنین، مسئله نبرد برای رهایی کامل ملیت تامیل از کلیه اشکال استثمار، ستم وسلطه یك وظیفه بسیار مهم پرولتاریا در انقلاب دمکراتیك ـ طی تمام چرخشها و پیچشها و مراحل تکاملش ـ است٠ تنها پرولتاریا است که از وحدت انقلابی متشکل، آگاهی، قدرت وتوانایی نبرددر برابر تمامی بلایا و دسائس امپریالیسم، منجمله سرکوب، اعمال نفوذ، سابوتاژ و تحریکات، برخوردار است٠ وحدت کلیه نیروهای راستین و ضد امپریالیسم تحت رهبری پرولتاریا وسازماندهی و برپایه جنك خلق در کانون وظیفه سرنگونی دولت ارتجاعی و کمپرادور وایجاد دیکتاتوری دمکراتیك خلق ـ که تنها دولتی است که میتواند استقلال راستین ملی، حیثیت وبرابری و نیز دمکراسی راستین انقلابی برای مردم سریلانکا تامین نماید، تنها راه رسیدن به رهایی کامل ملیت تامیل و نیز ملیت سینهالا ـ و کلا تمام خلقهای تحت ستم سریلانکا ـ میباشد٠ ندبه و زاری براه انداختن بر سر خرابیهای ببار آمده ناشی از جنك ضرورت عاجل این زمان نیست، بلکه باید جنك خلق را بر مبنای یك خط مشی و برنامه صحیح انقلابی و تحت هدایت علم انقلاب وشکست ناپذیر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون تدارك ببینیم٠

اومانیسم وپاسیفیسم، سلاحهای ایدئولوژیك بورژوازی ارتجاعی است٠ شعار((صلح بهر قیمت))، تلاشی در جهت ترغیب توهمات پاسیفیستی زیر ردای رنك باخته اومانیسم است٠ کمونیستها راستین و انقلابی از جنگهای عادلانه وانقلابی کارگران وتوده های تحت ستم حمایت کرده ودر عین حال جنگهای ضد انقلابی ارتجاع وامپریالیسم را رسوا و محکوم میسازند٠ در نبرد وفتح جهانی عاری از تمامی اشکال ستم، استثمار و جنك، کمونیستها جنك انقلابی برای نابودی امپریالیسم جهانی که سرچشمه نکبت، بردگی و نابودی در جهان است، را تدارك دیده وبراه میاندازند٠ این خط صحیح مارکسیست ـ لنینیستی بر سر مسئله جنك است٠

بعلاوه، این توافقنامه ((صلح))، صلح وپایانی بر ستم و سلطه ملی با خود بهمراه نیاورده ، نخواهد آورد و نمیتواند بیاورد٠ چرا که این صلح نه یك صلح واقعا انقلابی و دمکراتیك حاصل مبارزه انقلابی و متکی بخود پرولتاریا و توده های تحت ستم در اتحاد با انقلاب جهانی پرولتری ـ سوسیالیستی، بلکه امریه ای نومستعمراتی است که از بالا توسط امپریالیسم جهانی و کارگزاران کمپرادور و بومیشان با هدف فرو نشاندن شعله های جنك انقلابی و تحکیم نظم اجتماعی نومستعمراتی در منطقه جنوب آسیا و در جهت پیشبرد الزامات استراتژیك کل امپریالیسم جهانی، دیکته شده است ٠٠٠٠

ابتدا اجازه دهید به بحث در مورد این مدعا بپردازیم که توافقنامه نه تنها به خونریزی و ویرانی بویژه در منطقه تامیل پایان داده است بلکه، بشکلی هر چند معوج و ناقص، برخی حقوق پایه ای دمکراتیك به ملیت تامیل اعطا کرده، و غیر متمرکز شدن قدرت دولتی باعث دمکراتیزه شدن دیکتاتوری بورژوایی گشته که به جابجاییهایی در سلطه گری های قومی منجر شده، و بنیان جدیدی برای رو آمدن مبارزه طبقاتی در مقابل مبارزات قومی ایجاد کرده است٠ بعلاوه، اگر جنك ادامه میافت ((افراطیون، رادیکال ـ میلیتاریستهای LTTE در شمال و نیمه فاشیستهای JVP در جنوب)) سلطه پیدا میکردند و به خطری جدی برای مبارزه انقلابی تبدیل میشدند٠ بر این مبنا، بدون توجه به نواقص و کمبودهای توافقنامه صلح میان هندو سریلانکا، این توافقنامه میبایست بعنوان یك دستآورد حیاتی و مترقی که نیروهای دمکراتیك را در تقابل با نیروهای شدیدا شونیست و ارتجاعی در شمال و جنوب تقویت کرده است، مورد پشتیبانی قرار گیرد٠

اهداف و خواسته های اساسی
مبارزه رهایی بخش ملی تامیل

این مطلب صحت دارد که توافقنامه مجبور به رسمیت شناختن مسئله سرزمین تامیل، قبول زبان تامیل بهمراه سینهالی و انگلیسی (!) بعنوان زبان رسمی، و تائید نوع بسیار محدودی از خودمختاری اداری ایالتی برای ملت تامیل، شده است٠ فی الواقع اینها دستاوردهای مهم و دمکراتیك ملت تامیل است٠ اما وجه عمده ای که ماهیت سیاسی توافقنامه را تعیین میکند، نه اعطای این رفرمهای دمکراتیك بلکه این واقعیت است که این توافقنامه امریه ای نومستعمراتی از بالا از سوی امپریالیسم جهانی و کارگزاران کمپرادور بومیش با هدف خاموش ساختن شعله های جنك انقلابی و از بین بردن و پایمال نمودن مضمون حقیقتا انقلابی و دمکراتیك مبارزه رهائیبخش تامیل میباشد تا الزامات استراتژیك امپریالیسم جهانی را به پیش برده و حلقه های زنجیر بردگی نومستعمراتی را تحکیم بخشیده است٠

هدف اساسی دمکراتیك وانقلابی

مبارزه رهائیبخش ملی، گسست کامل از آتوریته وسلطه ارتجاعی و تشنه به خون دولت سریلانکا و نیز دولت هند و رهایی از چنگ نفوذ اقتصادی ، سیاسی و نظامی امپریالیسم جهانی که این رژیمهای کمپرادوری را سرپا نگه داشته، میباشد. تنها راه نیل به این هدف عبارت است از نابودی دولت کمپرادوری و استقرار دیکتاتوری دمراتیك خلق که تنها وسیله تضمین و تحکیم استقلال راستین ملی و دمکراسی انقلابی خلق است، پیشروی بسوی انقلاب سوسیالیستی و ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا با هدف دستیابی به پیروزی جهانی کمونیسم. بطور خاص، این هدف تنها با وحدت و ادغام مبارزه رهائیبخش ملی تامیل با جنبش انقلابی دمکراتیك نوین پرولتاریا در سریلانکا و حمله به دشمن طبقاتی مشترك و نابودسازی آن، بر مبنای این ائتلاف اصولی استراتژیك و انقلابی، حصول یافتنی است. اهداف اساسی انقلابی و دمکراتیك جنبش رهائیبخش ملی تامیل تنها با آماج حمله قرار دادن سیستم امپریالیسم جهانی مشتمل بر دو بلوك امپریالیستی آمریکا و شوروی، و تشکیل یك دسته پیشاهنك ارتش سرخ پرولتاریای بین المللی جهت ایجاد پایگاهی سرخ در خدمت به انقلاب پرولتری جهانی و تسریع پیروزی نهایی آن، میتواند حاصل شود. این تنها راه راستین رهائی ملت تامیل علاوه بر سایر خلقهای تحت ستم سریلانکا در کلیت خود میباشد. انترناسیونالیسم راستین پرولتری تنها با پیگیری مصرانه این خط انقلابی معنا میابد. سخن گفتن از هر گونه«انترناسیونالیسم» دیگری اساسا توهم و فریبکاری است ....

تلاش در پشتیبانی از امریه ارتجاعی و نومستعمراتی برمبنای این رفرمها و امتیازات بورژوایی برابر است با خیانت به پیروزیهای راستین که به قیمت فداکاریها و جانفشانیهای هزاران جان باخته انقلابی به کف آمده. واقعیت مطلب این است که جمیع رهبری مبارزه رهائیبخش ملی تامیل نتوانست یك خط و برنامه واقعا پرولتری و انقلابی برمبنای علم مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون به پیش ببرد. بالعکس، با انتخاب راه میان بر و راحت اما اساسا خوش خیالانه و خیانت کارانه رویزیونیسم مدرن روسی، بر الطاف دولت ارتجاعی و کمپرادور هند متکی شد. نتیجتا، مجبور شدند از مبارزه (مسلحانه) توده ها، صرفا بعنوان اهرم فشاری برای چانه زدن برسر خرده امتیازات سرمیز مذاکره با دشمن، استفاده کنند. جمعبندی از انحرافات عمده ایدئولوژیك، سیاسی و تشکیلاتی و ریشه مشترکشان در رویزیونیسم مدرن روسی و گسست آگاهانه و رادیکال از کل میراث و سنت رویزیونیسم راست و «چپ»، و گام نهادن به راه پرافتخار انقلاب جهانی پرولتری بسیار صادقانه تر از این است که به ستایش از سیاستهای امپریالیسم جهانی و ارتجاع که توسط توافقنامه هند و سریلانکا نمایندگی میشوند، برخاسته و به دنباله روی از آن پرداخته شود.

تجزیه و دمکراتیزه شدن قدرت دولتی کمپرادوری؟

سئوال اساسی که در اینجا مطرح میشود این است که آیا حقوق دمکراتیك محدود و اساسا ناقص و اعطایی توافقنامه به ملت تامیل در برگیرنده تجزیه کیفی آتوریته دولت مرکزی که به دمکراتیزه شدن رادیکال دولت ضدانقلابی و کمپرادور منجر گردد، بود؟ این سئوالی بس مهم است که محتوا و کارآکتر وظایف پرولتاریا در انقلاب دمکراتیك را تحت تاثیر قرار میدهد.

در اینجا نیز، بگفته لنین، ما باید «تحلیل مشخص از شرایط مشخص» که «روح زنده مارکسیسم» را تشکیل میدهد، ارائه دهیم. مسئله این نیست که قدرت دولتی بصورت مجرد تجزیه شده است و یا ، آنطور که ممکن است در کتابها آمده باشد، انتقال آتوریته از دولت مرکزی بورژوایی به حکومتهای محلی به هر شکل یا هردرجه ای که باشد باید مترقی ارزیابی شود. مسئله، بکارگیری روش ماتریالیسم دیالکتیك برای حرکت از قلمرو نمود ظاهری پدیده ها به ماهیت درونی آنها جهت تحلیل از حرکت درونی و تکامل پدیده ها در ارتباط و تاثیر متقابل آنها بر محیط پیرامونشان، و بدین ترتیب تعیین محتوا و کارآکتر اساسی آنها است. سئوال اصلی در اینجا نیز این است که آیا این تفویض قدرت به شوراهای ایالتی بمعنای پیشرفت و تحکیم اهداف انقلابی و دمکراتیك ملت تامیل بوده و از این طریق قدم مثبتی بسوی انقلاب دمکراتیك نوین سریلانکا و انقلاب جهانی پرولتری بطور عموم است، و یا اینکه بالعکس بمعنای پیشرفت و تحکیم سلطه امپریالیسم جهانی و نظم اجتماعی نومستعمراتی در سریلانکا و در منطقه جنوب آسیا بطور عموم می باشد. مسئله ملی تامیل بطور انتزاعی وجود ندارد، بلکه محصول تکامل سرمایه داری وابسته و نومستعمراتی و محصول سیستم امپریالیسم جهانی است. مسئله ملی در جوهر خود بخشی از انقلاب دمکراتیك نوینی است که بنوبه خود جزء تبعی انقلاب جهانی پرولتری میباشد. بنابراین، هرگونه پیشرفت در امر مبارزه رهائیبخش ملی تامیل بنابر تعریف باید در خدمت پیشرفت کلی انقلاب دمکراتیك نوین و انقلاب جهانی پرولتری باشد. درنظر گرفتن مسئله ملی تامیل در انتزاع از متن تاریخی مشخص آن، هم غلط و هم اساسا توهم برانگیز و خطرناك بوده و بمعنای دورشدن از ماتریالیسم دیالکتیك و التجاء تام به ایده آلیسم متافیزیکی ارتجاعی است....

با عطف به تجربه انقلابی، پیروزمند و تکان دهنده انقلاب چین، رفیق مائوتسه دون بطور مشخص ثابت نمود که انقلاب کشورهای تحت سلطه و ملل تحت ستم از مرحله انقلاب دمکراتیك نوین گذشته و سپس به مرحله انقلاب سوسیالیستی گذار میکند. وی ثابت نمود که هدف انقلاب دمکراتیك نوین تحت رهبری پرولتاریا برای تحکیم دمکراسی بورژوایی یا دیکتاتوری بورژوایی نبوده، بلکه هدفش ایجاد دیکتاتوری دمکراتیك خلق بمثابه تنها ابزار تحکیم استقلال راستین ملی و دمکراسی خلق، و براین اساس ، ادامه انقلاب سوسیالیستی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در جهت پیروزی سراسری کمونیسم در جهان، میباشد.

تکامل سرمایه داری تحت دیکتاتوری بورژوایی در سریلانکا بسیار طولانی تر، بسیار عمیقتر، و بسیار گسترده تر از تکامل سرمایه داری در چین آنزمان است. امروزه دمکراسی بورژوایی سریلانکا پُز «پنج ستاره» بودن میدهد. دمکراسی بورژوایی سریلانکا نتیجه یك انقلاب پیروزمند بورژوا ـ دمکراتیك ضدفئودالی نیست. این دمکراسی بورژوایی نتیجه قابل پیش بینی سیاست آگاهانه امپریالیسم (انگلستان) و نوکران کمپرادور بومیش بود که دقیقا با هدف جلوگیری از تکامل انقلاب راستین ضدفئودالی و ضدامپریالیستی تحت رهبری پرولتاریا صورت گرفت. بورژوا دمکراسی در سریلانکا از همان بدو تولد نماینده شونیسم آشکار و منافع طبقاتی

امپریالیستی، ضدانقلابی، رفرمیستی بورژوازی کمپرادور ارتجاعی بوده است. بورژوا دمکراسی برمبنای به بند کشیدن ملیت تامیل، تبلیغ رفرمیسم عریان، تریدیونیونیسم و کلا اکونومیسم، به بهترین وجهی به بورژوازی کمپرادور ارتجاعی در جهت فریفتن و سرکوب کارگران و توده های تحت ستم و شکاف انداختن در صفوف نیروهای انقلابی ضدامپریالیستی خدمت کرده است. براین زمینه است که هرگونه تلاش در جهت تنگ کردن چشم انداز مبارزه رهائیبخش ملی درون محدوده های تفویض و تقسیم قدرت بورژوایی و دفاع از دورنمای دمکراتیزه شدن رادیکال کمپرادور ارتجاعی چیزی نیست مگر توهمات زهرآگین بورژوا ـ دمکراتیك و منحرف کردن توده ها. وظیفه پرولتاریا در انقلاب دمکراتیك این نیست که با عدول از برنامه انقلاب و محدود نمودنش به بزك کردن قدرت دولتی بوسیله تجزیه یا تفویض آن، دل بستن به «رویای پوچ» دمکراتیزه شدن رادیکال دولت کمپرادور ارتجاعی، انگلی و محتضر، وبدین ترتیب دمیدن روح به کالبد پوسیده دمکراسی بورژوایی، به خرده ریزهای زیر چکمه های دیکتاتوری بورژوازی قانع شود. بلکه می بایست از توهمات زهرآگین بورژوا دمکراسی برهد و انقلاب را با هدف نابود ساختن قدرت دولتی کمپرادورها رهبری نماید.

ما قبول داریم که دفاع از حقوق پایه ای بورژوا ـ دمکراتیك و تحکیم آن وجهی مهم از انقلاب دمکراتیك را تشکیل میدهد. اما این وجهی درجه دوم و تبعی نسبت به برنامه انقلاب دمکراتیك است. مبارزه بر سر حقوق پایه ای بورژوا ـ دمکراتیك باید نسبت به وظیفه مرکزی انقلاب دمکراتیك نوین تبعی باشد. این وظیفه مرکزی عبارت است از کسب قدرت دولتی بوسیله مبارزه مسلحانه و انقلابی توده ای و خرد کردن دولت کمپرادوری و جایگزین نمودن دیکتاتوری دمکراتیك خلق بجای آن. دفاع از حقوق دمکراتیك نباید در جهت تحکیم و تقویت دمکراسی بورژوایی و یا دیکتاتوری بورژوایی باشد. هدف و نتیجه اصلی توافقنامه هند و سریلانکا، این بود که مبارزه مسلحانه رهائیبخش ملی خلق تامیل را به منجلاب دمکراسی پارلمانتاری بورژوایی انداخته و نتیجتا دیکتاتوریهای کمپرادور و ارتجاعی هند و سریلانکا و نظم اجتماعی نومستعمراتی بطور اعم را تحکیم کنیم. امتیازات دم بریده دمکراتیك و تفویض آرایشی قدرت در جهت محدود نمودن مبارزه رهائیبخش درون چارچوب دمکراسی بورژوای و قانونی است. نتیجه این بوده که ملت تامیل با زنجیرهای انقیاد نومستعمراتی در سطح کیفیتا نوین و عالیتری به بند کشیده شود. در حقیقت، بقای سیاسی و اقتصادی ملت تامیل بطور قطعی تری در دستان خون آلود دولتهای کمپرادوری هند و سریلانکا گرفتار آمده است. تلاش در دفاع از توافقنامه ارتجاعی بر مبنای این رفرمهای دم بریده و اساسا آرایشی تنها ثابت میکند که رویزیونیسم مسلحانه«چپ» دست در دست افراطی ترین رویزیونیسم راست رفرمیست دارد که هر دوی آنها عمیقا عاری از اعتقاد به پرولتاریای بین المللی و توده های انقلابی اند.....

دشمنان اساسی انقلاب

لیبرال ـ ناسیونالیست نامیدن نقش دولتهای هند و سریلانکا در تقابل با شونیسم افراطی SLFP; JVP وLTTE، و بر این مبنا، ایزوله نمودن نیروهای اخیر بمثابه دشمن اصلی و یا خطر اصلی انقلاب تدریجا به موضع خیانتکارانه سازش طبقاتی می انجامد. این گرایش سیاسی از متدولوژی ایده آلیستی ـ متافیزیکی عمده دانستن تضاد میان ملت تامیل و دولت سریلانکا ناشی میشود. این امر نتیجه تلاش در جدا نمودن مکانیکی رابطه ارگانیك میان مبارزه رهائیبخش تامیل و انقلاب دمکراتیك نوین سریلانکا، و برخورد به وظایف انقلاب از زاویه تضادهای درونی و الزامات مشخص جنبش رهائیبخش ملی تامیل که بطور متافیزیکی بعنوان یك پدیده در خود فرض میشود.

تضاد اساسی که از قوانین عینی حرکت امپریالیسم ناشی شده و آنها را تعیین می کند، تضاد طبیعی ـ تاریخی میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی میباشد که شکل خاص تضاد میان مالکیت خصوصی و تولید اجتماعی را بخود میگیرد. تحت امپریالیسم، کلیه تضادهای کلیه کشورها و ملل عمیقا و نهایتا بوسیله قوانین عینی حرکت تضاد اساسی امپریالیسم تعیین میشوند. کلیه تضادهای جامعه سریلانکا عمیقا و نهایتا توسط الزامات و اجبارات امپریالیسم جهانی، یعنی سرمایه مالی بین المللی که مراکز فرماندهی سیاسی و نظامی آن در مرکز قدرت دولتی کشورهای پیشرفته امپریالیستی قرار دارد، تعیین میشوند. قصور در درك آگاهانه این اساسی ترین واقعیت اونتولوژیك ـ متدولوژیك پایه مادی انترناسیونالیسم پرولتری است و عمل آگاهانه برمبنای آن، بناگزیر به ایده آلیسم متافیزیکی در روش، ناسیونالیسم در ایدئولوژی، اکونومیسم (هم «چپ» و هم راست) در سیاست و به منشویسم در خط مشی و پراتیك تشکیلاتی منجر میگردد.

تضاد عمده جامعه سریلانکا تضاد میان امپریالیسم جهانی و خلقهای تحت ستم سریلانکا است. تضاد میان ملت تحت ستم تامیل و دولت کمپرادور سریلانکا نسبت به این تضاد عمده، درجه دوم بوده و جزء تبعی آن محسوب میشود. بعلت تشدید کیفی تضاد عمده و تکامل بحران درونی سرمایه داری وابسته و نومستعمراتی، مسئله ملی تامیل بطور موقت شدت خاصی یافته است. اما این بدان معنا نیست که مسئله ملی تامیل تضاد عمده جامعه سریلانکا را تشکیل میدهد. بلکه بدین معناست که تضاد عمده میان خلق تحت ستم سریلانکا و امپریالیسم جهانی بسرعت در حال حاد شدن بوده و بسوی یك بحران عمیقا انقلابی تکامل می یابد، و مسئله ملی تامیل نقش بینهایت مستقیم و مهمی در این پروسه تاریخی ایفا می نماید. نتیجتا، عالیترین راه حل انقلابی برای مسئله ملی تامیل و برای مسئله ملی سریلانکا بطور اعم عبارتست از درآوردن انقلاب دمکراتیك نوین سریلانکا تحت دیکتاتوری مشترك کلیه طبقات انقلابی زیر پرچم پرولتاریا. این امر تنها با آماج حمله قرار دادن امپریالیسم جهانی و طبقه حاکمه بومی ارتجاعی بطور کل که از JVP; UNP و سایر نیروهای به یکسان شونیست و ضدانقلابی تشکیل میشود، امکانپذیر است. اولویت دادن به جناحبندیهای (تضادهای) درون هیئت حاکمه نسبت به مسئله بسیج توده ها و رهاسازی قوه ابتکار سازنده آنها علیه کلیه دشمنان اساسی انقلاب بناگزیر به منجلاب سازش طبقاتی منتهی میگردد.

JVP وSLFP با اتکاء به پرچم پوسیده شونیسم سینهالا ـ بودایی با موافقتنامه هند و سریلانکا مخالفت می ورزند، و هدفشان این است که با مطرح کردن مسئله واقعا موجود توسعه طلبی هند از هراس و احساسات ضدهندی توده ها

استفاده کرده و آنرا بعنوان شیوه ای برای نیل به منافع طبقاتی ضدانقلابی و قدرت طلبانه خود بهره جویند. این درست، اما این واقعیت نباید مستمسکی شود برای طرح این بحث که توسعه طلبی هند را نباید آماج قرار داد چون که برای این نیروها (که ((دشمن اصلی)) یا خطر ((اصلی))اند) خوراك تهیه می کند، این بحث اشتباه و هم خطرناك است. با توجه به اینکه JVP سیاست ترور ضدانقلابی دشمنان سیاسی خود را با هدف کسب قدرت سیاسی به پیش می برد و این سیاستهای ارتجاعی را هم تحت نام مارکسیسم ـ لنینیسم و سوسیالیسم انجام میدهد، ما میدانیم که وی خطر ویژه ای برای جنبش انقلابی محسوب میشود. اما ما آنرا خطر اصلی و یا دشمن اصلی نمیدانیم. شیوه های نئوفاشیستی سیاسی یا تشکیلاتی منجمله ترور ضدانقلابی، مختص JVP نیست. پایه مادی و ایدئولوژیك ظهور نئوفاشیسم، بحران فرساینده سرمایه داری وابسته و نومستعمراتی سریلانکا و بحران تعمیق یابنده سیاسی هیئت حاکمه ارتجاعی که آنرا متراکم میسازد، میباشد....

اگرچه در حوصله این مقاله نیست که یك تحلیل زنده و سیستماتیك از نیروهای طبقاتی عمده انقلاب دمکراتیك ارائه دهد، اما طرح یك چشم انداز پایه ای در رابطه با صف بندی مشخص نیروهای طبقاتی در اوضاع کنونی جهت جلوگیری از درغلطیدن به گرایشات اپورتونیستی ((چپ)) و راست برسر مسئله خصلت و محتوای پایه ای انقلاب دمکراتیك و برسر مسئله تعیین دوستان و دشمنان انقلاب حائز بیشترین اهمیت می باشد.

وظیفه مرکزی و اساسی انقلاب دمکراتیك نوین عبارتست از سازماندهی جنك خلق برای در هم کوبیدن دولت کمپرادوری و استقرار دیکتاتوری دمکراتیك خلق تحت رهبری پرولتاریا در ائتلاف با کلیه نیروهای انقلابی، دمکراتیك و ضدامپریالیست. مبارزه رهائیبخش ملی تامیل یك نقش عمده استراتژیك در ائتلاف ضد دشمن مشترك دارد.

پرولتاریا نیروی رهبری انقلاب است، در حالیکه دهقانان ـ بویژه دهقانان فقیر و بی زمین و نیمه پرولترهای روستا ـ نیروهای اصلی انقلاب را تشکیل میدهند. خرده بورژوازی روستا منجمله آموزگاران، پیشه وران، تجار خرده پا و خرده بورژوازی تحتانی شهری مشتمل بر کارکنان دفتری، محصلین، کارگران تخصصی تحتانی و میانی و کلیه زنان تحت ستم و راهبان و کشیش های مترقی، علاوه براقشار تحتانی نیروهای مسلح ائتلاف پایه ای انقلابی ـ دمکراتیك را بوجود میاورند. باید تاکید نمود که طبقه کارگر بخش مجتمع های کشاورزی با توجه به سطح عالی تراکم و شرایط زندگیشان، نیروی استراتژیك انقلاب را تشکیل میدهند.

و اما در مورد بورژوازی ملی باید گفت که این طبقه از نظرتاریخی ثابت کرده که نیرویی بینهایت ضعیف و متزلزل بوده که تحت تاثیر سیاستهای شونیستی، رفرمیستی و ضدانقلابی SLFP قرار دارد. امروزه با توجه به تکامل شتابنده نئوکلیانیسم وابسته و فقدان پایه اقتصادی ملی برای انباشت نسبتا مستقل سرمایه و بازتولید گسترده و نتیجتا وجود سطح عالی ادغام و نفوذ سیستم سرمایه بین المللی در اقتصاد سریلانکا (که یکی از نشانه هایش بدهی سرسام آور خارجی سریلانکاست که سربه میلیاردها روپیه می زند)، بورژوازی ملی یا متوسط ـ عمدتا بمشابه تجار و تولیدکنندگان خرد و متوسط که کاملا به جریان مداوم سرمایه مالی بین المللی به شکل امتیاز، وام و سرمایه گذاری مستقیم وابسته می باشد ـ شدیدا در اقتصاد کمپرادوری ادغام یافته است. بهمین دلیل است که SLFP ـ حزب سنتی بورژوازی ملی ـ همان استراتژی و برنامه اقتصادی کمپرادوری UNP را ارائه میدهد. نتیجتا، مبارزه میان این دو بخش از بورژوازی وابسته خصلت یك تلاش شدیدا سیاسی از سوی هردو حزب برسر ترغیب شونیسم سینهالا ـ بودایی و پوپولیسم بطور کل (منجمله برسر شعار سوسیالیسم، که یکی مدعی نمایندگی ((سوسیالیسم دمکراتیك)) بوده و دیگری مدعی نمایندگی ((دمکراسی سوسیالیستی)) است)، بعنوان وسیله ای عمده جهت فریب توده ها را بخود میگیرد.

بعلت کاراکتر تکامل ناموزون سرمایه داری نومستعمراتی وابسته و عقب ماندگی اقتصادی منتج از آن، بورژوازی ملی تامیل که توسط ((جبهه متحد رهائیبخش تامیل)) نمایندگی میشود نمیتواند یك استراتژی و برنامه اقتصادی مناسب جهت ایجاد یك پایه مستقل برای انباشت سرمایه و بازتولید گسترده ارائه دهد، یا می بایست به سازش اساسی با بورژوازی کمپرادور و مسلط سینهالا در بغلطد و یا برای حفظ خود به هند و به سرمایه مالی بین المللی چشم بدوزد. بهمین جهت است که TULF مداوما از خط مشی آشکارا اپورتونیستی، انقیاد طلبانه و سازشکارانه ای تبعیت کرده که آنرا به خیانت به خلق تامیل کشانده است. علیرغم اینکه کلیه عناصر صادق و مترقی بورژوازی ملی می بایست به سوی برنامه انقلاب دمکراتیك جذب شوند، اما اینکار را نمیتوان برمبنای وحدت با SLFP و یا TULF انجام داد، زیرا آنها امروزه بورژوازی بزرگ و متوسط بسیار کمپرادور شده ای را نمایندگی میکنند که کلا به سرمایه بین المللی وابسته بوده و نقشی کاملا ضدانقلابی در مبارزه ضدامپریالیستی ایفا نموده اند.

پایه ای توده ای JVP را جوانان خرده بورژوای تحت ستمی تشکیل میدهند که تحت فشار بیکاری و تورم روزافزون قرار دارند. اما JVP در یك خط مشی و رهبری آگاه، اساسا رویزیونیست و ضد انقلابی برخوردار است که هدفشان حمله به جنبش انقلابی پرولتری بوده و بدنبال اتحاد استراتژیك با SLFP و سایر نیروهای ارتجاعی و شونیست منجمله حزب حاکم UNP روانند. و این در حالیست که در پوشش مارکسیسم ـ لنینیسم، یك چشم هم به کسب قدرت تحت پرچم شونیسم سینهالا ـ بودایی دارند. باید با جوانان مبارزی که توسط JVP به انحراف کشیده شده اند مبارزه شده و به صفوف انقلاب جذب شوند، و خط و رهبری آن بمثابه ضدانقلابی از نظرماهیت، جوهر و انگیزه، افشاء گشته و مورد حمله واقع شوند....

مسئله ارائه تحلیل صحیح از نقش و کاراکتر طبقاتی LTTE به مسئله مرکزی درون جنبش انقلابی تبدیل شده است. بسیاری نیروهای صادق چنین مطرح میکنند، از آنجا که JVP و LTTE هر دو سیاستهای شدیدا تنك نظرانه ناسیونالیستی، ضد دمکراتیك و تروریستی علیه افراد عادی و نیروهای مترقی أعمال میکنند و هر دو تشکل به ملل تحت ستم تعلق دارند، چگونه میتوان JVP را دشمن طبقاتی شمرد و LTTE را متحد پایه ای انقلاب دمکراتیك.

وجه تمایز کیفی بسیار مهم و پایه ای در این مسئله این است که علیرغم اینکه ملل سینهالا و تامیل هر دو ملل تحت ستمند، ملت تامیل هم تحت ستم و سلطه دولت سریلانکا قرار دارد و هم از امپریالیسم بطور عموم ستم می بینند....

JVP به ملت سینهالا که نسبت به ملت تحت ستم تامیل یك ملت مسلط ستمگر است، تعلق دارد، و مخالفت سازش ناپذیر و اساسی خود را با حق تعیین سرنوشت ملت تامیل اعلام داشته است. فی الواقع، رهبری JVP مدتهاست که «حکم اعدام» کلیه رهبران مبارزه رهائیبخش تامیل و کلیه کسانیکه نسبت بدان نوعی سمپاتی یا حمایت فعال نشان میدهند را صادر کرده است. قتل جنایتکارانه رفیق دایا پاتیرانا شلیك آغازین این سیاست و کارزار باطل بود. باید روشن باشد که JVP کمر به غرق کردن مبارزه رهائیبخش ملی تامیل و کلیه حامیان و جنگجویان آن در دریای خون بسته است.

LTTE یك سازمان رهائیبخش متعلق به خلق تامیل است. هیچ شکی نیست که این سازمان از خط مشی سیاسی شدیدا تنك نظرانه ناسیونالیستی، ضدخلقی و ضد دمکراتیك (منجمله قتل جنایتکارانه غیرنظامیان بیگناه) پیروی می کند. اما این ناسیونالیسم تنك نظر شکلی از شونیسم ملت تحت ستم بوده و مبارزه اش از محتوای اساسی دمکراتیك علیه ستم ملی که می بایست بی قید و شرط حمایت شود، برخوردار است.....

در حالیکه باید از محتوای اساسی دمکراتیك مبارزه LTTE و قاطعیتش در مقابله با تجاوزگران هندی دفاع نمود، بهمان اندازه نیز مهم است که انحرافات خطرناك و زیانبار LTTE و کل رهبری مبارزه رهائیبخش تامیل بطور عموم را به نقد کشید. اما این امر تنها برمبنای تلاشهایی آگاهانه در جهت تبدیل بحران جنبش مارکسیست ـ لنینیستی به پیشرفتی کیفی متبلور در وظیفه حدادی «سه اسلحه جادویی» انقلاب، برپایه یك خط مشی و برنامه صحیح انقلابی بر زمینه پیشبرد وظیفه مرکزی ـ مبارزه مسلحانه توده ای برای کسب قدرت دولتی ـ امکانپذیر است.

سیستم امپریالیسم جهانی مشتمل بردوبلوك رقیب امپریالیستی بسرکردگی آمریکا و شوروی و طبقه حاکمه بومی مشتمل بر احزاب UNP، SLFP؛ JVP و سایر نیروها و سازمانهای ضدانقلابی، شونیست و رویزیونیست از این قبیل و نیروهای مسلح هند، آماج اساسی انقلاب سریلانکا هستند.

UNP و SLFP دو حزب عمده بورژوایی، پارلمانتاریست و ارتجاعی سریلانکا هستند. هزاران تن از نیروهای انقلابی و آزادیخواه، تحت حاکمیت این احزاب بیرحمانه قتل عام شده و دهها هزارتن دیگر در زندانها بسر برده و شکنجه شده اند. این دو حزب بورژوایی عمده با شرکت در بالماسکه انتخابات عمومی دوره ای، بنوبت از طریق فریب، استثمار و سرکوب توده ها به امپریالیسم جهانی خدمت میکنند. هر دو حزب و نیروهای طبقاتی ارتجاعی بورژوایی که اینرو نمایندگی می کنند دشمنان اساسی انقلابند.

نقش تاریخی JVP نیز بهمین نسبت ارتجاعی و ضد انقلابی است. رویزیونیسم مسلح «چپ» روی دیگر سکه رویزیونیسم عریان راست احزاب سنتی به اصطلاح «چپ» میباشد. JVP هیچ پرنسیپ سیاسی ندارد و از این لحاظ درست مثل همان احزاب «چپ» که از آنها منشاء یافته حامل رویزیونیسم راست است. هیچ معیاری ندارد بجز عطش سیراب ناپذیر برای قدرت که ویژگی اپورتونیسم خرده بورژوایی در همراهی با لومپن پرولتاریا است ـ از یکسو توسط بورژوازی بزرگ خرد شده و از سوی دیگر از انقلاب پرولتری هراسان است و کسب قدرت دولتی بهر طریق ممکن را تنها شانس خود برای استثمار و اعمال ستم و حاکمیت بر توده ها میداند. در یك زمان به رویزیونیسم مسلح «چپ» روی می آورد که منجر به کشته شدن هزاران جوان طی یك کودتای بی سرانجام می گردد. و در زمان دیگر چنان به رویزیونیسم رفرمیستی راست و درگیر شدن در سیاستهای پارلمانتاریستی بورژوایی در می غلطد که در انتخابات ریاست جمهوری کاندید میدهد. JVP با حمله علنی به مبارزات کارگران و دانشجویان مبارز با وفاداری تمام به حکومت UNP که مورد عفوش قرار داده و رهبرانش را از زندان آزاد کرده، خدمت میکند. اما بار دیگر به رویزیونیسم مسلح «چپ» به شکل تروریسم مسلحانه و استراتژی توطئه گری با هدف کسب قدرت سیاسی بهر قیمتی که شده روی آورده است.

زمانی از مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون بعنوان شیوه ای برای گمراه کردن جنبش انقلابی، دفاع میکرد. بعد به گوارائیسم و اکنون به گورباچف دخیل بسته تا بتواند سیاستهای خونبار و رویزیونیستی و ضدانقلابی خود را به پیش برد. زمانی از حق تعیین سرنوشت ملت تامیل دفاع میکرد و اکنون سیاست ترور کلیه «خائنین به سرزمین مادری سینهالا» که به مبارزه رهائیبخش ملی تامیل سمپاتی نشان میدهند، اعمال میکند. شاید لازم نباشد بیش از این در مورد مارمولکهای نادر سیاسی که رازبقای استراتژیکشان دقیقا در تغییر رنك با تغییر شرایط است، سخن گفت. JVP سرطان زیانبار و خطرناك طبقه ارتجاعی حاکمه بوده و رهبری آن بوضوح تمام باید بعنوان دشمنان اساسی خلق مورد حمله قرار گیرد.

«ببرهای رهائیبخش تامیل ایلام» LTTE، یك تشکل عمده سیاسی متعلق به خلق تحت ستم تامیل بوده که چندین سال است یك جنك رهائیبخش ملی بی وقفه و سختی را علیه دولت کمپرادور سریلانکا به پیش می برد. و امروز جنك مقاومت ملی علیه ارتش هند را پیش می برد، و در این راه با موانع سخت و دشواری روبرو بوده و روحیه مبارزه جویانه، شجاعانه و پتانسیل قابل توجه و کم نظیری از خود نشان میدهد. اما همانند تمام تشکلات جنبش رهائیبخش تامیل، از خط مشی ناسیونالیسم تنك نظرانه و رویزیونیسم اساسا هوادار هند (هوادار تامیل نادو) پیروی میکند. اگرچه تضادهای شدیدی میان تشکلات مختلف جنبش رهائیبخش تامیل موجود است، اما همه آنها پیرو خط مشی بورژوا ـ ناسیونالیستی هوادار هند هستند، که این در تقابل با خط قاطعیت انقلابی و انترناسیونالیسم پرولتری براساس مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون در جهت تعمیق و پیشبرد انقلاب جهانی پرولتری قرار میگیرد. با توجه به اینکه از پرولتاریای بین المللی و جنبش بین المللی کمونیستی که امروزه توسط «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» نمایندگی میشود جدایند، همگی از خطوط بینهایت زیانبار سیاسی، ایدئولوژیك و تشکیلاتی پیروی میکنند که خطرناك ترین و جدی ترین آنها تسلیم طلبی علنی در برابر ارتش هند و دولت هند میباشد که توسط به اصطلاح «سه ستاره ها» نمایش داده میشود. این تسلیم طلبی از سرسپردگی به سوسیال امپریالیسم شوروی و رویزیونیسم مدرن ناشی میشود.....

توهمات خطرناك در مورد دولت هند

آنانکه بدفاع از توافقنامه هند و

سریلانکا برخاسته اند بلااستثناء تلاش دارند برجوهر و ماهیت طبقاتی واقعی و عینی دولت ارتجاعی، ضد انقلابی، بورژوازی بزرگ و کمپرادور هند پرده ساتر افکنده و آنرا لاپوشانی کنند. برخی هند را یك ((همسایه بزرگ و مهربان)) متعلق به اردوگاه سوسیالیسم تحت رهبری شوروی و یك دولت ((غیرمتعهد)) و بیطرف که هیچگونه ائتلاف استراتژیك با هیچ دولت یا بلوك امپریالیستی ندارد، وانمود میکنند. این موضعگیری ناشی از منافع استراتژیك و جهانی سوسیال امپریالیسم بوده و آنرا تقویت مینمایدو در عین حال جنایات خونبار دولت هند را سرپوش مینهد. رویزیونیسم مدرن، فصل مشترك ایدئولوژیك این موضع است. بورژوازی کمپرادور هند که با رقابت مرگبار سرمایه داری بین المللی روبرو است، خود را مجبور به انباشت سرمایه، سرمایه گذاری مجدد آن و تضمین نرخ سود صعودی در یك سطح کیفیتا روبه تزاید و مارپیچی، تحت هژمونی سرمایه مالی بین المللی، می بیند. سرمایه هندی، با توجه به ماهیتش بمثابه سرمایه، باید انباشت کند و گسترده شود و گرنه توسط رقبای منطقه ای و بین المللیش نابود و بلعیده خواهد شد. در عین حال تحت انقیاد هژمونی روزافزون امپریالیسم جهانی قرار دارد. بعلت سطح عالی تراکم و تمرکز سرمایه هندی، این سرمایه طبق منطق انباشت و بازتولید گسترده مجبور است سریعا در پی کسب هژمونی اقتصادی در منطقه جنوب آسیا باشد. و طبق منطق امپریالیسم جهانی مجبور است بدنبال هژمونی سیاسی و نظامی باشد.

هند که توسط دشمنان قدیمی و خطرناکی مثل چین و پاکستان احاطه شده و در عرصه سابوتاژ، نیرنك و رقابت بین امپریالیستی قرار دارد، با پیرامون سیاسی شدیدا تهدید کننده ای روبروست و دورنمای جنك و از هم پاشیدگی داخلی، دورنمایی که در آن تمام تضادهای ملی و طبقاتی جامعه هند به نقطه انفجار می رسند، مرتبا برایش پررنك تر میشود. برای جنگیدن با توطئه ها و بیرون کشیدن خود از این گرداب توفنده، بورژوازی هند بیش از پیش مجبور است بدنبال اتحاد استراتژیك قاطعانه با یکی از بلوکهای امپریالیستی باشد. هند اکنون از نظر استراتژیك بیشتر در پیوند با سوسیال امپریالیسم شوروی قرار دارد و بنظر می رسد که محدودیتهای ژئوپلتیکی به تنهایی دولت هند را بدرون اتحاد استراتژیك قطعی با بلوك شوروی خواهد کشاند.

این نیز یك واقعیت است که بورژوازی هند بعلت ساختار تاریخی وابستگی نومستعمراتی، علاوه براستفاده حداکثر از رقابت میان امپریالیستها، یك بینگه در را هم بروی بلوك آمریکا بازگذاشته است. بلوکهای آمریکا و شوروی، هرکدام بنوبه خود تلاشهای چندگانه ای را جهت جذب یکسره هند بدرون اردوگاه خود، بمثابه تدارکات بسیار مهم برای انجام جنك جهانی سوم و پیروزی در این جنك، به پیش می برند. و درعین حال درپی عرصه های نفوذ بیشتری برای استفاده از منابع وسیع، نیروی کار و بازار هند نیز میباشند.

بورژوازی بزرگ هند و دولت کمپرادور هند به بهترین نحوی منافع اقتصادی، سیاسی و استراتژیك خود را از طریق باصطلاح توافقنامه هند و سریلانکا به پیش برده اند. برمبنای این توافقنامه، موارد الحاقی و توافقات رد وبدل شده، هند از حق دخالت در تعیین و چگونگی اجرای سیاست خارجی و دفاعی سریلانکا برخوردار شده است. حقوق انحصاری در ایجاد انبارهای نفتی در منطقه استراتژیك خلیج ترینکومالی با همکاری حکومت سریلانکا پیدا کرده است. دولت هند از همان آغاز بخاطر نیل به اهداف زیر از تشکلات جنبش رهائیبخش تامیل حمایت کرده و به آنها کمك نمود: ساکت نمودن گرایشات جدایی طلبانه در تامیل نادو و بازکردن جای پا در آنجا، یافتن کنترل سیاسی و نظامی تعیین کننده برتشکلات جنبش رهائیبخش تامیل برای استفاده از آنها بمثابه سرباز پیاده در بازی شطرنج مرگبار با امپریالیسم، و از این طریق بدست آوردن کنترل استراتژیك بر سریلانکا بمثابه بخشی از جاه طلبیها و الزامات هژمونیکش در منطقه جنوب آسیا بطور عموم.

نفی این واقعیت و مشاطه گری هژمونیسم هند و سوسیال امپریالیسم شوروی و ایفای نقش ایدئولوگ برای آنها، به موضع مخالفت سازش ناپذیر با مبارزه انقلابی نه تنها در سریلانکا بلکه در هند و منطقه جنوب آسیا نیز کشیده میشود. اساسی ترین اینکه به موضع مخالفت سازش ناپذیر با انقلاب جهانی پرولتری منتهی میشود. بیشك آزادی انتخاب میان راه انقلاب و راه انقیاد و خیانت وجود دارد. اما کمونیستهای انقلابی وظیفه دارند حقایق را به توده ها توضیح دهند، آگاهی انقلابی توده ها را برمبنای حقیقت عینی و علمی سازمان داده و رها سازند و انقلاب را تا نیل به قدرت سیاسی رهبری کنند. این نقش و سهم ماست در بزرگترین نمایش تاریخ یعنی انقلاب جهانی پرولتری.

غلط فهمی مرگبار در مورد سوسیال امپریالیسم شوروی

ماهیت و خصلت طبقاتی بلوك امپریالیستی آمریکا سالهاست که بطور کامل در انظار مردم جهان افشاء شده است. اما ماهیت و خصلت طبقاتی به یکسان تشنه به خون، ضد انقلابی و انگلی سوسیال امپریالیسم شوروی و ائتلافات ارتجاعیش در آن سطح و وضوح افشاء نشده است. دلیلش این است که شوروی منافع دولت سرمایه داری انحصاری و سوسیال امپریالیستی خود را زیر ماسك ابرقدرت((پیشاهنك سوسیالیست)) در راس ((اردوگاه جهانی سوسیالیسم)) پیش میبرد. و این در حالیست که مارکسیسم لنینیسم را از ماهیت انقلابی و میراث تاریخی انقلاب اکتبر تحت رهبری لنین و استالین تهی کرده است. شوروی در حقیقت تحت نام((اردوگاه جهانی سوسیالیسم)) بسرعت در حال ایجاد امپراطوری جهانی سرمایه مالی خویش است. بدلیل این حقایق انکار ناپذیر تاریخی است که پرولتاریای بین المللی و جنبش بین المللی کمونیستی، شوروی را یك ابرقدرت سوسیال امپریالیستی - یعنی سوسیالیسم در گفتار و امپریالیسم در کردار - تعریف کرده اند ....

....مسئله مرزبندی قاطع و پایدار مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون با رویزیونیسم بین المللی اساسی ترین اصل انقلاب بوده، و در رویارویی با اوضاع عینی جهان و وظایف پرولتاریا در انقلاب جهانی، هرگونه تلاش در مخدوش کردن این مرزبندی و یا قصور در اتخاذ یك موضع روشن بر سر ماهیت شوروی بی آبروترین نوع اپورتونیسم بشمار می رود.....

بدنبال انفجار بمب در پتا در تاریخ ۲۳ آوریل، شوروی به تقبیح((تروریسم)) در شمال و به حمایت از حکومت((دمکراتیك)) UNP برخاست. سپس هنگام کارزار نظامی ((طرح رهایی)) حکومت UNP علیه نیروهای جنبش رهایی بخش تامیل، گرباچف بطور رسمی دفاع

خود را از فرو ریختن هوایی واجباری آذوقه توسط هنددر شمال مطرح نمود. این عمل تهدید بزرگی دال بر تجاوز نظامی را در خود نهفته است. شوروی مداوما منافع هژمونیك، توسعه طلبانه و استراتژیك دولت هند را ترغیب و تقویت کرده است ـ اگر چه ممکن است در مورد بکارگیری تاکتیکهای خاص در این رابطه اختلاف سلیقه وجود داشته باشد، مثل درگیر شدن هند در یك جنك درازمدت و پرهزینه در بخش جنوبیش (علیه LTTE) . شوروی نفوذ مستقیم خود را در کشورهای درگیر با هدف کسب کنترل در هنگام فرا رسیدن شرایط بین المللی، منطقه ای و محلی، افزایش میدهد....

سیاستهای امپریالیستی در سریلانکا تنها در پرتو اهمیت سیاسی و استراتژیك کلی جزیره برای هر دو بلوك امپریالیستی در پیشبرد منافع استراتژیك جهانی و منطقه ای ذیربط خوددر راستای تدارکاتشان برای جنك امپریالیستی سوم و پیروز بدر آمدن از آن به جنگی وارد خواهند شد که در آن بذر یك سیستم کلاً نوین و برتر اجتماعی درتضاد سازش ناپذیر و انفجاری با مناسبات تولیدی موجود که بر مبنای مالکیت خصوصی و تملك خصوصی به کار اجتماعی استوار است، قرار خواهد گرفت. کنترل سیاسی جزیره و کنترل باریکه لنگرگاهی ترنیکو مالی از اهمیت تعیین کننده و استراتژیك یکسانی برای هر دو بلوك برخوردار بوده، و در پرتو رقابت و تخاصم امپریالیستی است که میتوان سیاست پنهان پشت توافقنامه هندو سریلانکا را دریافت. (ترنیکو مالی یکی از بزرگترین و بهترین لنگرگاههای طبیعی جهان بشمار میرود که برای دسترسی بر آبراههای اقیانوس هند از اهمیت فراوان برخوردار است. اقیانوس هند نیز بنوبه خود شریان حیاتی تجاری و بازرگانی و راه تامین بازارهای جهان و دستیابی بآنها است که کل آینده اقتصادی و نظامی کشورهای قاره آسیا و ورای آن بدان بسته است.).....

در حالیکه شوروی از نفوذ استراتژیك کلی درون دولت هند برخوردار بود و منافعش به تقویت حکومت مرکزی هند و رژیم حزب کنگره وابسته است، بلوك آمریکا نیز چنگال خود را در ساخت اقتصادی، سیاسی و نظامی دولت و جامعه هند فرو برده است ـ منجمله درون نیروهای قدرتمند سیاسی که به بی ثبات کردن رژیم حزب کنگره و تضعیف حکومت مرکزی را امر مشترك خود میبینند.

شوروی همواره تمایلات و جاه طلبیهای برتری جویانه هند در جنوب آسیا را ترغیب و تقویت نموده است. هند متحد طبیعی و یك سلاح قدرتمند در بی خطرساختن رژیمهای هوادار آمریکا در چین وپاکستان و در یك سلطه استراتژیك بطور کل در منطقه، میباشد. شورویها در تمام این مدت نقش هند در تامین و کنترل مبارزه رهائیبخش ملی تامیل در راستای توسعه نفوذ استراتژیك خود بر سریلانکا بطور کلی و بر سرزمین مورد تخاصم تامیل(منجمله ترنیکو مالی، در تقابل با سیاست ایلام) را ترغیب میکردند. در نتیجه توافقنامه هند و سریلانکا، هند ازنفوذ سیاسی تعیین کننده ای در مسایل سیاسی شمال و جنوب، از طریق نقش هژمونیك و مداخله جویانه اش درون جنبش ملی تامیل، که توسط شرایط و مواد توافقنامه مشروعیت یافته، برخوردار گشته است. در زمانیکه اجبار پیش بیاید، هند میتواند به بهانه پایبندی به تعهداتش در توافقنامه و بمثابه ناجی ملت تامیل منطقه شمال و شرق را از سایر نقاط جدا کند، (به همان شیوه ای که در بنگلادش، بوتان و سیکیم مداخله کرد) و از آن، جهت اعمال کنترل بر لنگرگاه و بدین ترتیب ممانعت از دستیابی امپریالیسم آمریکا به یك حلقه استراتژیك در زنجیره جنك امپریالیستی سود جوید.

بیشك توافقنامه هند و سریلانکا عقب نشینی قسمی و موقت برای بلوك امپریالیستی آمریکا است. اما با این وجودبا بیشترین اشتیاق از آن دفاع میکند چرا که هدف توافقنامه خاموش کردن شعله های یك جنك انقلابی است. از سوی دیگر میشود این عقبگرد موقتی به یك پیشروی کیفی تبدیل گردد. یعنی به این ترتیب که هند بقیمت فشار گذاشتن بر خلق تامیل و از جناح جنوبی گسترش بیش از حد پیدا کرده و در نتیجه نیروهای قدرتمند جدایی طلب و ناسیونالیست تامیل نادو(در هند ـ م) که آمریکا روی استفاده از آنها حساب باز کرده، به تب وتاب می افتد. و این در حالیست که تاکنون دعوت علنی حکومت UNP برای ارسال کمك نظامی مستقیم و در نتیجه تحکیم موقعیتش درون دولت سریلانکا را قبول کرده است. بطور مجمل آنکه، هر دو بلوك امپریالیستی از طریق توافقنامه هند و سریلانکا با چنگالهای باز و خونینش برای دست یافتن به حداکثر نفوذ استراتژیك قابل حصول در عرصه پیچیده سیاسی وارد شده اند. هر دو بلوك فعالانه بدنبال انباشت، بسیج، سازماندهی و نفوذ نیروها در سراسر طول و عرض سریلانکا و در سراسر منطقه بطور کلی بجای نبرد تعیین کننده ای که بسرعت در حال شکلگیری است، میباشند.....

در نتیجه بحران کیفی، مارپیچی و جهانی سیستم امپریالیسم جهانی، پایه های مادی برای اینکه اوضاع انقلابی در کشورهایی در سراسر جهان، منجمله در برج و باروهای پیشرفته امپریالیستی ـ مقرهای فرماندهی سیاسی سرمایه مالی بین المللی ـ متمرکز شده و به انفجار بیانجامد، در حال شکل گیری است، انقلاب دمکراتیك هند، سریلانکا و بطور کلی در منطقه جنوب آسیا در پرتوگرهگاه تاریخی و بیسابقه جنك جهانی و انقلاب جهانی که در حال نضج گرفتن است با خیزها وگامهای بلند پیش خواهد رفت، همانگونه که رفیق مائو این شرایط چنین جمعبندی نمود: ((یا انقلاب مانع جنك جهانی خواهد شد ویا جنك باعث انقلاب خواهد شد. اما انقلاب روند عمده در جهان است...))

توافقنامه هند وسریلانکا این حقیقت را که سریلانکا یك حلقه استراتژیك در زنجیر جنك امپریالیستی است، بیش از پیش اثبات نموده است. عالیترین وظیفه انترناسیونالیستی نیروهای مارکسیست ـ لنینیست و پیشاهنك انقلابی سریلانکا بدون اکتساب زبان، مذهب و کاست اینست که برای حدادی ((سه اسلحه جادویی)) انقلاب (یعنی یك حزب کمونیست انقلابی تحت هدایت علم مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون، یك جبهه واحد ضد امپریالیستی، و یك ارتش خلق تحت رهبری حزب) بمثابه تنها راه تعمیق مبارزه انقلابی در راه کسب قدرت بطریق انقلابی و مسلحانه و ایجاد یك پایگاه سرخ برای انقلاب جهانی به قصد شعله ور ساختن آتش جنك انقلابی در سراسر جنوب آسیا و جهان جهت جلوگیری از جنك جهانی امپریالیستی و انجام عالیترین جهش کیفی بسوی رویای پر قدرت کمونیسم، متحد شوند.

توافقنامه ارتجاعی ونومستعمراتی هند و سریلانکا را بدور افکنیم!

با تجاوز هند مقابله کنیم!

به پیش در راه انقلاب سازش ناپذیر تحت درفش ظفر نمون مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون!

اسرائیل: سنگ ....

بقیه از صفحه ۲۴

شرایط کنونی راه حلی عملی برای امپریالیستها نیست. از همه مهمتر اینکه، از نظر توده ها راه حلی انقلابی نیست. تبلیغ راه حل دولت کوچك نه تنها دورنمای یك موفقیت کاذب را به توده های فلسطینی نشان می دهد بلکه همچنین تنها راه رهایی خلق فلسطین را که عبارتست از جنگ خلق برای برقراری یك دولت دمکراسی نوین برخاکستر دولت غاصب صهیونیستی، رد می کند. جمهوری دمکراتیك نوین کارگران و دهقانان تحت رهبری یك پیشاهنگ پرولتری، توده ها را در مبارزه برای امحاء کلیه اشکال ستم و استثمار (منجمله استثمار فئودالی و ستم بر زنان که پیش از تشکیل اسرائیل وجود داشتند اما دولت صهیونیستی تقویتشان کرده و اشکال جدیدی از ستم و استثمار برآنها افزوده است) رهنمون خواهد شد. این چنین دولتی الهام بخش همه ستمدیدگان بوده و آنها را در همگامی و همراهی کمك خواهد کرد. جنگ انقلابی خلق،جنگی که برای بنیان نهادن قدرت دمکراتیك نوین فلسطین ضروریست ـحتی پیش از پیروزی اش مطمئنا توده های کشورهای همجوار را نیز برای لمس این آینده زیبا به رزمگاه جلب خواهد نمود، و نیروی محرکه قدرتمندی برای انقلاب جهانی خواهد شد.

بطور خلاصه آنکه، برای رفع ستمی که بر مردم فلسطین روا میشود هیچ راه حل مسالمت آمیزی موجود نیست، و هیچ شیوه مسالمت آمیزی هم برای ترسیم مجدد نقشه خاورمیانه یافت نمیشود. تحولات بزرگ تنها از طریق جنگ دست یافتنی هستند: یا جنگ ارتجاعی امپریالیستی که به صف بندی نوین در منطقه و دور جدیدی از ستم و استثمار منتهی میشود، یا جنگ انقلابی برای از بین بردن اسرائیل، رهایی فلسطین و درهم پیچیدن تمامی نظم امپریالیستی. چهل سال مبارزه علیه ستم ملی، چهل سال کشتار و فلاکتی که امپریالیسم، صهیونیسم و سایر نیروهای مرتجع منطقه به سر مردم فلسطین آورده اند، پایه مادی مبارزه انقلابی فلسطین برای نیل به پیروزی و ارائه خدمات عظیم به جنبش انقلابی جهانی را تحکیم بخشیده است. اکنون زمان دستیابی به دیدگاه انقلابی و قاطعیت در برداشتن گامهای بلند به پیش است، نه طرحهای جبونانه و انقیادطلبانه همچون ((دولت کوچك)).

آینــده

تکوین اوضاع جهانی، منجمله رقابت امپریالیستی میان دو بلوك، شرایطی را بوجود آورده که هیچکدام نمیتوانند قاطعانه مناسبات موجود در خاورمیانه را بازسازی کرده و مسئله فلسطین را برمبنایی مساعد (بحال خود) حل کنند. از این گذشته، خود اوضاع نیز پایدار نیست. همانگونه که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تاکید دارد: ((جهان پس از جنگ جهانی دوم، از نقطه شکافهایش بسرعت در حال از هم گسیختگی است. مناسبات اقتصادی و سیاسی بین المللی ـ ((تقسیم جهان)) ـ که در طول جنگ جهانی دوم و متعاقب آن برقرار شده است، دیگربر نیازهای دول امپریالیستی جهت گسترش ((صلح آمیز)) امپراطوریهای سودهایشان منطبق نیست. اگرچه دوره پس از جنگ جهانی دوم، بخاطر برخوردهای میان امپریالیستها و بویژه در نتیجه مبارزات انقلابی، شاهد تحولات مهمی بوده، اما امروزه این کل شبکه مناسبات اقتصادی، سیاسی و نظامی است که به زیر سئوال رفته است.))(۵۷)

این در مورد خاورمیانه بطور خاص صدق می کند. تارو پود خاورمیانه بیش از هر زمان دیگر کشیده شده است. این منطقه از نظر بی ثباتی شهره گیتی است. امروزه، رقابت میان امپریالیستها و مرتجعین، منطقه را بیش از هر زمان دیگری از هم گسیخته و باعث شده کشورهای منطقه با سرعت و شدت بیسابقه ای زرادخانه های خود را تقویت کنند. پابپای صف آرائی متمرکز یافتن نیروهای این دیوها درمقابل یکدیگر و تهدید به حل و فصل مسائلشان بکمك اسلحه، ناآرامی ها و شورشهای روبه تزاید نیز گشایش هایی یافته و توده های تحت ستم خواهند توانست که مسائل خودشان را ـ از طریق جنگ انقلابی ـ حل و فصل نمایند.

فلسطینی ها در کانون تحولات آتی در منطقه قرار دارند ـ آنها با صلابت نشان داده اند که زیربار انقیاد نمی روند. اسرائیل ماشین قدرتمند نظامی خود را علیه آنها بکار گرفته است ـ اما نتوانسته شورش را درهم شکند. اسحق رابین، وزیر دفاع از حزب کار در دسامبر گذشته اعلام کرد که شورش را ((طی چند روز)) خواهد خواباند. چند روز بعد گفت که غائله طی چند هفته به اتمام خواهد رسید. چند هفته هم گذشت، و اینبار گفتارش پوچ تر شد. او میگوید که آخر کار شورش نزدیك است. در حقیقت، نیروهای سرکوبگر و پرتفرعن صهیونیست قاصر از درهم شکستن جوانان سنگ پران بوده اند.

در حالیکه آدمکشان صهیونیست در تلاش به شکست کشاندن ((الانتفاضه))اند، آمریکا طرح صلح دیگری برای خاورمیانه از آستین بدر آورد. کنه مطلب طرح آمریکا، گرفتن ژست تمایل به حل مسئله بود. همانگونه که سرمقاله نیویورك تایمز مینویسد: ((بسیاری اسرائیلی ها اعتقاد دارند که یك پاسخ سریع و سخت تنها راه حل است. استدلال آنها این است که ابتدا کنترل بی نظمی، و بعد، شاید مذاکره. اما با بالا گرفتن و تداوم بی نظمیها، چنین بنظر میرسد که اسرائیلی ها نمیتوانند آنرا کنترل کنند مگر اینکه مذاکره کنند.))(۵۸) بیشك، ((کنترل)) بی نظمی، نکته مورد نظر امپریالیستها است.

علیرغم اینکه توده های فلسطینی تحت شرایط نابرابر به مبارزه شجاعانه ادامه میدهند و در برابر نغمه های فریبکارانه امپریالیستها مقاومت می کنند، اما واقعیت این است که، همانطور که اعلامیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی متذکر شده، شورش خودبخودی تا ابدالدهر نمیتواند جریان یابد. فقدان یك تشکیلات پیشاهنگ شدیدا حس میشود، یعنی نیرویی که قادر باشد استراتژیی در افق دید توده ها ترسیم نماید که فی الواقع میتواند برمبنای برنامه رهاسازی مردم فلسطین و ایجاد یك رژیم انقلابی برخاکستر اسرائیل، ضربات سختی بر نیروهای نظامی صهیونیستی وارد آورد. همانگونه که لنین تصریح نمود، ((سرمایه داری آنقدر موزون برپا نشده که شورشها بلافاصله بتوانند بدون شکستها و عقب گردها به پیروزی دست یابند. از سوی دیگر، خود این واقعیت که شورشهادر زمانهای متفاوت، در مناطق مختلف بوقوع می پیوندند و از نظرنوع گوناگونند، تضمین کننده گستره و ژرفای جنبش عمومی است. اما طی جنبشهای زودرس، مجزا، پراکنده و نتیجتا ناموفق است که توده ها تجربه بدست آورده، آگاهی کسب نموده، نیرو گردآورده، و رهبران خود یعنی پرولتاریای سوسیالیست (کمونیست انقلابی ـ ج.ب.ف) را میشناسند، و بدین ترتیب برای هجوم عمومی تدارك می بینند.))(۵۹)

((الانتفاضه)) تاکنون خدمات بزرگی به جنبش انقلابی فلسطین کرده است.

مضاف براینکه توده های فلسطینی را بطریقی که لنین تشریح نمود آماده کرد، پاهای گلین دستگاه نظامی متفرعن صهیونیستی را نیز نشان داد. این شورش به همه جهانیان نشان داد که نیروهای ضدشورش صهیونیستی در برابر بی باکی جوانان فلسطینی در هراس می شوند. در تحلیل نهایی، صهیونیسم تنها یك اردوگاه نظامیست. یعنی یك پایگاه امپریالیستی است که عملکردش بناگزیر میلیونها نفردیگر را بمبارزه علیه خود میکشاند، چرا که امر آنها ناعادلانه است ـ و این بزرگترین نقطه ضعف صهیونیستها و امپریالیستهاست. و همین امر، پیروزی نهایی مردم فلسطین را تضمین میکند.

همانگونه که مائوتسه دون گفت: «فتنه گری، شکست، باز هم فتنه گری، بازهم شکست.... و سرانجام نابودی ـ چنین است منطق امپریالیستها و کلیه مرتجعین جهان نسبت به امر خلق. آنها هرگز خلاف این منطق عمل نخواهند کرد.... مبارزه، ناکامی، بازهم مبارزه، بازهم ناکامی، و بهمین قسم تا پیروزی ـ چنین است منطق خلق، و خلق نیز هرگز در جهت خلاف این منطق گام برنخواهد برداشت.»(۶۰)

پانویسها:

(۱) ذره بین اعراب و اسرائیل، ویراستار، والترلاکر(نیویورك)

(۲) به نقل از نوآم کومسکی، مثلث پرتقدیر (انتشارات ساوت اند، بستون، ۱۹۸۳) صفحه ۹۰

(۳) به نقل از ماکسیم گیلان، چگونه اسرائیل ماهیتش را از دست داد.(انتارات پنگوئن، لندن، ۱۹۷٤) صفحه ۱۳۶

(٤) به نقل از لنی برنر، صهیونیسم در دوران دیکتاتورها (انتشارات لاونس هیل) صفحه ۱٤۹. در باره پیلزودسکی رجوع کنید به گیلان، صفحات ۹۷ ـ ۹۶

(۵) در رابطه با حضور یهودیها در فلسطین، همینقدر کافیست گفته شود که در سال ۱۸۹۵ یهودیها کمتر از ۱۰٪ کل اهالی را تشکیل میدادند: یعنی حدود ٤۷ هزار نفر از ۵۰۰ هزار سکنه. (گیلان صفحه ۲۷) علیرغم افزایش این نسبت بعلت بقدرت رسیدن نازیها در آلمان، جمعیت یهودیها هنگام تشکیل اسرائیل کمتر از نیمی از اهالی بود.(گیلان صفحه ۲۳۰)

(۶) به نقل از گیلان، صفحات ۳۰ ـ ۲۹

(۷) به نقل از ماکسیم رودنسون، اسرائیل: یك دولت غاصب مستعمراتی؟ (انتشارات موناد، نیویورك، ۱۹۷۳) صفحات ۲۰ ـ ۱۹

(۸) گابیرل کولکو، به نقل از ریموند لوتا، آمریکا در سراشیب (انتشارات بانر، شیکاگو، ۱۹۸٤) صفحه ۲۱۷

(۹) جورج لنکزوسکی، خاورمیانه در مسائل جهانی (انتشارات دانشگاه کورنل، لندن، ۱۹۸۰) صفحات ٤۰۰ ـ ۳۹۹ ـ گابیرل کولکو، محدودیتهای قدرت (انتشارات هارپر، نیویورك، ۱۹۷۲) صفحه ٤۲۱

(۱۰) لنکزوسکی، صفحات ٤۱۱ ـ ٤۰۸

(۱۱) لنکزوسکی، صفحات ٤۲۱ ـ ٤۱۶

(۱۲) به نقل از تز دکترای منتشر نشده آدل سامرا ارائه شده به دانشگاه لندن، ۱۹۸۷، پیرامونی شدن دهقانان کرانه غربی، صفحه ۱۲۵، از کایا، ۹۱ ـ ۱۹۷۸ نقل قول میکند.

(۱۳) تز دکترای سامرا، صفحات ۷۱ ـ ۷۰، از عبدالخالق، ٤۰ ـ ۱۹۸۵، نقل قول میکند.

(۱٤) تز دکترای سامرا، صفحه ۱۷

(۱۵) جدول کمکهای آمریکا به اسرائیل، سال به سال از ۱۹۶۷ تا ۱۹۸۶، به نقل از تز دکترای سامرا، صفحه ۷۳

(۱۶) تز دکترای سامرا، صفحه ۵۹. این مناطق به «مناطق اشغالی» معروفند. چرا که اسرائیل طی جنك ۱۹۶۷ آنها را اشغال کرد. اما این واژه تا حدودی گمراه کننده است چرا که این حقیقت که تمام اسرائیل منطقه اشغالی است را مخدوش میکند. بنابراین ما در اینجا از واژه «مناطق اشغالی ۱۹۶۷» استفاده می کنیم.

(۱۷) تز دکترای سامر، صفحه ۷۵.

(۱۸) خمسین: مجله سوسیالیستهای انقلابی خاورمیانه (انتشارات ایتاکا، لندن) شماره ۱۰

(۱۹) مارك الف. هلر، یك دولت فلسطینی: الزام اسرائیل (انتشارات دانشگاه هاروارد، لندن، ۱۹۸۳) صفحه ۱۱

(۲۰) به نقل از لنکزوسکی، صفحه ٤۳۵

(۲۱) ارتباط اسرائیلی، بنیامین بیت هلامی (انتشارات تاوریس، لندن ۱۹۸۸)، به نقل از گاردین، ۱٤ ژانویه ۱۹۸۸.

(۲۲ فرانك بارنابی، زرادخانه هسته ای در خاورمیانه، مجله مطالعات فلسطین، پائیز ۱۹۸۷، صفحات ۱۰۰ ـ ۹۹

(۲۳) گاردین، ۱٤ ژانویه ۱۹۸۸

(۲٤) لس آنجلس تایمز، ۱۸ آگوست ۱۹۸۱، صفحه ۱۸ به نقل از کومسکی صفحه ۸۳

(۲۵) در باره معاملات تسلیحاتی آمریکا، سرمقاله نیویورك تایمز، به نقل از هرالد تریبون، ۵مه ۱۹۸۸، صفحه ۶

(۲۶) NAHALAL نام عبرو دهکده ای است که موشه دایان در آنجا متولد شد، MAHLOUL نام عربی آنست. به نقل از گیلان صفحه ۲۲۹

(۲۷) سخنان یك رهبر هیستادروت بنام داوید هاکوهن در حزب ماپای: «این وظیفه من بود که در دفاع از سوسیالیسم یهودی، پیوستن اعراب به اتحادیه کارگری (هیستادروت) را رد کنم» (به نقل از تز سامرا، صفحه ۱۲۸)

(۲۸) تز دکترای سامرا، صفحه ۱۳۶

(۲۹) گیلان، صفحات ۲٤۳ ـ ۲٤۱. آلون فرمانده پالماخ و یکی از سیاستمداران سرشناس اسرائیلی در مورد یك بعد استراتژیك دیگر کیبوتص نوشت: «انتخاب محل اسکان.... نه تنها ناشی از قابلیتهای اقتصادی بود بلکه حتی بمیزان بسیار زیادتری تحت تاثیر الزامات دفاع داخلی، استراتژی کلی اسکان (که هدفش تامین حضور سیاسی یهودیها در کلیه بخشهای کشور بود) و نقشی که این بلوکها در یك مبارزه همه جانبه و قاطعانه احتمالی در آینده میتوانند ایفا کنند، قرار داشت.» (به نقل از تز دکترای سامرا، صفحه ۱۳۷)

(۳۰) به نقل از کومسکی، صفحه ۶۸

(۳۱) رجوع کنید به آموس اِلون، از خیزش، بررسی کتاب در نیویورك، ۱٤ فوریه ۱۹۸۸

(۳۲) هنری کسینجر در خاطراتش، ریچارد نیکسون رئیس جمهور سابق آمریکا را قویترین متحد اسرائیل در کاخ سفید میخواند، در حالیکه نوارهای واترگیت نیکسون ضدیت او را با نژاد سامی نشان میدهند. (هنری کیسینجر، سالهای تحولات ناگهانی، انتشارات براون، بستون، ۱۹۸۲).

(۳۳) نیوزویك، ۲مه ۱۹۸۸

(۳٤) تز دکترای سامرا، صفحات ۹٤ ـ ۹۱

(۳۵) هلر، صفحه ۱۱٤

(۳۶) تز دکترای سامرا، صفحه ۲۰۵

(۳۷) تز دکترای سامرا، صفحه ۱٤۷

(۳۸) همبستگی با فلسطین، لندن، شماره ۳۱، صفحه ۳، که نتایج تحقیقات اخیر کمیسیون لنداو در مورد شین بت را ارائه میدهد.

(۳۹) الون، بررسی کتاب در نیویورك، ۱٤ فوریه ۱۹۸۸

(٤۰) گاردین ۱۷ آوریل ۱۹۸۸، صفحه ۱

(٤۱) رجوع کنید به گالیا گولان،

استراتژی گرباچف در خاورمیانه، مسائل خارجی، پائیز ۱۹۸۷
(٤٢) اریك رولیو، آینده ساف، مسائل خارجی، ۱۹۸۳، همچنین رجوع کنید به کوبان، صفحه ۷۳
(٤٣) داویشا ـ داویش، ویراستاران، شوروی در خاورمیانه (انستیتوی سلطنی مسائل بین المللی، لندن ۱۹۸۲) صفحه ۱۵۲
(٤٤) پراودا، به نقل از داویشا ـ داویش، صفحه ۱۵۲
(٤٥) به نقل از داویشا ـ داویش، شوروی در خاورمیانه، صفحه ۱۹۲
(٤٦) علیرغم اینکه پرداختن به استراتژی سیاسی و نظامی نیروهای هوادار شوروی در ساف در چارچوب این مقال نمی گنجد، اما مطمئنا میتوان گفت که حمایت عمومی نیروهای رهبری کننده ساف از سوسیال امپریالیسم شوروی نتایجی منفی بر گسترش روند انقلابی راستین پرولتری در سراسر منطقه و بویژه در میان توده های عرب، که در گسست از رویزیونیسم علیه کلیه امپریالیستها و ملاتجعین برمی خیزد، برجای نهاده است.
٤٧) یکی از نتایج این مسئله، تعداد بیشمار دانشجویان آفریقایی و عربی است که برای تحصیل به شوروی آورده شدند. در هرسال بیش از یك هزار فلسطینی در شوروی تحصیل میکنند.
(٤٨) به نقل از آرنولد کرامر، دوستی فراموش شده: اسرائیل و بلوك شوروی (ایلی نویز، ۱۹۷٤) صفحه ۳۹
(٤٩) این حالت نمونه نمایندگان منافع بورژوازی عرب است که سعی می کنند صهیونیسم را از امپریالیسم جدا سازند و امپریالیستها را متقاعد کنند که بنفعشان است که صهیونیستها را ول کنند و بدنبال آنها بیفتند.
(٥٠) گاردین، مارس ۱۹۸۸
(٥١) در این رابطه شایان توجه است که بدانیم که یکی از شکوه های مکرر جراید امپریالیستی در مورد حزب کمونیست پرو (راه درخشان) این است که آنها بدان اندازه مخفیکاری را رعایت می کنند که نتیجتا امپریالیستها هیچگونه اطلاعاتی در مورد مسائل داخلی آنها ندارند.
(٥٢) برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد این پدیده رجوع کنید به، رولیو، مسائل بین المللی ـ و برای درك این مسئله که این تحولات چگونه در PFLP اتفاق افتاد رجوع کنید به، تعیین جهت سیاستها، اسعدابوخلیل، مجله خاورمیانه، تابستان ۱۹۸۷.
(٥٣) هلر، صفحه ۱۳۸
(٥٤) رجوع کنید به کاتلین کریستیانسون، افسانه هایی در باره فلسطینی ها، سیاست خارجی، بهار ۱۹۸۷
(٥٥) اسرائیل در چهل سالگی، اسحق شامیر، مسائل خارجی، بهار ۱۹۸۸، صفحه ٦٧
(٥٦) آمریکا علنا با کنفرانس بین المللی صلحی که قدرت تصمیم گیری داشته باشد، یعنی شورویها چیزی را بنفع خود در آن به ثبت برسانند، مخالفت میکنند. نماینده ای از وزارت خارجه آمریکا، در مورد شرکت شوروی در چنین کنفرانسی با زبان دیپلماسی بیان داشت که شورویها ((اگر قول معاونت و مساعدت بدهند)) از شرکتشان در کنفرانسی که فاقد قدرت اتخاذ تصمیمات مفید کننده باشد، حسن استقبال خواهد شد.
(٥٧) بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (لندن، ۱۹۸٤) صفحه ۷
(٥٨) نیویورك تایمز، ۲۱ ـ ۲۰ فوریه ۱۹۸۸، سرمقاله.
(٥٩) لنین، بحث در باره جمعبندی از حق تعیین سرنوشت، مجموعه آثار جلد ۲۲
(٦٠) مائو، پندارهای واهی خود را بدور افکنید، و برای مبارزه آماده باشید. (اوت ۱۹٤۹) منتخب آثار، جلد ٤، صفحه ٤۲۸

اسنادی از .....

بقیه از صفحه ۶۲

را تصرف کند،وحملاتی ازخارج را با قیامهایی از درون ترکیب نماید .بنابراین درجمعبندی متذکرمیشویم که چهار مرحله انقلاب چین بویژه از جنك دهقانی تاجنك رهائیبخش خلق، بهمراه جنك ضد ژاپنی درمیان آیندو دوره، جوانب گسترده وپیچیده جنك انقلابی بیست ساله ای با جمعیتی عظیم و بسیج و شراکت وسیع توده ها درآنرا بنمایش میگذارد .این جنك نمونه هایی از تجارب گوناگون رادر بر-دارد .اساس این جنك بطور فوق العاده ای مطالعه شده واصول ،قوانین ،استراتژی، تاکتیکها ،موازین و...آن استادانه تعیین شدند .طی این آزمون سخت وبینظیر وبرمبنای مارکسیسم ـ لنینیسم بود که صدر مائو توانست تئوری نظامی پرولتاریا ،جنك خلق ،را تدوین نماید .

باید توجه داشته باشیم که خود صدر مائو با آگاهی کامل به وجود بمبهاوموشکهای اتمی واحتمال استفاده از آنها ،جنك خلق را برای بکار گیری تحت شرایط جدید سلاحهای هسته ای،علیه قدرتها وابرقدرتها ارائه داده وازآن دفاع نمود .بطور خلاصه ،جنك خلق سلاح پرولتاریاوخلق درمقابله با جنك هسته ای است.

یك مسئله کلیدی وتعیین کننده در درك جهانشمول بودن جنك خلق ،درك اعتبار جهانشمول و نتیجتا کار برد آن باتوجه به انواع گوناگون انقلابات وشرایط ویژه هر انقلاب میباشد. برای درك این مسئله کلیدی باید این واقعیت را از نظر دورنداریم که مدل قیام پتروگراد دیگر تکرار نشد و همچنین به مقاومت ضد فاشیستی وجنگهای پارتیزانی در اروپا طی جنك جهانی دوم،علاوه بر مبارزات مسلحانه در اروپای کنونی،وبالاخره به این نکته که انقلاب اکتبر نه فقط یك قیام بلکه یك جنك انقلابی بود که چندین سال به طول انجامید،توجه داشت. نتیجتا انقلاب در کشورهای امپریالیستی را تنها می توان بمثابه یك جنك انقلابی تصور کرد واین جنك امروزه تنها بمعنای جنك خلق می-تواند باشد.

وبالاخره،امروزه بیش ازهر زمان دیگری بر ما کمونیستهاوانقلابیون،پرولتاریاوخلق واجب است،بدین امر مسلح شویم که: ((آری،مامعتقد به قدرت لایزال جنك خلق هستیم،که خوب است نه بد

است،ومارکسیستی است.»یعنی اینکه ما معتقد به شکست ناپذیری جنگ خلق هستیم.

۵ـ انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی: اهمیت تاریخی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در این است که این انقلاب عالیترین(تکامل)در زنجیره تکاملات مارکسیسم-لنینیسم توسط صدر مائو می باشد و راه حل معضل بزرگ رویاروی تداوم انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا،میباشد.این (انقلاب) «یک مرحله گسترده تر وعمیقتر در تکامل انقلاب سوسیالیستی در کشورماست.» شرایط چگونه بود؟همانگونه که رهنمود حزب کمونیست چین درمورد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی تصریح میدارد:«اگر چه بورژوازی سرنگون شده است،اما هنوزهم تلاش دارد از ایده ها، فرهنگ، سنن و آداب کهن طبقات استثمارگر استفاده کرده و توده ها را فاسد وافکار آنان را تسخیر کند و اقدام به بازگشت نماید. پرولتاریابایددرست خلاف اینرا انجام دهد: باید بیرحمانه حملات را پاسخ گفته،با هر مصاف طلبی بورژوازی در عرصه ایدئولوژیک روبروشده، وایده ها، فرهنگ،سنن وآداب پرولتاریارادر متحول ساختن جهانبینی کل جامعه بکار گیرد. اکنون،هدف ماعبارت است از مبارزه باصاحبان قدرتی که رهرو سرمایه دارینه و سرنگونی آنها؛ انتقاد از«آتوریته‌های»آکادمیک وارتجاعی بورژوا وایدئولوژی بورژوایی وسایر طبقات استثمارگرو طرد آنها؛وایجاد تحول درآموزش،ادبیات وهنر وکلیه اجزاء روبنا که با زیربنای اقتصادی سوسیالیستی منطبق نیستند؛بدین طریق میتوانیم تحکیم ورشد نظام سوسیالیستی را تسهیل بخشیم.»

تحت چنین شرایطی بود که تکان‌دهنده ترین وقایع سیاسی وبزرگترین بسیج توده ای که جهان تاکنون به خود دیده است،واقع گردید.صدر مائو اهداف آنراچنین تعریف نمود:«انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی جاری برای تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا،جلوگیری از احیای سرمایه داری، و ساختمان سوسیالیسم مطلقا ضروری و بموقع است.»

ما بر دو نکته دیگر نیز تاکید میگذاریم: ۱ـ انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی نقطه عطفی در تکامل دیکتاتوری پرولتاریادر جهت تحکیم قدرت سیاسی پرولتاریا بودکه در کمیته های انقلابی مشخص میشد.و۲ـ احیای سرمایه‌داری در چین متعاقب کودتای ضد انقلابی ۱۹۷۶،انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را نفی نمیکند،بلکه بخشی از مبارزه میان احیاءگری (سرمایه داری) و ضداحیاءگری بود، و در حقیقت به اهمیت تاریخا حیاتی این انقلاب در مارش بی وقفه بشریت بسوی کمونیسم اشاره دارد.

۶ـ انقلاب جهانی: صدر مائو بر اهمیت انقلاب جهانی بمثابه یک کلیت واحد، تاکید می ورزد. نقطه عزیمت اساسی او عبارت از آن است که انقلاب روند عمده است در حالیکه امپریالیسم بطور روز افزون متلاشی میشود، نقش توده ها سال بسال افزایش می یابد و آنها نیروی غیرقابل مقاومت متحول گرانه شان را نشان داده و خواهند داد. او این حقیقت بزرگ را تکرار میکرد که یا همگی به کمونیسم خواهیم رسید و یا هیچکس. لحظه تاریخی بزرگ «۵۰ تا ۱۰۰ سال آینده» در این دورنمای مشخص از عصر امپریالیسم جای میگیرد، و دوره ای آغاز میشود که با مبارزه علیه امپریالیسم یانکی و سوسیال امپریالیسم شوروی رقم میخورد. این ببرهای کاغذی که برسرهژمونی برجهان می جنگند و جهان را با یک جنگ هسته ای تهدید می کنند،ما ابتدا باید چنین جنگی را محکوم کرده و سپس با جنگ خلق و انقلاب آماده مقابله با آن شویم.مضافا، برمبنای اهمیت تاریخی ملل تحت ستم و دورنمای آتی آنها، و همچنین مناسبات اقتصادی و سیاسی منتج از تلاشی امپریالیسم بود که صدر مائو تئوری «سه جهان در حال شکل گیری اند» را مطرح نمود. اینها به ضرورت تکوین استراتژی و تاکتیکهای انقلاب جهانی اشاره دارند. متاسفانه در مورد نوشته ها و بیانات صدر مائو در رابطه با این مسائل مهم خیلی کم اطلاع داریم و یا تقریبا اطلاعی نداریم؛اما همان چیز قلیلی که اطلاع داریم از دورنمای عظیمی که وی میدید، نشان دارند. اینها اصول راهنمای عمده ای هستند که باید برای درک از انقلاب جهانی پرولتاریایی و خدمت بدان، دنبال کنیم.

۷ـ روبنا،ایدئولوژی،فرهنگ،آموزش. اینهاومسائل مربوط به آنهادقیقا وعمیقا مورد مطالعه وتحلیل صدر مائو قرار گرفتند؛بنابراین، این یک مسئله اساسی دیگریست که محتاج بذل توجه میباشد.

در خاتمه متذکر میشویم که محتوای این مسائل اساسی بوضوح نشان میدهند(به آنانی که مایلند ببینند و بفهمند) که ما بامرحله سوم،جدیدوعالیتر مارکسیسم یعنی مائوئیسم روبروییم وامروزه مارکسیست بودن بمعنای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست وعمدتا مائوئیست بودن است.

شکافتن محتوای مسئله،دو سؤال پیش روی ما مطرح میسازد:

جوهر مائوئیسم چیست؟قدرت سیاسی نکته اساسی در مائوئیسم است. قدرت سیاسی برای پرولتاریا،قدرت سیاسی برای دیکتاتوری پرولتاریا،وقدرتی که متکی بر نیروی مسلح تحت رهبری حزب کمونیست است.واضحتر آنکه یعنی:۱) قدرت سیاسی تحت رهبری پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک ۲ـ) قدرت سیاسی برای دیکتاتوری پرولتاریا در انقلابات سوسیالیستی و فرهنگی ۳ـ) قدرت سیاسی متکی بر نیروی مسلحی که تحت رهبری حزب کمونیست است،(قدرت سیاسی ایکه) از طریق جنگ خلق بدست امده واز آن دفاع میشود.

مائوئیسم چیست؟مائوئیسم عبارت است از ارتقاء مارکسیسم ـ لنینیسم به سومین مرحله نوین در مبارزه پرولتاریا برای رهبری انقلاب دمکراتیک،ایجاد وتکامل سوسیالیسم،وادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریااز طریق انقلاب فرهنگی پرولتاریایی،در زمانیکه امپریالیسم بطور روزافزون درحال از هم پاشی بوده وانقلاب به روند عمده تاریخ بدل شده،در بحبوحه بزرگترین و پیچیده‌ترین مبارزاتی که تاکنون دیده شده،بهمراه مبارزه بی وقفه علیه رویزیونیسم مدرن.

درمورد مبارزات حول مائوئیسم بطور خلاصه باید گفت مبارزه ایکه به استقرار اندیشه مائو تسه دون منتج گردیداز۱۹۳۵طی جلسه کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در«تسونی»آغاز شد. صدر مائو طی این جلسه به رهبری حزب کمونیست چین انتخاب گردید؛ هفتمین کنگره حزب در۱۹۴۵تایید نمود که ح.ک.چ. تحت هدایت مارکسیسم ـ لنینیسم وایده های مائو تسه دون قرار دارد.خط مشی راست روانه که در هشتمین کنگره غالب شده بوداین فرمولبندی کنکرت را کنار نهاد.نهمین کنگره در ۱۹۶۹ازا.ک.ف.پ. جمعبندی نمودو اعلام داشت که ح.ک.چ. تحت هدایت

مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون قرار دارد؛ تااین زمان پیشرفت موجودبود.

مائوئیسم در دهه پنجاه در سطح بین‌المللی نفوذ یافت، اما تنها با انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی بود که در سطح وسیع شناخته شده و پرستیژ فراوان کسب نمودو صدر مائو بمثابه رهبر انقلاب جهانی و بنیانگذار مرحله نوینی در مارکسیسم ـ لنینیسم برسمیت شناخته شد؛ براین اساس، بسیاری از احزاب کمونیست جهان مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون را قبول کردند. مائوئیسم در سطح جهانی به مقابله سخت و علنی با رویزیونیسم مدرن برخاسته و آنرا بطور کامل و همه جانبه افشا نمود. همین مبارزه در میان صفوف ح.ك.چ نیز رخ داد و درفش کبیر و سرخ صدر را رفیعتر به اهتزاز در آورد: سومین و عالی ترین مرحله نوین در ایدئولوژی پرولتاریای بین المللی. امروزه مائوئیسم با حملات سه جانبه رویزیونیستهای شوروی، چین و آلبانی روبروست. بعلاوه در میان صفوف کسانی که خدمات بزرگ صدر، منجمله تکامل مارکسیسم توسط وی را قبول دارند، برخی یافت میشوند که معتقدند هنوز در مرحله مارکسیسم ـ لنینیسم بسر می بریم و بعضی دیگر تنها اندیشه مائو تسه دون را قبول دارند و مائوئیسم را بهیچ صورتی قبول نمی کنند.

مسلما، رویزیونیستهای پرویی که اوامر اربابشان ـ گورباچف، دِن، آلیا، و یا کاسترو ـ را اجرا می کنند، به مائوئیسم حمله کرده اند؛ در میان این رویزیونیستها باید رویزیونیسم سرسخت دِل پرادو و باند باصطلاح «حزب کمونیست پرو» وی؛ مارهای بی استخوان باصطلاح «حزب کمونیست پرو، سرزمین سرخ پدری» او را افشا و محکوم کرد.(این گروه دوم در ۱۹۷٦ که دِن سیائوپین سرنگون شد او را محکوم کرده و خود را «مائوئیستهای کبیر» نامیدند، اما اکنون به نوکران او تبدیل شده اند). بعلاوه باید آنتی مائوئیسم باصطلاح «چپ متحد»، که ملغمه ای است از رویزیونیستها و حتی آنتی مارکسیستهای رنگارنك تا مارکسیستهای دروغین و اپورتونیستهای جورواجور، را افشا و محکوم کرد. افشای رویزیونیستها با بکارگیری مائوئیسم و پیشبردن مبارزه خستگی ناپذیر علیه آنها در حین تکامل جنك خلق و پیروزی انقلاب دمکراتیك جاری، يك تعهد و وظیفهٔ ناگزیر استراتژیك است.

جناح تحت رهبری صدر گونزالو در حزب کمونیست پرو که حزب را بازسازی نمود، مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را از سال ۱۹٦٦ برگرفت؛ در سال ۱۹۷۹، شعار «مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون را برگیرید، از آن دفاع کنید و بکارش برید!» را مطرح کرد، در سال ۱۹۸۱ شعار «بسوی مائوئیسم!» را طرح نمود، و در سال ۱۹۸۲، مائوئیسم را بمثابه جزء لاینفك و عالیترین مرحله تکاملی در ایدئولوژی پرولتاریای بین المللی (مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم) اعلام داشت. به کمك جنك خلق، ما به درك عمیقتری از مفهوم مائوئیسم دست یافتیم، و فراخوان قاطعانه «مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم را برگیرید، از آن دفاع کنید، و بکارش برید» را مطرح نمودیم، و در جهت تبدیل آن به فرمانده و راهنمای انقلاب جهانی، تنها درفش واقعا سرخ و نابود ناشدنی ، و ضامن پیروزی پرولتاریا، ملل و خلقهای تحت ستم جهان در نبرد و مارش بی امانشان برای رسیدن به کمونیسم، بطور خستگی ناپذیر می جنگیم.

II. در باره اندیشه گونزالو

هرانقلابی در روند تکاملش، بجهت مبارزه پرولتاریا بمثابه طبقه رهبری کننده و بیش از هرچیز بخاطر وجود حزب کمونیستی که از منافع طبقاتی پرولتاریا بدون تزلزل دفاع می کند، گروهی از رهبران و عمدتا رهبری را تولید می کند که آن را نمایندگی و رهبری می کند و دارای آتوریته شناخته شده وبانفوذاست، بجهت ضرورت تاریخی و بدلایل تاریخی، در شرایط ما بطورمشخص صدر گونزالو رهبر حزب و انقلاب ماست.

اما مضاف براین (و این مبنای همه رهبری هاست)، همه انقلابات اندیشه راهنمای خود، یعنی محصول کاربرد حقیقت جهانشمول ایدئولوژی پرولتاریای بین المللی در شرایط مشخص هر انقلاب را بوجود می آورند؛ يك اندیشه راهنما که برای نیل به پیروزی و کسب قدرت و مضافا ادامه انقلاب و پیشروی مداوم بسوی تنها هدف واقعا کبیر یعنی کمونیسم ناگزیر است. این اندیشه راهنما پس از جهشی کیفی که برای پروسه انقلابی دارای اهمیت حیاتی باشد با نام کسی مترادف میشود که آنرا در تئوری و پراتیك حدادی نموده است. این پدیده در شرایط مشخص ما، ابتدا شکل خاص اندیشه راهنما، سپس اندیشه راهنمای صدر گونزالو، و بالاخره اندیشه گونزالو را بخود گرفت؛ چرا که این صدر (گونزالو) است که مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را مبتکرانه در شرایط مشخص واقعیت پرو بکار برده و تکاملش داد؛ و بدین ترتیب، اسلحه ای در اختیار حزب و انقلاب قرار داد که ضامن پیروزی است.

اندیشه گونزالو طی سالها مبارزه سخت، فشرده و بی امان برای دستیابی به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم و دفاع از آن و بکارگیریش،برای بازیابی راه ماریاتگی و تکاملش، برای بازسازی حزب، و مهمتر از همه ـ درجهت خدمت به انقلاب جهانی ـ برای آغاز، تداوم و تکامل جنك خلق در پرو که مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم تنها فرمانده و راهنمای آن در تئوری و پراتیك است، شکل گرفت.

برای حزب ما مطالعه اندیشه گونزالو برای دست یافتن به درکی صحیح تر و مناسب تر از خط سیاسی بطور عموم و خط نظامی بطور اخص ضرورتی اساسی است؛ این کار باید با هدف عمیق تر کردن نکات ویژه انقلاب پرو انجام شود؛ صدر گونزالو با استادی تمام ویژگیهای خاص و موجود در انقلاب پرو را بیرون کشیده است؛ بدین طریق ما قادر خواهیم بود به «طرح بزرگ توسعه مناطق پایگاهی»، پیشرفت جنك خلق و کسب سراسری قدرت سیاسی درآینده خدمت کنیم.

برای درك پایه های ایدئولوژیك اندیشه گونزالو باید آنرا در زمینه تاریخی پیدایشش مطالعه کرد. ما باید محتوایش را که به کاملترین وجهی در خط عمومی سیاسی و خط مشی نظامی که در قلب آن قرار دارد، مشخص کنیم. ما باید برنکته اساسی اش، یعنی مسئله قدرت سیاسی، مسئله کسب قدرت سیاسی در پرو در پیوند لاینفك با کسب قدرت توسط پرولتاریا در سراسر جهان، تاکید ورزیم. ما باید به تحکیم آن در مبارزه میان دو خط مشی، توجه خاص معطوف داریم.

بطور خلاصه، این مسائل اساسی را میتوان با استفاده از خطوط کلی زیر بررسی نمود.

زمینه تاریخی

عرصه بین المللی.حوادث مهم در این عرصه عبارت بودند :ـ ۱) تکامل اوضاع طی جنك جهانی دوم ومتعاقب آن ـ ۲) جنبش

رهایی بخش ملی قدرتمند ،وانجام وپیروزی انقلاب چین در دل آن ـ ۳) انقلاب کوبا وعواقب آن در آمریکای لاتین ـ ۴) مبارزه عظیم میان مارکسیسم ورویزیونیسم ـ ۵)انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، اما نکته کلیدی دراین است که ببینیم چگونه اندیشه گونزالودر این مبارزه عظیم طبقاتی در مقیاس جهانی معتقد است که مرحله سوم در ایدئولوژی پرولتری تکامل یافته : ابتدا بمثابه مارکسیسم ـ لنینسم،اندیشه مائو تسه دون سپس مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون،وبعدا بمثابه مائوئیسم که بمعنای قائل بودن اعتبار جهانشمول برای آن است،ونتیجتا به مارکسیتسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم،عمدتا مائوئیسم که بیان امروزی مارکسیسم میباشد ،رسیده است.

عرصه ملی:۱) جامعه پرو و مبارزه سیاسی دوره متعاقب جنگ،باصطلاح جبهه دمکراتیك ملی،عملکرد آپرا، دولت اودریا ومبارزه علیه حاکمیت هشت ساله اش، مبارزه میان آپریستها و کمونیستها، وبویژه،رشد سرمایه داری بوروکراتیك در دهه۱۹۶۰ونیمه نخست دهه هفتاد ومبارزه شدید طبقاتی طی آندوره ((ولاسکیسمو))،وباصطلاح انقلابش، همکاری و رقابت میان بورژوازی کمپرادوروبورژوازی بوروکرات (جناحهای بورژوازی بزرگ) تحت حمایت اپورتونیسم و بویژه رویزیونیسم ـ ۲) مبارزه طبقاتی در جنبش دهقانی ـ ۳) تکامل جنبش کارگری ـ ۴)جنبش روشنفکری ـ ۵) مبارزه مسلحانه در کشور،بویژه توسط ELN و mir در۱۹۶۵وسابق بر آن توسط بلانکو، واله خوس،وهرادو ـ ۶)مسئله حزب:چگونگی انحطاط حزبی که به روشنی بر مارکسیسم لنینیسم بنا شده بود به یك حزب رویزیونیست،ضرورت رجوع به راه ماریاتگی وتکامل آن در حین تکوین و باسازی حزب (حزب کمونیست پرو که در سال ۱۹۲۵توسط خود ماریاتگی پایه گذاری شد ؛ چگونگی ساختن یك حزب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست از طریق بازسازی). نکته پایه ای دراینجا اینست که چگونه اندیشه گونزالو جامعه پرو را که در محور آن مسئله مهم سرمایه داری بوروکراتیك قرار دارد را تشریح کند،و چگونه ضرورت بازسازی حزب، و کسب قدرت سیاسی ودفاع از آن بوسیله جنگ خلق را میبیند.

مبانی ایدئولوژیك

اندیشه گونزالو بدون مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم قابل درك نیست، چرا که بکارگیری خلاق سومی در شرایط ماست. نکته کلیدی این مسئله عبارتست از درك پروسه تاریخی تکامل ایدئولوژی پرولتری،تکامل سه مرحله در مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم که مائوئیسم در آن عمدگی دارد؛ وبکارگیری مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم بمثابه یك حقیقت جهانشمول در شرایط مشخص انقلاب پرو ضروریترین نکته است،بدین جهت است که اندیشه گونزالو بویژه برای حزب کمونیست پرو و انقلاب تحت رهبریش،عمده است.

محتوا

الف ـ تئوری: چگونگی درك سه جزء تئوری مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم عمدتا مائوئیسم وبکارگیری آن؛ اهمیتی که به فلسفه مارکسیستی میدهد،ضرورت مسلح شدن بآن وبویژه بکارگیری قانون تضاد در مطالعه کلیه مسائل،تعیین همیشگی وجه غالب وجهت حرکت پدیده؛ (در جزء اقتصاد سیاسی) توجه به مناسبات استثماری و بویژه توجه به سرمایه داری بوروکراتیك و همه اینهابادر نظر داشت چشم انداز رشد انقلاب وتاثیرات جنگ خلق بر زیر بنا، و همچنین بر بذل توجه به مناسبات اقتصادی امپریالیسم،ارزیابی از نتایج سیاسی آن؛ (در جزء سوسیالیسم علمی) چگونه بر جنگ خلق و شکل مشخصی که جنگ خلق در پرو می یابد تمرکز میدهد، چگونه مسئله قدرت بویژه شکل گیری و تکاملش بمثابه یك دولت نوین، همواره ملکه ذهن است.

ب ـ درباره محتوا. مفصل ترین و تکامل یافته ترین جزء اندیشه گونزالو رامیتوان در خط عمومی سیاسی حزب یافت؛ بدین نحو،این اندیشه پایه بلافصل خط مشی و پنج جزء آن است و مهمتر ازهمه درك ازبرنامه و حفظ قاطعانه جهتی که برنامه تعیین کرده، میباشد.

ج ـ باید تاکید کنیم که اندیشه گونزالو الزامات تصریح شده توسط صدر مائو را برآورده کرده است: استحکام تئوریك، درك تاریخ، و بکار بست صحیح سیاستها در پراتیك.

اساس آن کدامین است:

مسئله مهم در اندیشه گونزالو عبارت است از مسئله کسب قدرت سیاسی، بطور مشخص یعنی کسب قدرت سیاسی در پرو و بطور کامل و همه جانبه و در سراسر کشور، بمثابه اعمال پیگیرانه حقیقت جهانشمول مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم در انقلابمان. اما از آنجا که اندیشه ای کمونیستی است کسب قدرت در پرو را بمنزله بخشی از کسب قدرت برای پرولتاریا در سراسر جهان درك می کند؛ امروزه این قدرت در پرو شکل کنکرت کمیته های خلقی، مناطق پایگاهی و جمهوری دمکراتیك نوین در حال شکل گیری را گرفته است؛ هدف اینها عبارتست از برقراری جمهوری خلق پرو، و به برقراری دیکتاتوری پرولتاریا در کشور ما خدمت می کند، چرا که بدون آن نمی توانیم بسوی کمونیسم پیشروی کنیم. تمام اینها به قصد خدمت قاطعانه و محکم به برقراری جمهوری های خلق و عمدتا دیکتاتوری پرولتاریا در سراسر جهان، تحت رهبری احزاب کمونیست، با ارتش های انقلابی طراز نوین، از طریق جنگ خلق و انقلابات فرهنگی تا زمانی که کمونیسم بر روی کره زمین پرتو افکند، می باشد.

طی مبارزه دوخط مشی شکل گرفته است

اندیشه گونزالو طی مبارزه سر سختانه، قاطعانه و آگاهانه، در دفاع از خط مشی پرولتری وشکست دادن خطوط مخالف، شکل گرفته است. در میان مهمترین این مبارزات میتوان از اینها نام برد: مبارزه علیه رویزیونیسم بویژه بنمایندگی دل پرادو و دارودسته اش، مبارزه علیه تسلیم طلبی راست پاردس وباندش، مبارزه علیه انحلال طلبی چپ سرجو و باصطلاح ((بلشویکهایش))، مبارزه علیه اپورتونیسم راست که مخالف برپایی مبارزه مسلحانه بود؛ اندیشه گونزالو بدون مبارزه نمیتوانست بوجود آید. و برخورد برجسته اش به مبارزه دو خط مشی در حزب، مسئله ای اساسی است که باید آنرا مطالعه کرده و از آن بیاموزیم.

همانگونه که آموختن از صدر گونزالو جهت خدمت از دل و جان به توده ها حیاتی است، مطالعه وبویژه بکارگیری اندیشه گونزالو در خدمت بهتر به حزب، به توسعه جنگ خلق وانقلاب پرولتری جهانی تعیین کننده میباشد. ❁